

Cal. Coll. 69
(P.)
Can

ASIANIC

مَا شَاءَ اللَّهُ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ

اجتمع على هذا الصلوة والسلام على سواك من تنبيهك في تحريك الدقائق ستا



بجست ایش تا جران می فخر الدین و عبد الغفر و احمدی در مطبع ناکر با تمام ماهر و خطا

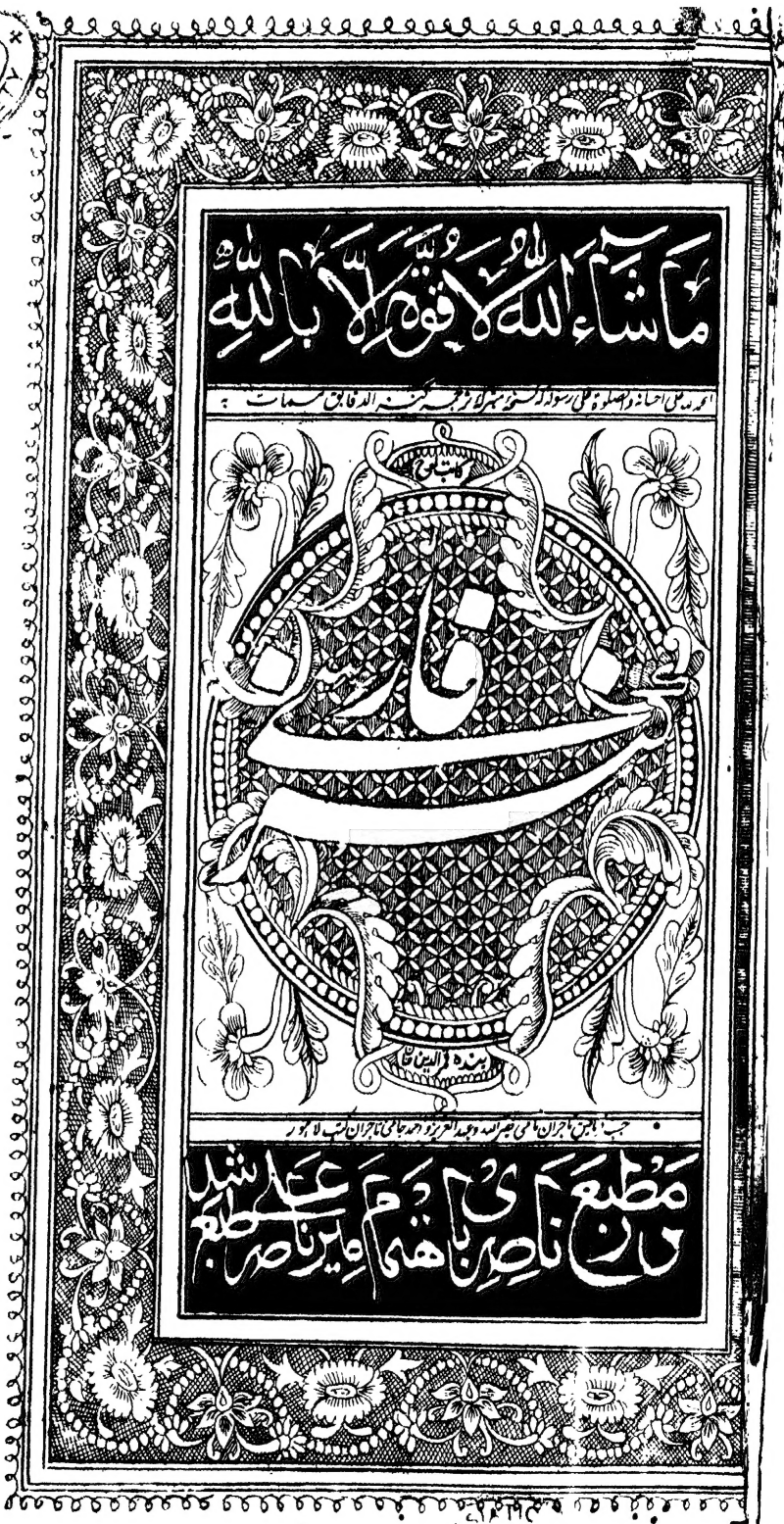
مَطْبَعُ دَارُ الْفَرَغِ كَرِيمٍ
رَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ

کتاب فیاری

فہرست

۲	کتاب الطہارت	۲	باب سجود السہو	۳۸	باب العشر	۴۸	کتاب النکاح
۳	فصل فی زکوة الفیض	۲۱	باب صلوۃ الریض	۳۹	باب العرف	۴۹	فصل فی المرات
۳	فصل فی طہارۃ السبل	۲۲	باب سجود التلاوت	۴۰	باب صدقۃ الفطر	۵۰	کتاب الایاء والاکفایہ
۴	فصل فی طہارۃ النہا	۲۳	باب صلوۃ لہافر	۴۱	کتاب الصوم	۵۱	فصل فی الکفایہ
۵	باب التسمی	۲۴	باب الجمعیۃ	۴۲	باب ایضۃ العیدین	۵۲	باب فی الزکات
۶	باب المسح علی الخنجر	۲۵	باب العیدین	۴۳	باب افطار رمضان	۵۳	باب المہر
۸	باب الحسین	۲۶	باب صلوۃ الکسوف	۴۴	فصل فی النذر	۵۴	فصل فی الزکری
۹	باب الانجاس	۲۷	باب صلوۃ الخسوف	۴۵	باب الاعکاف	۵۵	باب النکاح الرفیق
۱۰	کتاب الاوقات	۲۸	باب الاستنقاء	۴۶	کتاب الحج	۵۶	باب فحش الحافہ
۱۱	باب الاذان	۲۹	باب البخایز	۴۷	باب الاحرام	۵۷	باب القسم
۱۲	باب شروط الصلوۃ	۳۰	فصل فی رکعتین منون	۴۸	فصل فی رکعتین منون	۵۸	کتاب الرضاع
۱۳	باب صلوۃ الصلوۃ	۳۱	فصل فی اولی ترباہات	۴۹	باب القرآن	۵۹	کتاب الطلاق
۱۴	فصل فی زکوة الفیض	۳۲	باب الشہید	۶۰	باب التمتع	۶۰	باب الطلاق العربی
۱۵	باب الامت	۳۳	باب صلوۃ فی الکعبۃ	۶۱	باب الخباہات	۶۱	فصل فی طلاق سوا
۱۶	باب حدیث فی الصلوۃ	۳۴	کتاب الزکوة	۶۲	کتاب الزکوة	۶۲	فصل فی الطلاق قبل الفرج
۱۷	باب ایضۃ العیدین	۳۵	باب صدقۃ الصیام	۶۳	کتاب العیدین	۶۳	باب الکتابات
۱۸	فصل فی رکعتین	۳۶	باب صدقۃ الفطر	۶۴	باب الجواز فی زکوة الفیض	۶۴	باب تفویض الطلاق
۱۹	باب الزکوة النوازل	۳۷	فصل فی زکوة الفطر	۶۵	باب ایضۃ العیدین	۶۵	باب التعلیق
۲۰	فصل فی الزکوة	۳۸	باب زکوة المال	۶۶	باب الاحصاء	۶۶	باب طلاق الریض
۲۱	باب ادراک الفطرین	۳۹	باب حدیث العائشہ	۶۷	باب الصوائت	۶۷	باب الرجعت
۲۲	باب قضاء المفویات	۴۰	باب الزکاز	۶۸	باب الحج عن النہر	۶۸	باب الایاء

٤١	باب الخلع	٩٥	باب الشهادة على الزنا	١٣٨	كتاب الوقت	١٣٨	فصل من مدعى مدعى
٤٢	باب الطهارة	٩٤	باب حد الشرب	١١٥	فصل في سب	١١٥	باب من سب
٤٣	باب اللعان	٩٤	باب حد القذف	١١٤	كتاب البيوع	١٣٩	باب البيع
٤٤	باب العنين	٩٨	فصل في التفرير	١١٤	فصل في سب	١٣٠	فصل في سب
٤٥	باب الصدقة	٩٨	كتاب السرقة	١١٤	باب خيار الشراء	١٣٢	كتاب الشهادات
٤٦	فصل في الحدود	٩٩	فصل في المحرز	١١٨	باب خيار الرد	١٣٣	باب من قبل الشهادة
٤٧	باب ثبوت النسب	١٠٠	فصل في كيفيت القتل	١١٩	باب خيار العيب	١٣٣	باب الاختلاف في الشهادة
٤٨	باب الخصومات	١٠١	باب قطع الطريق	١٢٠	باب بيع الفاسد	١٣٥	باب الشهادة على الشهادة
٤٩	باب النفقة	١٠٢	كتاب السيد والجواري	١٢٣	فصل في أحكام ميراث	١٣٦	كتاب الرجوع على الشهادة
٥٠	كتاب الاغراق	١٠٣	باب الغنائم وقسمتها	١٢٣	باب الاقالة	١٣٦	كتاب الوكالة والتمثيل
٥١	باب العبد المذنب	١٠٣	فصل في الضئيلة	١٢٣	باب التوابع والمراجم	١٣٨	باب الوكالة بالبيع والشراء
٥٢	باب الخلع بالنسب	١٠٥	باب استيلاء الكفار	١٢٥	فصل في بيع العقار	١٥٠	فصل في بيع
٥٣	باب النكاح على جبل	١٠٥	باب الماسن	١٢٥	باب الربوا	١٥١	باب الركاك والخضوع
٥٤	باب التدبير	١٠٥	باب في العشرة والمخرج	١٢٥	باب الحقوق	١٥٢	باب في عزل الوكيل
٥٥	باب الاستيلاء	١٠٨	فصل في الضئيلة	١٢٨	باب الاستحقاق	١٥٢	كتاب التدبير
٥٦	كتاب الايمان	١١٠	باب الرندين	١٣٠	باب السلم	١٥٢	باب التحالف
٥٧	باب البيعة	١١٠	باب البنات	١٣٠	باب المتفرقات	١٥٤	باب في بيع الوكيل
٥٨	باب البيعة الاكل والشرب	١١٠	كتاب القبط	١٣١	كتاب العتق	١٥٨	باب بيع النسب
٥٩	باب البيعة الطلاق	١١١	كتاب القبط	١٣١	كتاب الكفالة	١٥٩	كتاب الاقرار
٦٠	باب البيعة	١١٢	كتاب الايمان	١٣٥	فصل في سب	١٦١	باب الاستئجار
٦١	باب البيعة	١١٢	كتاب المفقود	١٣٥	باب كفالة الرقيق	١٦٢	باب اقرار الرقيق
٦٢	كتاب الحدود	١١٢	كتاب الشريعة	١٣٥	كتاب المحاماة	١٦٣	كتاب الصلح
٦٣	باب الحدود	١١٢	فصل في سب	١٣٥	كتاب القضاء	١٦٣	فصل في سب



مَا شَاءَ اللَّهُ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ

کتاب فی احکام و اصول و فروع دین و احکام و فروع دین و احکام و فروع دین



کتاب فی احکام و اصول و فروع دین و احکام و فروع دین و احکام و فروع دین

مُطْبَعُ کَیْ حَمْدِ عَمَلِ شَدِيدِ
وَأَنْ نَّاصِرِينَ بِأَهْلِهَا يَنْصُرُونَ

[illegible]

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله الذي اوضح منابج الشريعة والاسلام واقر دنا بل التكليف جملة الانام وجعل العمل اعادة الى الحق والخير والعبادة
 من اهل السنة وبجماعته ومصابيحهم زيادة وبالمنتهى الصلوة على سوله الذي بلغ قدر الدين سناط الشربا باحاديه وبتيا
 وعلى آله واصحابه الذين افاضوا على البراينا بجمع الفضل وطاره وبلغوا الدين في الكفا للارض وطاره وبعد فيقول العبد
 الضعيف الخفيف الفقير الذليل الفقير الى رحمت الله تعالى اهل العلم والاجتهاد نصير الدين بن محمد بن جمال الارزكي
 المعروف بالكراني قد شاركتني في اشارة حكم واعامة علم ان الكتب ترجمية لكن في الدقائق وبن كنت مستغرقا بالعوايق على
 تكون حاوية بصرح الاختلاف المرقوم في المختصر المنظوم على ان اغلب مسائله واكثر احكامه واقعة على اختيار الملائخ ومكر
 فيستغنيا بسده وسالته على ان يوفقني على اتمامه ويوصلني كنه الحلال والاحرام ويخففني من خطاه وزلل وقول بلا على
 بلا جانية بغيره وانا في ذلك مفسر بغير كتاب الطهارت والمفسر وشوق شوق في ازرسگاه بوشى پيشاني
 تازير نوح وازر نه گوش نازر نه گوش ديگر وشوق دوست و دوپاى تادوارنج و دوستانك بقول نوح شوق آرنج
 وشانك فرض و سه ربع سر و ربع ريش و بقول الكسح سح تمام سر فرض است و بقول شافعي سح سر مقدار سح موسى
 فرض است و بقول ابى يوسف رحم دس ربع ريش دور و ايه سقندر و ابى سح فرض نه و بر و ايه سقندر كل فرض است و ايت
 و روضه دوست شوق تاندر دست و در ابد ايه و حضور البسم الرحمن الرحيم و الحمد لله على دين الاسلام كنفين

[illegible]

از اینجا و بعد چون مشغول شود بوضو و رکعت کردن آب دهن گردن در بینی کردن برای هر یکی بجان کت ملغوه
باشد آب جدید و نزدیک شافعی رحم بجان کت آب مخصوصه و استغناء کند سه بار هر بار یک کت آب و طلال کردن
در پیش و انگشتان دست و پاچی و سه بار گان شستن هر عضو را از دست من حدث شستن تمام سر و مسح در گش آب سر و ترش
در وضو چنانچه مخصوص است و توالی یعنی ترش تر شستن و قبول امام شافعی رحم نیت و ترتیب در وضو فرض است
و نیز قبول او مسح گوش آب جدید سنت است و قبول امام مالک هر ترش تر شستن در وضو فرض است و مسح است
در وضو ابتدا کردن از عضو است مسح رقبه آب جدید و نزدیک امام زهره سنت است **فصل فی نواقض وضو**
بیرون آمدن بیدی از تن نگذارد وضو است وقتی کردن بری بن اگر آب تلخ و یا خون بسته و یا طعام و یا آب باشد
ناقص وضو است و قبول شافعی رحم بیرون آمدن بیدی از غیر بیلین ناقص وضو است و قبول امام مالک رحم غیر
مستأنا ناقص نه مسئله فی کردن بلغم که از شکم بر آید و یا از سر فرو آید اگر چه پری دهن است ناقص نه و قبول ابی
رحم اگر از شکم بر آید ناقص است مسئله فی کردن خون که آب دهن دروغ غالب است و بقوت آب دهن بیرون آید
ناقص نه و اگر برابر است و یا آنکه آب دهن اندک است از خون ناقص است مسئله فی کردن اندک اندک چون جمع
گردد پری دهن شود اتحاد سبب معتبر است یعنی اگر یک شورش دل بود ناقص است و قبول ابی یوسف
اتحاد مجلس معتبر است یعنی اگر در یک مجلس است ناقص است و الا فی مسئله خواب ناقص است در حالت که بر بخت
باشد و یا بر یک سر نباشد مسئله خواب در حالت قیام ناقص نه و قبول شافعی رحم علیه ناقص است مگر در
حالت قعود و بروایتی از وی ناقص نه و بروایتی از وی ناقص و قبول امام مالک رحم خواب در حالت قعود ناقص
است مسئله بیوشی و دیوانگی و شستن ناقص است مسئله خنده و قهقهه بلغم در حالت نماز ناقص است و نزدیک شافعی
ناقص نه و قهقهه از گونید که آواز خود بشنود و همایگان بشنوند در وضو و وضو نماز باز گرداند و متحرک آواز گویند که گونا
خود بشنود نه همایه در وضو نماز باز گرداند وضو قسم از گونید که آواز خود بشنود نه همایه در وضو نماز نه غلغله
وضو گرداند مسئله مباشرت فاحشه بیرون آمدن ترشی ناقص است و آن عبارت از کنار گرفتن مرد بر نه
زن بر نه را با لباس پیچیدن شرمگاه مرد و زن و انتشار قضیب و قبول امام رحم ناقص نه مسئله بیرون
آمدن کرم از جراحت ناقص نه و از درناقص است مسئله مس ذکر و مس مرد زنا بهوت و غیر آن ناقص نه و قبول
امام شافعی رحم مس ذکر باطن کت و مس مرد زنا ناقص است و قبول امام مالک رحم مس مرد زنا اگر بهوت
بود ناقص است **فصل حکام غسل** در غسل آب در دهن یعنی کردن و تمام اندام شستن فرض است و قبول

در وضو چنانچه مخصوص است و توالی یعنی ترش تر شستن و قبول امام شافعی رحم نیت و ترتیب در وضو فرض است و مسح است در وضو ابتدا کردن از عضو است مسح رقبه آب جدید و نزدیک امام زهره سنت است فصل فی نواقض وضو بیرون آمدن بیدی از تن نگذارد وضو است وقتی کردن بری بن اگر آب تلخ و یا خون بسته و یا طعام و یا آب باشد ناقص وضو است و قبول شافعی رحم بیرون آمدن بیدی از غیر بیلین ناقص وضو است و قبول امام مالک رحم غیر مستأنا ناقص نه مسئله فی کردن بلغم که از شکم بر آید و یا از سر فرو آید اگر چه پری دهن است ناقص نه و قبول ابی رحم اگر از شکم بر آید ناقص است مسئله فی کردن خون که آب دهن دروغ غالب است و بقوت آب دهن بیرون آید ناقص نه و اگر برابر است و یا آنکه آب دهن اندک است از خون ناقص است مسئله فی کردن اندک اندک چون جمع گردد پری دهن شود اتحاد سبب معتبر است یعنی اگر یک شورش دل بود ناقص است و قبول ابی یوسف اتحاد مجلس معتبر است یعنی اگر در یک مجلس است ناقص است و الا فی مسئله خواب ناقص است در حالت که بر بخت باشد و یا بر یک سر نباشد مسئله خواب در حالت قیام ناقص نه و قبول شافعی رحم علیه ناقص است مگر در حالت قعود و بروایتی از وی ناقص نه و بروایتی از وی ناقص و قبول امام مالک رحم خواب در حالت قعود ناقص است مسئله بیوشی و دیوانگی و شستن ناقص است مسئله خنده و قهقهه بلغم در حالت نماز ناقص است و نزدیک شافعی ناقص نه و قهقهه از گونید که آواز خود بشنود و همایگان بشنوند در وضو و وضو نماز باز گرداند و متحرک آواز گویند که گونا خود بشنود نه همایه در وضو نماز باز گرداند وضو قسم از گونید که آواز خود بشنود نه همایه در وضو نماز نه غلغله وضو گرداند مسئله مباشرت فاحشه بیرون آمدن ترشی ناقص است و آن عبارت از کنار گرفتن مرد بر نه زن بر نه را با لباس پیچیدن شرمگاه مرد و زن و انتشار قضیب و قبول امام رحم ناقص نه مسئله بیرون آمدن کرم از جراحت ناقص نه و از درناقص است مسئله مس ذکر و مس مرد زنا بهوت و غیر آن ناقص نه و قبول امام شافعی رحم مس ذکر باطن کت و مس مرد زنا ناقص است و قبول امام مالک رحم مس مرد زنا اگر بهوت بود ناقص است فصل حکام غسل در غسل آب در دهن یعنی کردن و تمام اندام شستن فرض است و قبول

فصل فی نواقض وضو بیرون آمدن بیدی از تن نگذارد وضو است وقتی کردن بری بن اگر آب تلخ و یا خون بسته و یا طعام و یا آب باشد ناقص وضو است و قبول شافعی رحم بیرون آمدن بیدی از غیر بیلین ناقص وضو است و قبول امام مالک رحم غیر مستأنا ناقص نه مسئله فی کردن بلغم که از شکم بر آید و یا از سر فرو آید اگر چه پری دهن است ناقص نه و قبول ابی رحم اگر از شکم بر آید ناقص است مسئله فی کردن خون که آب دهن دروغ غالب است و بقوت آب دهن بیرون آید ناقص نه و اگر برابر است و یا آنکه آب دهن اندک است از خون ناقص است مسئله فی کردن اندک اندک چون جمع گردد پری دهن شود اتحاد سبب معتبر است یعنی اگر یک شورش دل بود ناقص است و قبول ابی یوسف اتحاد مجلس معتبر است یعنی اگر در یک مجلس است ناقص است و الا فی مسئله خواب ناقص است در حالت که بر بخت باشد و یا بر یک سر نباشد مسئله خواب در حالت قیام ناقص نه و قبول شافعی رحم علیه ناقص است مگر در حالت قعود و بروایتی از وی ناقص نه و بروایتی از وی ناقص و قبول امام مالک رحم خواب در حالت قعود ناقص است مسئله بیوشی و دیوانگی و شستن ناقص است مسئله خنده و قهقهه بلغم در حالت نماز ناقص است و نزدیک شافعی ناقص نه و قهقهه از گونید که آواز خود بشنود و همایگان بشنوند در وضو و وضو نماز باز گرداند و متحرک آواز گویند که گونا خود بشنود نه همایه در وضو نماز باز گرداند وضو قسم از گونید که آواز خود بشنود نه همایه در وضو نماز نه غلغله وضو گرداند مسئله مباشرت فاحشه بیرون آمدن ترشی ناقص است و آن عبارت از کنار گرفتن مرد بر نه زن بر نه را با لباس پیچیدن شرمگاه مرد و زن و انتشار قضیب و قبول امام رحم ناقص نه مسئله بیرون آمدن کرم از جراحت ناقص نه و از درناقص است مسئله مس ذکر و مس مرد زنا بهوت و غیر آن ناقص نه و قبول امام شافعی رحم مس ذکر باطن کت و مس مرد زنا ناقص است و قبول امام مالک رحم مس مرد زنا اگر بهوت بود ناقص است فصل حکام غسل در غسل آب در دهن یعنی کردن و تمام اندام شستن فرض است و قبول

مجلس اول در روز دوشنبه ۱۳۰۲

آدمی خوک بقول شافعی رجب پست گشت باغت پاک نشود و بقول مالکی رجب پست مردار از دباخت پاک نشود مسئله
سوی آدمی و میت استخوان محبت پاک است و بقول شافعی رجب سوگمیت و استخوان و کلیت و بقول مالکی سوگ
تمتیه پاک است و استخوان و کلیت مسئله آب چاه بلیه شوا بقا دن نجاست در و اگر افتادن و پاک است و گوشت و
کبوتر و خنک بقول شافعی هر پخته و همه پزند گان آب چاه را بلیه کند مسئله خنک بول آدمی و آنچه گشت جان
است در چاه بلیه کند و آنچه گوشت و حرام است زیاده تر بلیت تمام آب باید کشید و بقول محمد رجب آنچه گوشت و کلک
بول او پاک است مسئله هر چه در شنبو بلیه بود و بقول محمد رجب بلیه و اگر خونی که بر سر حراست پیش از خروج بجایه برگرفت و در
افکنده بلیه نکند و بقول محمد رجب بلیه شود مسئله شرب لعل آنچه گوشت و حلال است و بقول یحیی بن حماد در جمیع احوال جان
و بقول ابی یوسف در هر که از او حیوانی بربود و بقول محمد رجب در جمیع احوال جان بربود مسئله مردن گاو و مانند آن چاه پست
میانه نکند و مردن کبوتر و مانند آن جل و مردن گاو و مانند آن شصت و دویست و آدمی مانند آن تمام آب بکشد مسئله
و ریزیدن حیوانی در دوزخ تمام آب چاه بکشد مسئله چاکه حنجره در آب بکشد تمام آب بکشد مسئله
اگر حیوانی امیده و یاریزد و یابند و وقت افتادن معلوم نیست نماز سه شبانه و بارگردد و اگر نه امیده و نه ریزد و
نماز بارگردد و چاه که بدان آب ترشده است بشویند و بقول ابی یوسف در هر دو صورت پنج نماز بارگردد تا آنکه وقت
افتادن متحقق نشود مسئله عرق هر چه حکم پس رده او دار مسئله پس رده او و آنچه گوشت و حلال است
بشور و کس خوک و دو گان پایه جوان و شیر و مانند آن بلیت و بقول مالکی بشور و کس خوک پاک پاک گشته
مسئله بشور و کافرا پاک مسئله اگر کسی بخورد و در حال آنچه ردن آب و نجس کرد و بچه که فروغ اندیسان پاک بلیه
دست در آب اندک آرد آب پاک را که بکشد مسئله بشور و کس و پاکان چه گردد و پزند گان که گوشت شان حرام است و خورگانه
چون من و مانند آن که در آب و بقول ابی یوسف در بشور و دو گان چهار بایان یا پاک است مسئله بشور و کس و خورگانه
مشکوک است و اگر آب بگذارد و بشویند تمیم کند یعنی پیش آوردن هر یک جائز بود و بقول زهره تمیم
وضو جائز نیست و بکس نجاست و بقول شافعی هر چه پس رده و خورگانه و پاک گشته است مسئله اگر بخورید و خورگانه و آب بگذارد
وضو سازد بدان و تمیم واجب و بقول ابی یوسف و شافعی رجب و مالک نه تمیم کند و وضو سازد و بقول محمد رجب وضو
و تمیم کذب باب التیم مسئله تمیم جائز است اگر آب دور بود و مقدار کبیل آن سوم حصه فرستگ کرده و بقول زهره اگر آب
چنان دور است پس از آن که وقت بیرون آید باب ستمیم جائز بود مسئله فرستگ اندر هزار قدم و هر قدم یک کعبه
بیت چهار انگشت مسئله تمیم جائز بود و خوف زیاده مرض بقول شافعی هر که خوف تلف نفس بود و چاه و خورگانه و الا

۱۰ مقام ۱۰ اورا میباض اورا میانی اورا

مسئله بعد از سر ما اگر خوف ملاک یا خوف مرضی بود تیمم جایز است و در حالت جنابت محدث در شهر و بیرون شهر و مقبول ای یا
رحم و در حین و محدث را تیمم جایز است مسئله از ترس در مکان نجس و غیر آن و از ترس دشمن و از ترس تشنگی تیمم جایز بود
اگر بر سر چاه رسید و چیرگی بدان انگیزد موجودی اگر تیمم کند جایز بود مسئله بهت تیمم دو با دست زد و ترسیدن یک یک بار و
مسح کردن با ردوم بر دو دست تا پنج مسح کند و مقبول قدیم شافعی حرماند دست و قبل از آنکه حرماند دست و مقبول قدیم شافعی
در تیمم شرط ابوابی تا اگر تیمم گشتی است تیمم نکند و یا بعد از تیمم جایز بود و بر دو دست استغشا شرط نیست مسئله جناب و یا غرض محدث
در تیمم را بر اند مسئله تیمم جایز است هر چه پاک است از نفس زمین اگر چه بر او گرد و غبار و زرد شکشافی حرماند و آخر قول ابی یوسف در تیمم جایز بود
که نجس پاک که بر وجود بود و مقبول پاک محمد بن مسلم بن سنان جایز بود و اگر بر وجود باشد مسئله تیمم گرد جایز است عجز از خاک و مقبول
ابی یوسف حرماند عجز جایز بود مسئله در تیمم شرط و مقبول امام زعفران مسئله تیمم کافوریت سلام جایز است فاما وضو
برای سلام جایز بود و مقبول ابی یوسف حرماند تیمم کافور برای سلام جایز بود مسئله از اداء ناقص تیمم و مقبول زهر ارد و ناقص تیمم
مسئله اگر قدرت بر پاک فاضل است از حاجت تیمم جایز مسئله هر چه ناقص وضو است ناقص تیمم بهت مسئله اگر در حالت عدم
افاضل تیمم کرد و بعد بر آب فاضل قادر شد تیمم باطل شود اگر چه در نماز بود و یا بیرون نماز و نزد یک شافعی حرماند وجود آب حلال
مطل تیمم فی مسئله سبب تأخیر نماز اگر چه وجود آب را و همچنین سبب امید و رجاء است و اگر در وقت سبب تیمم کند فخر یک
مالک حرماند تیمم وقت در تیمم توقف کند مسئله مثلی در خوف وقت تیمم جایز است و مقبول شافعی رح میث از دخول وقت جایز است
ادامه و وضو آنچه خواهد از فاضل فوافل یک تیمم جایز است و مقبول شافعی هر چه جایز مسئله بعد از خوف فوت نماز خانه و نماز
عیدین با وجود آب تیمم جایز بود اگر چه برای بنابر است خلاف مالک احمد و شافعی رح مسئله مرلای برادر نماز خانه و تیمم جایز
نمود و در نماز تیمم کند چنانچه در حالت نماز محدث شد نماز عید تیمم کند جایز بود و مقبول ابی یوسف و محمد رح بنار نماز عید تیمم
جایز است اگر وضو شارب باشد و مقبول خافعی رح تیمم بعد از خوف فوت نماز خانه و عیدین جایز است مسئله برای خوف فوت نماز
مجدد نماز وقتی تیمم جایز اگر آب متلح خود و اموش که تیمم نماز او کرده باشد یا دشمن اعداوت نکند و مقبول ابی یوسف
و محمد رح اعداوت نکند اگر وقت باشد مسئله اگر گمان آب دارد مقدار یک سیر یا طلب واجب مسئله مقدار تیمم بر تائب یا صحت
یا چهار صحت و اگر گمان ندارد طلب واجب است و مقبول شافعی رح بی طلب تیمم جایز در هر دو حال مسئله اگر بر فراق تائب طلب کند
و اگر مذمب گشتن مثل و تیمم جایز بود اگر گشتن مثل ندارد و تیمم جایز بود مسئله اگر پیشتری از اندام خبیث مجروح است تیمم کند و اندام مجروح
و اگر پیشتری از اندام صحت است نشوید و تیمم کند فابرجا است مسح کند و اگر ممکن نبود بر جامه احتسب کند و در وضو و تیمم جمع کند
و مقبول شافعی رح اندام صحت نشوید و برای مجروح تیمم کند باب المسح علی الخطن رح بر روزمره و روز را جایز است اگر خنثی

در حق میقیم یکبار و زست و در حق میسازند یکبار و زست و بقول مالک هر روانا باشد که میقیم هر روز

مسئله است مسح در حق میقیم یکبار و زست و در حق میسازند یکبار و زست و بقول مالک هر روانا باشد که میقیم هر روز
مسئله چهارم که بوقت طهت شستن بوقت لم یقول شافعی هر بوقت بر سر طائفا اگر اول دو یا شستن موزه پوشید
و بعد وضو تمام کرد و محدث شمس جازن بود و بقول شافعی هر جازنی مسئله ابتدا شد مسح از وقت حدت انگشت
و بر پشت پای یکبار مسح کند ابتدای از سر انگشتان پای کند تا ساق و بقول شافعی مالک هر بر پشت پا و کف پا موزه کند
مسئله دریدگی بسیار در موزه مانع مسح است و مقدار سه انگشت است از خود درین انگشتان پای و دریدگی
اندر موزه مانع نیست و نزدیک زانو شافعی هر مانع است و بقول مالک هر دریدگی موزه اگر چه بسیار
مسح نیست مسئله اگر دریدگی موزه متفرق بود و چون جمع کند مقدار سه انگشت شود اگر در یک موزه بود مسح
جائز نیست و اگر در دو موزه بود مسح جائز بود مسئله اگر نجاست غلیظ بر آگنده در دو موزه رسد چون جمع کند سه انگشت
از درم شمس باشد مانع جواز نماز بود و همچنین برنگی بر آگنده در عورت چون جمع کند مقدار سه انگشت شود مانع جواز
نماز بود مسئله هر چه شکفته و وضو است شکفته مسح است و کشیدن پا از موزه و گدشستن مسح نیز شکفته مسح
است اگر خوف تلف پای سبب برماند و چون مسح تمام شد موزه کشیدار وضو دارد هر دو پا بشوید و نماز گذارد
وضو احادیث بخند و بقول شافعی هر وضو احادیث کند مسئله بیرون آمدن بیشتر از قدم اگر جا خود ناقص است و اگر
از پای حقیقه اگر آیه شانه پای از محل خود زایل شود مسح موزه باطل شود و این قیاسی یوسف حدیث است و بقول محمد اگر
قدم مقدار سه انگشت در محل مانده است مسح باطل نشود اگر میقیم مسح کرد و پیش از گذشتن یکبار و زست و زانو شد یکبار و زست
تمام کند و بقول شافعی هر یکبار و زست تمام کند بعد موزه کند مسئله اگر مسافر یکبار و زست کشید بعد میقیم شد موزه کند
و پای بشوید و اگر یکبار و زست تمام نشد است یکبار و زست تمام کند مسئله بر سر موزه مسح جائز است و بقول شافعی هر چه جای
فی مسئله بر جوبی که با جلد و فعل باشد مسح جائز است با اتفاق فاما جوهریکه سخت بافته اند و بے جلد و فعل اند بر آن مسح
جائز است و نزدیک ابو حنیفه هر جائز است مسئله بر دستار و کلاه و روپوش و بر پوسته که باز دارند بر روی بچند مسح
جائز نیست مسئله بر جیره و بر جامه که بر جاست لبته اند جائز بود و حکم شستن بر او پس در وقت مسح نبود و اگر حصی
مجموع است در جیره لبته مسح کند و بختار و دیگر بشوید بخلاف آنکه اگر در یکپای موزه دارد و بر آن مسح کند و
میشود جائز نیست اگر بر جاست جیره بیوضو لبته است مسح بر آن جائز است فاما اگر موزه بیوضو پوشید بر آن طریقی
اگر جیره بر جاست لبته است و مقدار از جیره اندام محکم است بر تمام جیره و یا بر جلد که بر جاست لبته است مسح نکند
جائز بود مسئله اگر جیره افتاد بعد از نیکو شدن مسح جائز نیست و محل جیره بشوید و اگر نیکو شده است جیره بند و مسح

در حق میقیم یکبار و زست و در حق میسازند یکبار و زست و بقول مالک هر روانا باشد که میقیم هر روز
مسئله چهارم که بوقت طهت شستن بوقت لم یقول شافعی هر بوقت بر سر طائفا اگر اول دو یا شستن موزه پوشید
و بعد وضو تمام کرد و محدث شمس جازن بود و بقول شافعی هر جازنی مسئله ابتدا شد مسح از وقت حدت انگشت
و بر پشت پای یکبار مسح کند ابتدای از سر انگشتان پای کند تا ساق و بقول شافعی مالک هر بر پشت پا و کف پا موزه کند
مسئله دریدگی بسیار در موزه مانع مسح است و مقدار سه انگشت است از خود درین انگشتان پای و دریدگی
اندر موزه مانع نیست و نزدیک زانو شافعی هر مانع است و بقول مالک هر دریدگی موزه اگر چه بسیار
مسح نیست مسئله اگر دریدگی موزه متفرق بود و چون جمع کند مقدار سه انگشت شود اگر در یک موزه بود مسح
جائز نیست و اگر در دو موزه بود مسح جائز بود مسئله اگر نجاست غلیظ بر آگنده در دو موزه رسد چون جمع کند سه انگشت
از درم شمس باشد مانع جواز نماز بود و همچنین برنگی بر آگنده در عورت چون جمع کند مقدار سه انگشت شود مانع جواز
نماز بود مسئله هر چه شکفته و وضو است شکفته مسح است و کشیدن پا از موزه و گدشستن مسح نیز شکفته مسح
است اگر خوف تلف پای سبب برماند و چون مسح تمام شد موزه کشیدار وضو دارد هر دو پا بشوید و نماز گذارد
وضو احادیث بخند و بقول شافعی هر وضو احادیث کند مسئله بیرون آمدن بیشتر از قدم اگر جا خود ناقص است و اگر
از پای حقیقه اگر آیه شانه پای از محل خود زایل شود مسح موزه باطل شود و این قیاسی یوسف حدیث است و بقول محمد اگر
قدم مقدار سه انگشت در محل مانده است مسح باطل نشود اگر میقیم مسح کرد و پیش از گذشتن یکبار و زست و زانو شد یکبار و زست
تمام کند و بقول شافعی هر یکبار و زست تمام کند بعد موزه کند مسئله اگر مسافر یکبار و زست کشید بعد میقیم شد موزه کند
و پای بشوید و اگر یکبار و زست تمام نشد است یکبار و زست تمام کند مسئله بر سر موزه مسح جائز است و بقول شافعی هر چه جای
فی مسئله بر جوبی که با جلد و فعل باشد مسح جائز است با اتفاق فاما جوهریکه سخت بافته اند و بے جلد و فعل اند بر آن مسح
جائز است و نزدیک ابو حنیفه هر جائز است مسئله بر دستار و کلاه و روپوش و بر پوسته که باز دارند بر روی بچند مسح
جائز نیست مسئله بر جیره و بر جامه که بر جاست لبته اند جائز بود و حکم شستن بر او پس در وقت مسح نبود و اگر حصی
مجموع است در جیره لبته مسح کند و بختار و دیگر بشوید بخلاف آنکه اگر در یکپای موزه دارد و بر آن مسح کند و
میشود جائز نیست اگر بر جاست جیره بیوضو لبته است مسح بر آن جائز است فاما اگر موزه بیوضو پوشید بر آن طریقی
اگر جیره بر جاست لبته است و مقدار از جیره اندام محکم است بر تمام جیره و یا بر جلد که بر جاست لبته است مسح نکند
جائز بود مسئله اگر جیره افتاد بعد از نیکو شدن مسح جائز نیست و محل جیره بشوید و اگر نیکو شده است جیره بند و مسح

مسئله اگر جیره بر جاست لبته است و مقدار از جیره اندام محکم است بر تمام جیره و یا بر جلد که بر جاست لبته است مسح نکند
جائز بود مسئله اگر جیره افتاد بعد از نیکو شدن مسح جائز نیست و محل جیره بشوید و اگر نیکو شده است جیره بند و مسح

بسیار مسئله خون استحا ضنه چون نمایی که دائم باشد از نماز و روزه و طی منع کند مسئله اگر عادت در حیض کم از ده روز نفاس کم از چهل روز است و اگر کمتر حیض یا نفاس خون یاده شیز یا ده از عادت استحا ضنه بود و بقبول ما سه روز از زیاده حیض الحاق کند و باقی طهر بود مسئله اگر بلوغ استحا ضنه استمرار شد در هر ماه ده روز حیض بود و یک روز یعنی همان ایام استحا ضنه و نفاس این نیز از چهل روز بود و بر واتی از شافعی رحم بکشد بان و در و بر واتی قیاس بان و عشره و او کند مسئله زن استحا ضنه کسی که سلسل طهر بود و یا اطلاق دایم و یا عادت دایم و یا جرح است سالی برای وقت بروز منی وضو سازد و بدان وضو منی و غسل بگذارد و بقبول شافعی رحم نماز فائیت بدین وضو جایز نبی بقول امام مالک رحم برای بروز منی و غسل وضو کند مسئله وضو صاحب بخروج وقت باطل شود و بقول زفر رحم بدخول باطل شود بدخروج و بقول ابی یوسف رحم بدخول و خروج وقت باطل شود مسئله صاحب رحمی که بهر وقتی بارز او نماز خالی از عذر نباشد مسئله نفاس عادت از خون است که بعد از ولادت بود مسئله خون طاهر حکم استحا ضنه دارد بقول شافعی رحم حکم حیض دارد مسئله چه که از شکم افتد اگر بعضی از خلقت است و بر خطا هست اگر چه یک انگشت بود حکم طهر و خونیکه بعد از سقط بیرون نماند حکم نفاس دونی و بیلیس و اگر هیچ خلقتی در شکم نماند هر او حکم ولد نباشد و خونیکه عقب آن منید اگر در ایام حیض بود حیض نباشد و اگر نه استحا ضنه بود مسئله اقل نفاس ندارد و اکثر چهل شبانه روز است و بقول شافعی رحم شصت شبانه روز است و بقول مالک رحم هفتاد شبانه روز است استحا ضنه بود مسئله خونیکه زیاده از چهل شبانه روز است استحا ضنه مسئله دو بچه که از یک شکم متولد شوند نفاس اول ولد بود و بقول محمد و زفر رحم از آخر ولد باب نجاست جائز است شستن جامه و تن پدید باب و هر چه را اهل کفنه نجاست است چون سر که و کلاب آبی که سلبه باشد از برکی و میوه و دخت و بقول محمد و زفر و شافعی رحم شستن جامه و تن بجز آب جائز نبی و شستن جامه بروغنه شیر جائز نبود مسئله موزه پدید از نجاست تندر خشک تر یا لیدن پاک شود و بقول محمد رحم موزه پدید یا لیدن پاک نشود و اگر چه نجاست تر و خشک بود و بقول ابی حنیفه رحم اند از نجاست خشک لیدن و از نجاست تر شستن پاک نشود و این بخلاف در نجاست تندر است فلما از نجاست که تندر نیست موزه پاک نشود مگر شستن مسئله موزه و جامه از منی خشک یا لیدن پاک شود و از منی تر پاک نشود مگر شستن و بقول شافعی رحم آب پاک است مسئله تیغ و کار و آئینه پدید یا لیدن پاک شود مسئله اگر زنی پدید خشک شد و از نجاست نماند نماز بر و جایز بود تیمم نه بقول شافعی زفر رحم تیمم و نماز نیز جایز نبود مسئله خون خمر و سبب انگنه که مایه آن کوچ و در و بول آنچه گوشت و طراکم او سرگرمین است و گا و نجاست مضایقه است مقدار درم عفو است و زیاده از درم بالغ حوازل صلواته است و درم مقدار

و بسیار مسئله خون استحا ضنه چون نمایی که دائم باشد از نماز و روزه و طی منع کند مسئله اگر عادت در حیض کم از ده روز نفاس کم از چهل روز است و اگر کمتر حیض یا نفاس خون یاده شیز یا ده از عادت استحا ضنه بود و بقبول ما سه روز از زیاده حیض الحاق کند و باقی طهر بود مسئله اگر بلوغ استحا ضنه استمرار شد در هر ماه ده روز حیض بود و یک روز یعنی همان ایام استحا ضنه و نفاس این نیز از چهل روز بود و بر واتی از شافعی رحم بکشد بان و در و بر واتی قیاس بان و عشره و او کند مسئله زن استحا ضنه کسی که سلسل طهر بود و یا اطلاق دایم و یا عادت دایم و یا جرح است سالی برای وقت بروز منی وضو سازد و بدان وضو منی و غسل بگذارد و بقول شافعی رحم نماز فائیت بدین وضو جایز نبی بقول امام مالک رحم برای بروز منی و غسل وضو کند مسئله وضو صاحب بخروج وقت باطل شود و بقول زفر رحم بدخول باطل شود بدخروج و بقول ابی یوسف رحم بدخول و خروج وقت باطل شود مسئله صاحب رحمی که بهر وقتی بارز او نماز خالی از عذر نباشد مسئله نفاس عادت از خون است که بعد از ولادت بود مسئله خون طاهر حکم استحا ضنه دارد بقول شافعی رحم حکم حیض دارد مسئله چه که از شکم افتد اگر بعضی از خلقت است و بر خطا هست اگر چه یک انگشت بود حکم طهر و خونیکه بعد از سقط بیرون نماند حکم نفاس دونی و بیلیس و اگر هیچ خلقتی در شکم نماند هر او حکم ولد نباشد و خونیکه عقب آن منید اگر در ایام حیض بود حیض نباشد و اگر نه استحا ضنه بود مسئله اقل نفاس ندارد و اکثر چهل شبانه روز است و بقول شافعی رحم شصت شبانه روز است و بقول مالک رحم هفتاد شبانه روز است استحا ضنه بود مسئله خونیکه زیاده از چهل شبانه روز است استحا ضنه مسئله دو بچه که از یک شکم متولد شوند نفاس اول ولد بود و بقول محمد و زفر رحم از آخر ولد باب نجاست جائز است شستن جامه و تن پدید باب و هر چه را اهل کفنه نجاست است چون سر که و کلاب آبی که سلبه باشد از برکی و میوه و دخت و بقول محمد و زفر و شافعی رحم شستن جامه و تن بجز آب جائز نبی و شستن جامه بروغنه شیر جائز نبود مسئله موزه پدید از نجاست تندر خشک تر یا لیدن پاک شود و بقول محمد رحم موزه پدید یا لیدن پاک نشود و اگر چه نجاست تر و خشک بود و بقول ابی حنیفه رحم اند از نجاست خشک لیدن و از نجاست تر شستن پاک نشود و این بخلاف در نجاست تندر است فلما از نجاست که تندر نیست موزه پاک نشود مگر شستن مسئله موزه و جامه از منی خشک یا لیدن پاک شود و از منی تر پاک نشود مگر شستن و بقول شافعی رحم آب پاک است مسئله تیغ و کار و آئینه پدید یا لیدن پاک شود مسئله اگر زنی پدید خشک شد و از نجاست نماند نماز بر و جایز بود تیمم نه بقول شافعی زفر رحم تیمم و نماز نیز جایز نبود مسئله خون خمر و سبب انگنه که مایه آن کوچ و در و بول آنچه گوشت و طراکم او سرگرمین است و گا و نجاست مضایقه است مقدار درم عفو است و زیاده از درم بالغ حوازل صلواته است و درم مقدار

انفاس بان ایام استحا ضنه و نفاس این نیز از چهل روز بود و بر واتی از شافعی رحم بکشد بان و در و بر واتی قیاس بان و عشره و او کند مسئله زن استحا ضنه کسی که سلسل طهر بود و یا اطلاق دایم و یا عادت دایم و یا جرح است سالی برای وقت بروز منی وضو سازد و بدان وضو منی و غسل بگذارد و بقول شافعی رحم نماز فائیت بدین وضو جایز نبی بقول امام مالک رحم برای بروز منی و غسل وضو کند مسئله وضو صاحب بخروج وقت باطل شود و بقول زفر رحم بدخول باطل شود بدخروج و بقول ابی یوسف رحم بدخول و خروج وقت باطل شود مسئله صاحب رحمی که بهر وقتی بارز او نماز خالی از عذر نباشد مسئله نفاس عادت از خون است که بعد از ولادت بود مسئله خون طاهر حکم استحا ضنه دارد بقول شافعی رحم حکم حیض دارد مسئله چه که از شکم افتد اگر بعضی از خلقت است و بر خطا هست اگر چه یک انگشت بود حکم طهر و خونیکه بعد از سقط بیرون نماند حکم نفاس دونی و بیلیس و اگر هیچ خلقتی در شکم نماند هر او حکم ولد نباشد و خونیکه عقب آن منید اگر در ایام حیض بود حیض نباشد و اگر نه استحا ضنه بود مسئله اقل نفاس ندارد و اکثر چهل شبانه روز است و بقول شافعی رحم شصت شبانه روز است و بقول مالک رحم هفتاد شبانه روز است استحا ضنه بود مسئله خونیکه زیاده از چهل شبانه روز است استحا ضنه مسئله دو بچه که از یک شکم متولد شوند نفاس اول ولد بود و بقول محمد و زفر رحم از آخر ولد باب نجاست جائز است شستن جامه و تن پدید باب و هر چه را اهل کفنه نجاست است چون سر که و کلاب آبی که سلبه باشد از برکی و میوه و دخت و بقول محمد و زفر و شافعی رحم شستن جامه و تن بجز آب جائز نبی و شستن جامه بروغنه شیر جائز نبود مسئله موزه پدید از نجاست تندر خشک تر یا لیدن پاک شود و بقول محمد رحم موزه پدید یا لیدن پاک نشود و اگر چه نجاست تر و خشک بود و بقول ابی حنیفه رحم اند از نجاست خشک لیدن و از نجاست تر شستن پاک نشود و این بخلاف در نجاست تندر است فلما از نجاست که تندر نیست موزه پاک نشود مگر شستن مسئله موزه و جامه از منی خشک یا لیدن پاک شود و از منی تر پاک نشود مگر شستن و بقول شافعی رحم آب پاک است مسئله تیغ و کار و آئینه پدید یا لیدن پاک شود مسئله اگر زنی پدید خشک شد و از نجاست نماند نماز بر و جایز بود تیمم نه بقول شافعی زفر رحم تیمم و نماز نیز جایز نبود مسئله خون خمر و سبب انگنه که مایه آن کوچ و در و بول آنچه گوشت و طراکم او سرگرمین است و گا و نجاست مضایقه است مقدار درم عفو است و زیاده از درم بالغ حوازل صلواته است و درم مقدار

[illegible]

گفت بود بقول فرو شافعی رحم اندک و بسیار نجاست منع جز از صلو ه است و بقول افروز یک است سرگرمی آنچه گوشت
او حلال است نجاست مخففت و گوشت هر چه حرام است سرگرمی او مغلطه است و بقول ابی یوسف و محمد رحم هر چه کثرت
نجاست مخففت است مسئله بول آنچه گوشت او حلال است و بول سپ و پس افند ه پزندگان که گوشت ایشان حرام
است نجاست خففت است و خون ابی لعاب است و خرو بولی که پراگنده رسد مانند سرسوزن غفوفت و بقول ابی یوسف
لعاب است و در نجاست خففت است چون کم از ربع بلیه شود مانع نبود و ربع مانع است اما ربع هر عضوی و ربع هر عصبی
تریز و استین غیر آن بقول محمد رحم گوشت آنچه حلال است بول او نیز حلال و پاک است و بول سپ پاک است و زرد
امام محمد پس افند ه آنچه گوشت او حرام است از پزندگان نجاست مغلطه است مسئله نجاستیکه دیده شود فتر
حصین نجاست جامه پاک شود آنچه اثر او ماند غفوفت مسئله نجاستیکه دیده نشود بسبب بارشستن و شپیلتن پاک شود
بقول شافعی هر یکبار بارشستن پاک شود مسئله آنچه شپیلتن او ممکن نیست بار نشوید و هر بار خشک کند پاک شود و
محمد رحم هرگز پاک نشود و حد خشکی آنست که از قطران بایستد مسئله استنجاست است لبک یا بگلخی و آب شستن
افضل است و حد سنگ سنت فیت و بقول شافعی هر حد سنگ سنت است مسئله اگر نجاست از خارج نجاست
و بخرج زیاد از دم است شستن واجب است و اگر باخرج زیاد از دم نبود شستن واجب بود و بقول محمد رحم
شستن نیز واجب بود مسئله استنجاست بدست راست و باسنخوان و مغال و مگرین نمک طعام اگر آنکه بدست چپ
بود و یا بخاک یا بجماد که در آن منفعت نباشد و اگر گلخی نیابد خود را سنگ پاک کند و اگر سنگ نیابد خود را سجا پاک کند و اگر گما
نیابد خود را بجماد پاک کند و چندان احتیاط کند که تری آن برود کتاب الاوقات وقت نماز فجر طلوع صبح صادق
تا طلوع آفتاب اول وقت ظهر از گشتن آفتاب آخر وقت تا رسیدن سایه هر چیزی دو چندان جز سایه اصلی که بوقت
زوال بود بقول ابی یوسف و محمد رحم آخر وقت ظهر چون سایه هر چیزی بکینچ او شود جز سایه اصلی و اول وقت عصر خروج
وقت ظهر را خلافت مذکور و آخر وقت عصر تا فرو شدن آفتاب و اول وقت مغرب فرو شدن آفتاب آخر وقت مغرب
تا فرو شدن شفق و آن سیدی است که بعد از غروب بود و بقول ابی یوسف و محمد رحم شفق سرخی است و علیه الفتوی جمع
و بقول شافعی هر وقت مغرب مقدار یک و ضو سازد و باکمال زنگوید و بجز کثرت نماز بگذارد مسئله اول وقت عشاء و از آخر
شفیق تا طلوع صبح صادق اگر تقدیم و تر پیش از عشاء جایز است از هر ترتیب و بقول ابی یوسف و محمد رحم اول وقت و ترجیح
عشاء است مسئله هر که وقت عشاء و وتر در نیابد این نماز بر دو فرض مسئله مسحت است تاخیر کردن نماز فجر تا بلان
درستان تاخیر عشاء را میگوید تغییر شود قرص آفتاب و تاخیر عشاء تا ثالث شب و تاخیر وتر کسی که اعتماد دارد بر سید را آخر

[illegible]

[illegible]

ازینکه در این کتاب مذکور است که ازینکه در این کتاب مذکور است

بسم الله الرحمن الرحيم
 الحمد لله رب العالمين
 والصلاة والسلام على سيدنا محمد
 وآله الطيبين الطاهرين
 أجمعين

مسئله عورت مرد از زیرات تا زیر دوازدهم و بقول شافعی رح نام مردان از عورت و زانوئی مسئله
 عورت زن حره تمام تن عورت اگر روی و دو کت و دو قدم عورت نیست و بر وایتی قدم زن عورت است
 و رویت اول صحیح است که قدم زن عورت فی مسئله بر بنگی ربع ساق فی ربع شکم و اربع
 ربع موی سر و ربع ران نه جواز ناست و بر بنگی ربع عورت غلیظه یعنی قبل و در خصیتین مانع جواز ناست و بقول
 ابو یوسف هم اگر کشوف کمتر نصف مانع فی و در ضعف دور وایت است و بقول شافعی ربع بر بنگی اگر چه اندک است مانع جواز
 صلوة است مسئله عورت که پیش عورت مرد است اگر پیش عورت مسئله اگر با وجود جامه که ربع او پاک است برینه
 نماز سیکه دارد جایز نبود و اگر کم از ربع پاکست مخیر بود برینه نماز گذارد و یا جامه و اگر جامه نداشت نماز گذارد و بر اگر کوچک
 اشارت کند و بقول نیز نور الیاده نماز گذارد و بار کوع وجود اشارت کند و بقول زهره الیاده نماز گذارد و بار کوع وجود مسئله
 و اگر جامه تمام نیست و یا ربع و یا کمتر از ربع پاکست مخیر بود یا جامه بخش نماز گذارد و یا برینه نماز گذارد و بقول محمد بن و بقول از شافعی
 نبود که برینه نماز گذارد مسئله در عابری نشسته به اشارت نماز گذاردن اهل است از الیاده و بار کوع وجود مسئله نیست
 از شرط نماز است و بیان نیست و نماز فعلی که فاصله کند و شرط نیست است که در وقت آنکه که نام نماز سیکه را مسئله دیده است
 مطلق نیست بر نماز فعلی نیست و تراویح بر او ایض شرط نیست لغین جنس یا آنچه در عصر نیست فرض عسر کند و معتد نیست
 لغین جنس متعلق است امام کند و در نماز جایز نیست نماز بر الله تعالی ویت دعا بر است کند مسئله استقبال قبله شرط نماز است
 گرد که وجه لغین کعبه فرض است و در غیر کعبه وجهیت کعبه فرض است و در حالت خوف هر چیکه ممکن بود و وجه کعبه مسئله در حالت ابتداء
 نحر کعبه کعبه به جهت که اول او بیا را نماز گذارد و مسئله اگر نحر کعبه نماز گذارد بعد معلوم شد که قبل
 است کند و اگر در میان نماز دانست که در سجده بجانب قبله و بقول شافعی روزه اگر در سجده بر قبله بود احوال کند مسئله اگر در سجده بر یک
 قومی بجاعت نماز گذاردند و هر یکی بجهتی نحری گرد و حال امام معلوم نماز نماز جایز بود باب صفت مسئله لصلوة
 نماز تحریم و قیام و قراة و رکوع و سجده و قعدا و غیره مقدار تشهد و خروج مصله از نماز فعلی مصله وضعت و بقول ابی یوسف
 و خروج مصله از نماز فعلی مصله وضعت و بقول مالک هر قعدا و غیره فرض فی مسئله واجب نماز خواندن یا نه و ضم نحر
 و تین است در دو رکعت اول نمازات ترتیب فعلی کرد در هر رکعتی چون دو سجده تا اگر سجده دوم ترک گفت و برکت
 دوم بنجامه دو سجده آورد نماز فاسد نشود زیرا که واجب است او ترک واجب نقصان نماز است امام او سابقا و بقول شافعی ر
 قراة فاتحه فرض است و بقول مالک هر ضم سورة یا فاتحه فرض است و بقول نیز در ترتیب افعال نماز فرض است مسئله
 تا اگر اقل نماز را امام سیکه دارد و آنچه فوت شده است بعد از فراغ امام سیکه دارد جایز بود و بقول زهره جایز نبود مسئله

مسئله عورت مرد از زیرات تا زیر دوازدهم و بقول شافعی رح نام مردان از عورت و زانوئی مسئله
 عورت زن حره تمام تن عورت اگر روی و دو کت و دو قدم عورت نیست و بر وایتی قدم زن عورت است
 و رویت اول صحیح است که قدم زن عورت فی مسئله بر بنگی ربع ساق فی ربع شکم و اربع
 ربع موی سر و ربع ران نه جواز ناست و بر بنگی ربع عورت غلیظه یعنی قبل و در خصیتین مانع جواز ناست و بقول
 ابو یوسف هم اگر کشوف کمتر نصف مانع فی و در ضعف دور وایت است و بقول شافعی ربع بر بنگی اگر چه اندک است مانع جواز
 صلوة است مسئله عورت که پیش عورت مرد است اگر پیش عورت مسئله اگر با وجود جامه که ربع او پاک است برینه
 نماز سیکه دارد جایز نبود و اگر کم از ربع پاکست مخیر بود برینه نماز گذارد و یا جامه و اگر جامه نداشت نماز گذارد و بر اگر کوچک
 اشارت کند و بقول نیز نور الیاده نماز گذارد و بار کوع وجود اشارت کند و بقول زهره الیاده نماز گذارد و بار کوع وجود مسئله
 و اگر جامه تمام نیست و یا ربع و یا کمتر از ربع پاکست مخیر بود یا جامه بخش نماز گذارد و یا برینه نماز گذارد و بقول محمد بن و بقول از شافعی
 نبود که برینه نماز گذارد مسئله در عابری نشسته به اشارت نماز گذاردن اهل است از الیاده و بار کوع وجود مسئله نیست
 از شرط نماز است و بیان نیست و نماز فعلی که فاصله کند و شرط نیست است که در وقت آنکه که نام نماز سیکه را مسئله دیده است
 مطلق نیست بر نماز فعلی نیست و تراویح بر او ایض شرط نیست لغین جنس یا آنچه در عصر نیست فرض عسر کند و معتد نیست
 لغین جنس متعلق است امام کند و در نماز جایز نیست نماز بر الله تعالی ویت دعا بر است کند مسئله استقبال قبله شرط نماز است
 گرد که وجه لغین کعبه فرض است و در غیر کعبه وجهیت کعبه فرض است و در حالت خوف هر چیکه ممکن بود و وجه کعبه مسئله در حالت ابتداء
 نحر کعبه کعبه به جهت که اول او بیا را نماز گذارد و مسئله اگر نحر کعبه نماز گذارد بعد معلوم شد که قبل
 است کند و اگر در میان نماز دانست که در سجده بجانب قبله و بقول شافعی روزه اگر در سجده بر قبله بود احوال کند مسئله اگر در سجده بر یک
 قومی بجاعت نماز گذاردند و هر یکی بجهتی نحری گرد و حال امام معلوم نماز نماز جایز بود باب صفت مسئله لصلوة
 نماز تحریم و قیام و قراة و رکوع و سجده و قعدا و غیره مقدار تشهد و خروج مصله از نماز فعلی مصله وضعت و بقول ابی یوسف
 و خروج مصله از نماز فعلی مصله وضعت و بقول مالک هر قعدا و غیره فرض فی مسئله واجب نماز خواندن یا نه و ضم نحر
 و تین است در دو رکعت اول نمازات ترتیب فعلی کرد در هر رکعتی چون دو سجده تا اگر سجده دوم ترک گفت و برکت
 دوم بنجامه دو سجده آورد نماز فاسد نشود زیرا که واجب است او ترک واجب نقصان نماز است امام او سابقا و بقول شافعی ر
 قراة فاتحه فرض است و بقول مالک هر ضم سورة یا فاتحه فرض است و بقول نیز در ترتیب افعال نماز فرض است مسئله
 تا اگر اقل نماز را امام سیکه دارد و آنچه فوت شده است بعد از فراغ امام سیکه دارد جایز بود و بقول زهره جایز نبود مسئله

مسئله عورت مرد از زیرات تا زیر دوازدهم و بقول شافعی رح نام مردان از عورت و زانوئی مسئله
 عورت زن حره تمام تن عورت اگر روی و دو کت و دو قدم عورت نیست و بر وایتی قدم زن عورت است
 و رویت اول صحیح است که قدم زن عورت فی مسئله بر بنگی ربع ساق فی ربع شکم و اربع
 ربع موی سر و ربع ران نه جواز ناست و بر بنگی ربع عورت غلیظه یعنی قبل و در خصیتین مانع جواز ناست و بقول
 ابو یوسف هم اگر کشوف کمتر نصف مانع فی و در ضعف دور وایت است و بقول شافعی ربع بر بنگی اگر چه اندک است مانع جواز
 صلوة است مسئله عورت که پیش عورت مرد است اگر پیش عورت مسئله اگر با وجود جامه که ربع او پاک است برینه
 نماز سیکه دارد جایز نبود و اگر کم از ربع پاکست مخیر بود برینه نماز گذارد و یا جامه و اگر جامه نداشت نماز گذارد و بر اگر کوچک
 اشارت کند و بقول نیز نور الیاده نماز گذارد و بار کوع وجود اشارت کند و بقول زهره الیاده نماز گذارد و بار کوع وجود مسئله
 و اگر جامه تمام نیست و یا ربع و یا کمتر از ربع پاکست مخیر بود یا جامه بخش نماز گذارد و یا برینه نماز گذارد و بقول محمد بن و بقول از شافعی
 نبود که برینه نماز گذارد مسئله در عابری نشسته به اشارت نماز گذاردن اهل است از الیاده و بار کوع وجود مسئله نیست
 از شرط نماز است و بیان نیست و نماز فعلی که فاصله کند و شرط نیست است که در وقت آنکه که نام نماز سیکه را مسئله دیده است
 مطلق نیست بر نماز فعلی نیست و تراویح بر او ایض شرط نیست لغین جنس یا آنچه در عصر نیست فرض عسر کند و معتد نیست
 لغین جنس متعلق است امام کند و در نماز جایز نیست نماز بر الله تعالی ویت دعا بر است کند مسئله استقبال قبله شرط نماز است
 گرد که وجه لغین کعبه فرض است و در غیر کعبه وجهیت کعبه فرض است و در حالت خوف هر چیکه ممکن بود و وجه کعبه مسئله در حالت ابتداء
 نحر کعبه کعبه به جهت که اول او بیا را نماز گذارد و مسئله اگر نحر کعبه نماز گذارد بعد معلوم شد که قبل
 است کند و اگر در میان نماز دانست که در سجده بجانب قبله و بقول شافعی روزه اگر در سجده بر قبله بود احوال کند مسئله اگر در سجده بر یک
 قومی بجاعت نماز گذاردند و هر یکی بجهتی نحری گرد و حال امام معلوم نماز نماز جایز بود باب صفت مسئله لصلوة
 نماز تحریم و قیام و قراة و رکوع و سجده و قعدا و غیره مقدار تشهد و خروج مصله از نماز فعلی مصله وضعت و بقول ابی یوسف
 و خروج مصله از نماز فعلی مصله وضعت و بقول مالک هر قعدا و غیره فرض فی مسئله واجب نماز خواندن یا نه و ضم نحر
 و تین است در دو رکعت اول نمازات ترتیب فعلی کرد در هر رکعتی چون دو سجده تا اگر سجده دوم ترک گفت و برکت
 دوم بنجامه دو سجده آورد نماز فاسد نشود زیرا که واجب است او ترک واجب نقصان نماز است امام او سابقا و بقول شافعی ر
 قراة فاتحه فرض است و بقول مالک هر ضم سورة یا فاتحه فرض است و بقول نیز در ترتیب افعال نماز فرض است مسئله
 تا اگر اقل نماز را امام سیکه دارد و آنچه فوت شده است بعد از فراغ امام سیکه دارد جایز بود و بقول زهره جایز نبود مسئله

[illegible]

سید، نکات خاد:

[illegible]

[illegible]

و از اول بر سرور مسئله بعد از تمییزه و سوت خواند و بایستد که از هر سرور تکبیر خواند امام و مقتدی امین بسته گویند و
 چون از قنات فارغ شوند تکبیر گویند و بعد از آن تکبیر رکوع رود و دست برزانند و انگشتان دست کشاده دارد و دست
 گسترده و سر بر سرین برابر دارد و دست باریج گوید و سر از رکوع بردارد و امام بلند کند باریج التمدن جمعه و مقتدی
 بلند کند باریج التمدن جمعه و برایتی منفرد سمع التمدن جمعه نیز گوید و بقول ابی یوسف و محمد رحم امام بربنا لک الحمد نیز گوید و
 بقول امام شافعی رحم امام و مقتدی سمع التمدن جمعه بربنا لک الحمد گوید مسئله چون گنجد که تکبیر گوید و هر دو زانو بر زمین
 نهند بعد دست بعد روی میان دو کعبه نهند و چون بر خیزد و عکس آن بر خیزد و بقول مالک رحم مخیر است
 دست نهند بعد زانویا اول زانویا دست مسئله سجده پیشانی و مینی کند و اگر یکی از اینها سجده کند کرده بود و بقول
 ابی یوسف و محمد رحم اگر سجده مینی کنی پیشانی جایز بود و اگر سجده هیچ ستار جایز است بآلایت و بقول شافعی
 جایز نیست مسئله در سجده باز و از بغل کشاده دارد و شکم از ران در دارد و انگشتان بای مقابل قبله کند و دست باریج ران
 الاعلی گوید و زان آن خود را فرو دارد و شکم بران متصل کند مسئله چون سر بردارد و تکبیر گوید و نشیند و قوار گیرد و با تکبیر گوید
 و دوم سجده کند و چون سر از سجده بردارد و تکبیر گوید و بایستد و او را سر بردارد و بعد دست بعد زانو و در حالت التماس
 دست بر زمین نهند و نشیند و بقول شافعی رحم جلعه خفیه در خیالات تحب است مسئله رکعت دوم مثل رکعت اولی گذارد
 اگر شمار و تقو و تکو مسئله دست بردارد و در تکبیر تحریمه و در تکبیر قنوت و تکبیرات عیدین و استلام حجر الاسود و صفای
 و مروره و عوفات درمی چهار و بقول شافعی رحم در تکبیر رکوع و سجود در حالت برداشتن سر از رکوع دست بر آوردن
 سنت است مسئله چون سر از سجده دوم از رکعت دوم بردارد و بایستد چپ گسترده و بران نشیند و بایستد با
 انگشتان بای مقابل قبله دارد و دست بران نهند و انگشتان دست کشاده دارد و زان بر سرین نشیند و نشیند این
 مسعود در التمدن خواند و بقول شافعی رحم نشیند این عباس رضی التمدن خواند فقط مسئله در رکعت آخر در نماز
 نه تا سجده کند و بقول مالک رحم در سه رکعت قنوت فرض است مسئله قنوه آخر همچون اولی است و در
 قنوه دوم بعد از تشهد و در تکبیر علیه السلام گوید و دعائیکه مشابه کلام التمدن و سنت رسول التمدن خواند
 و دعائیکه مشابه کلام الناس است گویند بعد سلام گوید مقارن با سلام امام چنانچه در تکبیر تحریمه مقتدی امام
 مقارنت کند و بقول ابی یوسف و محمد رحم مقتدی تکبیر تحریمه بعد امام تکبیر گوید مسئله دو سلام گوید جانب راست
 و نیت ملائکه رست و چپ و قوم و امام کند و اگر امام جانب رست باشد در سلامی که جانب راست گویند نیت
 امام و قوم کند و اگر امام جانب چپ باشد در سلامی که بجانب چپ گویند نیت امام و ملائکه و قوم کند و اگر امام

دارالافتاء دارالعلوم دارالاحکام دارالحدیث دارالتفسیر دارالترجمہ دارالتبلیغ دارالترویج دارالتعمیل دارالتحقیق دارالتفہیم دارالتجلیف دارالترویج دارالتعمیل دارالتحقیق دارالتفہیم دارالتجلیف

باشد در هر دو سلام نیت امام کند و امام در هر دو سلام نیت قوم و ملائکه کند مسئله در فجر و در رکعت اول مغرب و غبار
امام بلند خواند اگر چه قضا مسئله اردو در حجه و عیدین نیز بلند خواند مسئله در ظهر و عصر و نوافل روز آستانه خواند و غیره
بجز است در فجر و مغرب و غبار و در نوافل شب در آستانه و بلند خواندن مسئله اگر فاتحه در دو رکعت اولی لغو است
ترک آورد در دو رکعت آخر قضا کند و اگر سورت در دو رکعت اول از غبار یا پوشی ترک گرفت در دو رکعت
آخر سورت با فاتحه بلند خواند و بقول ابی یوسف رحم سورت نیز در رکعت آخر قضا کند چنانچه فاتحه مسئله نیز
در قرات یک آیه خورشید و بقول ابی یوسف و محمد رحم سه آیه قصیر و یا یک آیه طویل فرض است مسئله
قرارت در سفر فاتحه در هر سوره که خواهد بست قرات در حضرت طوال مفضل و طوال مفضل از سورت حجات تا سورت
بروج و اواسط مفضل از بروج تا لم کن قصار مفضل از لم کن آخر قرآن و طوال مفضل در فجر و ظهر و اواسط مفضل
در عصر و غبار و مفضل در مغرب مسئله در رکعت اول در نماز فجر بیشتر خواند و در
دیگر برابر خواند در هر دو رکعت و بقول محمد رحم در جمع صلوة قرات رکعت اول بیشتر خواند مسئله تعیین کردن از
قرآن سورتی یا مثنی در نماز کرده است که اعتقاد کند که جز این را نباشد و بقول امام شافعی رحم در هر رکعت بیشتر
است مسئله مقتدی قرات خواند بلکه اتل کند و ساکت بود اگر چه امام آیت ترغیب و یا تریب خواند و بخندید یا
خطبه شنونده ساکت بود اگر چه خطیب صلوة گوید و بقول مالک رحم مقتدی فاتحه در ظهر و عصر بخواند و بقول شافعی رحم
مقتدی فاتحه خواند در هر صلوة مسئله سیکه از خطیب دو راست حکم قریب دینینه ساکت بود و بروایتی از ابی حنیفه
اگر در سرت چنانچه خطبه میشود قرآن خواندن و تسبیح جایز است باب الامامة جماعت سنت موهکست او
باب است و انار است با حکام الصلوة و اگر همه در علم برابر اند خوانتر اولی و اگر همه در قرآن برابر اند بر نیز گار تر او
و اگر همه در تقوی مساوی اند آنکه بن بزرگتر است او بود و بقول ابی یوسف رحم خوانتر اولی است از دانتر با حکام
الصلوة مسئله کرده است بیابانی و بنده و فاسق و اهل بدعت و تأمینا و ولد الزنا و بقول مالک رحم امامت
فاسق جایز نیست مسئله طویل قرات و جماعت زنا کرده است و اگر زنان میان خود جماعت کنند زنیکه امام
بود میان صف با سید و پیش زد و چنانچه اگر قومی بر بنه میان خود نماز جماعت میگذازند امام میان صف با سید
و پیش زد مسئله اگر دو کس نماز جماعت میگذازند مقتدی جانب راست برابر امام بایستد و بروایتی از محمد رحم
مقتدی انگشتان پای خود از نزدیک پاشنه امام پس دارد مسئله اگر یک دو کس نماز جماعت میگذازد امام پیش
رود و مقتدی پس امام بایستد و بروایتی از ابی یوسف رحم امام میانه باشد مسئله اول صف

[illegible][illegible]

مجلس تخصصی
فصلنامه علمی-پژوهشی
علوم و فنون نوین
شماره ۱۲، زمستان ۱۳۹۰

[illegible]

[illegible][illegible][illegible]

۱۱
 ۱۲
 ۱۳
 ۱۴
 ۱۵
 ۱۶
 ۱۷
 ۱۸
 ۱۹
 ۲۰
 ۲۱
 ۲۲
 ۲۳
 ۲۴
 ۲۵
 ۲۶
 ۲۷
 ۲۸
 ۲۹
 ۳۰
 ۳۱
 ۳۲
 ۳۳
 ۳۴
 ۳۵
 ۳۶
 ۳۷
 ۳۸
 ۳۹
 ۴۰
 ۴۱
 ۴۲
 ۴۳
 ۴۴
 ۴۵
 ۴۶
 ۴۷
 ۴۸
 ۴۹
 ۵۰
 ۵۱
 ۵۲
 ۵۳
 ۵۴
 ۵۵
 ۵۶
 ۵۷
 ۵۸
 ۵۹
 ۶۰
 ۶۱
 ۶۲
 ۶۳
 ۶۴
 ۶۵
 ۶۶
 ۶۷
 ۶۸
 ۶۹
 ۷۰
 ۷۱
 ۷۲
 ۷۳
 ۷۴
 ۷۵
 ۷۶
 ۷۷
 ۷۸
 ۷۹
 ۸۰
 ۸۱
 ۸۲
 ۸۳
 ۸۴
 ۸۵
 ۸۶
 ۸۷
 ۸۸
 ۸۹
 ۹۰
 ۹۱
 ۹۲
 ۹۳
 ۹۴
 ۹۵
 ۹۶
 ۹۷
 ۹۸
 ۹۹
 ۱۰۰

سوره مجوس و سوره ص و لقمان شافعی رح و سوره حج و سوره هبت و سوره ص سجد و نیت و در اعراف و در
 سوره غفلت نبی اسرائیل و مریم و فرقان النحل و التمریزیل و محمد و انجم از السمار نشفت و اقرا و لقول ملک حم در قرآن
 بازده سجد هبت و سوره و انجم و اولها الشفت و اقل سجد هبت مسئله سجد تلاوت واجب است بر خواننده
 و شنونده اگر چه قصد نیت در رد و لقول شافعی رح سجد تلاوت سنت است بلکه دست مسئله تلاوت امام آیت سجد
 بر مقتدی واجب است و بخواند مقتدی آیت سجد بر امام و مقتدی سجد واجب است و دو لقول محمد رح بنیاد
 مقتدی بر خواننده و سامع بعد از فراغ نماز سجد واجب است مسئله اگر نماز آیت سجد شنیده از غیر امام خود بعد از
 فراغ نماز سجد آورد و اگر نماز سجد کرد و بیرون نماز عاده کند و نماز عاده نکند و بروایتی از امام محمد رح نماز عاده
 کند مسئله در فتاوی نوادر است که نماز سجد شود و بعضی علماء گفته اند که قول امام حسین است و بروایتی از ابی یوسف
 قاضی رح و بروایتی از امام محمد رح نماز عادت کند مسئله اگر آیت سجد از امام شنیده بعد از اقامه کرده باشد از آنکه
 امام سجد کرد و با امام سجد کند و اگر بعد از سجد آوردن امام مقتدی اقامه کرد اگر همان رکعت دریافت سجد کند اگر
 رکعت نیافت سجد کند بعد از فراغ نماز اگر اقامه نکرد سجد واجب شود و لقول ملک حم سجد واجب است
 مسئله اگر نماز آیت سجد خواند و سجد نکرد بیرون نماز قضا نکند و اگر بیرون نماز آیت سجد بخواند و دو نماز همان
 خواند سجد دیگر واجب آید و اگر بیرون نماز سجد نکرد و در نماز همان آیت خواند و سجد کرد از هر دو سجد محسوب بود
 مسئله اگر در مجلس آیت سجد کرد خواند یک سجد کافی بود و اگر یک آیت سجد در دو مجلس کتب خواند سجد کرد واجب
 شود مسئله شرط نماز شرط سجد تلاوت است و چون سجد آید و تکبیر گوید دست بردارد و سجد کند و سراج سجد
 تکبیر گوید آن بردارد و بعد از سجد تلاوت تشهد و سلام نیت و لقول شافعی رح تکبیر و سلام واجب مسئله کرده است
 که سورت خواند و آیت سجد ترک آورد و اگر آیت سجد خواند و سورت ترک آورد و بعد از آن سورت الماسافر که
 از نماز سجد بقصد رفتن به شکار و زبیر و سلمه در نزد خلی و در کوه مسافر شود و لقول ابی یوسف رح مدت سفر
 در نماز و زراعت و پیشتری از یوم روز و لقول ملک حم چهل و شصت میل است سفر است نیز سیل و شتر
 چهار هزار کلام است و فرسخ دوازده هزار کلام است و لقول شافعی رح مدت سفر در شکار و زراعت و آن شازده
 فرسخ است بروایتی از وی یک شازده هزار است مسئله در سفر و الضحی چهار گانه دو گانه گذارد و لقول شافعی رح
 چهار گانه گذارد مسئله اگر سافر چهار گانه گذارد و قصد اولی نشست جایز بود و اگر قصد اولی نیامد جایز نبود و
 امام شافعی رح جایز بود و هر چهار از فرض است و قصد مسئله اگر سافر شش روز در آید و یا در شهری و یا در دهی یا در

[illegible]

۱۲

قاضی و صاحب دارالافتاء
 حضرت مولانا محمد رفیع الدین صاحب
 دارالافتاء دارالعلوم دیوبند
 مدظلہ العالی کے ہاتھوں سے
 تصدیق و توثیق
 محمد رفیع الدین صاحب
 دارالافتاء دارالعلوم دیوبند
 مدظلہ العالی

وگاه و موزن و سلاح و درخت و زیاد و نقصان در کسب جایز بود و بقول شافعی رحم بر شهید نماز نکنند مسئله اگر حبس
و یا کدو کشیده غسل دهند و همین حکم زن عاصیه و فساد دارد و بقول ابی یوسف رحم و محمد رحم غسل نهند مسئله
شهید یک مرتبه غسل دهند و مرتبه آن بود که بعد از جرأت بخورد و بپاشاند و بپاشد و بپاشد و بپاشد و بپاشد و بپاشد
وقت کینه از بر و بگذرد و بگذرد و بگذرد و بگذرد و بگذرد و بگذرد و بگذرد و بگذرد و بگذرد و بگذرد و بگذرد
و کشتن و بطلان و بطلان معلوم نبود و باقی و بطلان کشته شود غسل دهند و کفن دهند و نماز نکنند و بقول محمد رحم اگر
گردد و یا کم از یک بار و زیست نشود مسئله اگر کسی که از اهل بی و طلع طریق نماز گذارند و بقول شافعی غسل نهند
و نماز گذارند و اگر طلع طریق و یا باقی اگر کار کرده بپاشد و بپاشد و بپاشد و بپاشد و بپاشد و بپاشد و بپاشد و بپاشد
طریق که با شتاب و بطلان و بطلان و بطلان و بطلان و بطلان و بطلان و بطلان و بطلان و بطلان و بطلان و بطلان و بطلان
غسل درون کعبه و بپاشد و بپاشد و بپاشد و بپاشد و بپاشد و بپاشد و بپاشد و بپاشد و بپاشد و بپاشد و بپاشد و بپاشد
نماز جماعت میکند از قوم بجانب پشت امام اند بپاشد و اگر پشت مقدی بجانب روم باشد و اگر در جانب
مسئله اگر در مسجد احرام نماز جماعت میکند و اگر کعبه بنشیند و بعضی از امام نزدیکان کعبه اگر بجانب روم بنشیند
جایز بود که است اگر کعبه مشروط و بطلان و بطلان و بطلان و بطلان و بطلان و بطلان و بطلان و بطلان و بطلان و بطلان
اصلی بود چون سکن ثبات و بطلان و بطلان و بطلان و بطلان و بطلان و بطلان و بطلان و بطلان و بطلان و بطلان و بطلان
نامی اگر جنوب تقدیری بود چون در و نقره از شرایط و بطلان و بطلان و بطلان و بطلان و بطلان و بطلان و بطلان و بطلان
در حالت دارد و بپاشد و بپاشد و بپاشد و بپاشد و بپاشد و بپاشد و بپاشد و بپاشد و بپاشد و بپاشد و بپاشد و بپاشد
در قول او در الیون کعبه واجب است اسوایم چهار پایان که بیرون میزند سایم است که بیشتر
از سال بیرون چند مسئله از پنج شتر یک گوشت و بطلان و بطلان و بطلان و بطلان و بطلان و بطلان و بطلان و بطلان
و بطلان و بطلان و بطلان و بطلان و بطلان و بطلان و بطلان و بطلان و بطلان و بطلان و بطلان و بطلان و بطلان و بطلان
باشد و از انبساط لبون گویند و از چهل شتر یک گوشت و بطلان و بطلان و بطلان و بطلان و بطلان و بطلان و بطلان و بطلان
و یک کیسه عذی شتر چهار ساله که بپاشد و بپاشد و بپاشد و بپاشد و بپاشد و بپاشد و بپاشد و بپاشد و بپاشد و بپاشد
تا صد و بیست شتر بعد حساب سکر در آنچه زیادت شود و از پنج شتر یک گوشت و بطلان و بطلان و بطلان و بطلان و بطلان و بطلان
و درین حق و یک نیت مخاض دهد و از صد و پنجاه شتر که حق دهد باز حساب سکر که در زیادت از هر شتر
یک گویند و در صد و هفتاد و پنج حق و یک نیت مخاض دهد و در صد و هشتاد و پنج شتر که حق و یک نیت

۱- حضرت علی (ع)
 ۲- حضرت ابراهیم (ع)
 ۳- حضرت اسماعیل (ع)
 ۴- حضرت اسماعیل (ع)
 ۵- حضرت اسماعیل (ع)
 ۶- حضرت اسماعیل (ع)
 ۷- حضرت اسماعیل (ع)
 ۸- حضرت اسماعیل (ع)
 ۹- حضرت اسماعیل (ع)
 ۱۰- حضرت اسماعیل (ع)

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على سيدنا محمد وآله الطيبين الطاهرين
الذين هم خلائفنا في الأرضين والسموات

لبون یعنی بیشتر به دو ساله دهد و در صد و نود و شش چهار حقه دهد تا دولت بعد از آن زیادت شود و در دو
حساب از سرگرد خانیجی بعد صد و پنجاه شتر حساب است بچنان حساب و زکوة دهد و بقول شافعی هر
صد و شصت شتر از پنجاه زیاد شود نسبت لبون به تا صد و در پنج حقه و نسبت لبون بعد از هر چهل شتر یک
و از هر چهل حقه دهد **باب صد و الفقر ضابط** و در دست چنان بر آن بگذرد که سال یک از باشد
ده و از آن قبضه کند و از چهل هر ستور که گو سال دو ساله زیاده دهد و از آن سنه گویند و بقول اجماع هر
بهر چهل از هر ستور چهل حقه شته دهد تا شصت و بقول ابی یوسف که محمد زیادت بر چهل عفو است از آن کو
و حجب نیاید تا شصت و شصت تور اتفاق و متبوعه واجب است یعنی دو گو سال یک ساله و در میان دستور یک
سبب یک متبوعه واجب است و در شصت و شصت دهد و آنچه بدین یاده شود در هر ده گانه رکوت متغیر شود از متبوعه
و گامیش حکم شود در فضل **فی زکوة الفهم** ضابط گویند چهل است و ازین یک گویند و واجب است تا
مست و از صد و شصت و یک گویند و دو گویند و واجب است تا دویست و یک گویند و سه گویند و در هر یک
چهار گویند و در زیادت ازین هر صدی یک گویند و در مسئله از حکم شتر در مسئله گویند یعنی که زکوة دهد
بزرگ است و این حکم در زیادت فاما ازین بقول ابی یوسف و محمد و شافعی هر که بیشتر از سال گذشته باشد و در
باشد و این روایتی است از ابی حنیفه هر مسئله سبب و شتر و زکوة فی و بقول ابی حنیفه هر که اگر سال زیاده
بیرون بچند از سر کی یکبار دهد و یا نسبت کند از هر دو دست درم نقره بچند درم دهد مسئله ازین گانه شتر چنان گویند
زکوة فی و بقول ابی یوسف و شافعی از چهل بره و ازین گو سال و از شصت پنج شتر به از سر ضابطی دهد و بقول
انچه از ضابط که از واجب است از ضابط همان بود مسئله در چایا یا یکبار برای گشت و باراند و یا در خانه علف بچند رکوت
واجب و بقول مالک هر واجب است مسئله زکوة در ضابط از زیادت بر ضابط عفو است و بقول محمد و زهره در هر دو
مسئله ضابط یکبار و واجب است مالک شود زکوة تا ساقط شود و بقول شافعی هر فی مسئله اگر گو سال دو ساله واجب و موجودی
دهد و زیادت از حقیقت دو ساله از صدق متاند و یا کمتر از دو ساله دهد زیاده قیمت مصدق بهای تمام قیمت دهد و بقول
هر دفعه قیمت جازنی مسئله واجب است و ساقط است نه یک فرس و نه یک غنم مسئله اگر در میان سال در ضابط ضابط مالک
با ضابط نم کند از سر دو زکوة دهد و بقول شافعی بعد از زیادت رکوت و یا با مسئله اگر غنای از قومی خرج و عشر زکوة شته
دو بار و نه سال مسئله اگر مالک ضابط زکوة سالها را آید باز زکوة ضابطها صدوم که مالک است بهت میدهد چنان بود و بقول
زهره بچهل رکوت ضابطها صدوم جازنی و بقول مالک رحمة الله علیه تعیل زکوة سال آید جازنی باب رکوت
الحال و ضابط نقره دولت در دست و بعد از آن شتر سال پنج درم رکوت واجب است و ضابط از دست
زهره و زکوة ان نصف دینار واجب است و از زهره و نقره تا شصت و از هر یک و او قوی رکوت واجب
است و بقول شافعی رحمة الله علیه از هر یک و از شتر سه نقره و زهره رکوت واجب نیست

و در هر ده گانه رکوت متغیر شود از متبوعه
و گامیش حکم شود در فضل
مست و از صد و شصت و یک گویند و دو گویند و واجب است تا دویست و یک گویند و سه گویند و در هر یک
چهار گویند و در زیادت ازین هر صدی یک گویند و در مسئله از حکم شتر در مسئله گویند یعنی که زکوة دهد
بزرگ است و این حکم در زیادت فاما ازین بقول ابی یوسف و محمد و شافعی هر که بیشتر از سال گذشته باشد و در
باشد و این روایتی است از ابی حنیفه هر مسئله سبب و شتر و زکوة فی و بقول ابی حنیفه هر که اگر سال زیاده
بیرون بچند از سر کی یکبار دهد و یا نسبت کند از هر دو دست درم نقره بچند درم دهد مسئله ازین گانه شتر چنان گویند
زکوة فی و بقول ابی یوسف و شافعی از چهل بره و ازین گو سال و از شصت پنج شتر به از سر ضابطی دهد و بقول
انچه از ضابط که از واجب است از ضابط همان بود مسئله در چایا یا یکبار برای گشت و باراند و یا در خانه علف بچند رکوت
واجب و بقول مالک هر واجب است مسئله زکوة در ضابط از زیادت بر ضابط عفو است و بقول محمد و زهره در هر دو
مسئله ضابط یکبار و واجب است مالک شود زکوة تا ساقط شود و بقول شافعی هر فی مسئله اگر گو سال دو ساله واجب و موجودی
دهد و زیادت از حقیقت دو ساله از صدق متاند و یا کمتر از دو ساله دهد زیاده قیمت مصدق بهای تمام قیمت دهد و بقول
هر دفعه قیمت جازنی مسئله واجب است و ساقط است نه یک فرس و نه یک غنم مسئله اگر در میان سال در ضابط ضابط مالک
با ضابط نم کند از سر دو زکوة دهد و بقول شافعی بعد از زیادت رکوت و یا با مسئله اگر غنای از قومی خرج و عشر زکوة شته
دو بار و نه سال مسئله اگر مالک ضابط زکوة سالها را آید باز زکوة ضابطها صدوم که مالک است بهت میدهد چنان بود و بقول
زهره بچهل رکوت ضابطها صدوم جازنی و بقول مالک رحمة الله علیه تعیل زکوة سال آید جازنی باب رکوت
الحال و ضابط نقره دولت در دست و بعد از آن شتر سال پنج درم رکوت واجب است و ضابط از دست
زهره و زکوة ان نصف دینار واجب است و از زهره و نقره تا شصت و از هر یک و او قوی رکوت واجب
است و بقول شافعی رحمة الله علیه از هر یک و از شتر سه نقره و زهره رکوت واجب نیست

و در هر ده گانه رکوت متغیر شود از متبوعه
و گامیش حکم شود در فضل
مست و از صد و شصت و یک گویند و دو گویند و واجب است تا دویست و یک گویند و سه گویند و در هر یک
چهار گویند و در زیادت ازین هر صدی یک گویند و در مسئله از حکم شتر در مسئله گویند یعنی که زکوة دهد
بزرگ است و این حکم در زیادت فاما ازین بقول ابی یوسف و محمد و شافعی هر که بیشتر از سال گذشته باشد و در
باشد و این روایتی است از ابی حنیفه هر مسئله سبب و شتر و زکوة فی و بقول ابی حنیفه هر که اگر سال زیاده
بیرون بچند از سر کی یکبار دهد و یا نسبت کند از هر دو دست درم نقره بچند درم دهد مسئله ازین گانه شتر چنان گویند
زکوة فی و بقول ابی یوسف و شافعی از چهل بره و ازین گو سال و از شصت پنج شتر به از سر ضابطی دهد و بقول
انچه از ضابط که از واجب است از ضابط همان بود مسئله در چایا یا یکبار برای گشت و باراند و یا در خانه علف بچند رکوت
واجب و بقول مالک هر واجب است مسئله زکوة در ضابط از زیادت بر ضابط عفو است و بقول محمد و زهره در هر دو
مسئله ضابط یکبار و واجب است مالک شود زکوة تا ساقط شود و بقول شافعی هر فی مسئله اگر گو سال دو ساله واجب و موجودی
دهد و زیادت از حقیقت دو ساله از صدق متاند و یا کمتر از دو ساله دهد زیاده قیمت مصدق بهای تمام قیمت دهد و بقول
هر دفعه قیمت جازنی مسئله واجب است و ساقط است نه یک فرس و نه یک غنم مسئله اگر در میان سال در ضابط ضابط مالک
با ضابط نم کند از سر دو زکوة دهد و بقول شافعی بعد از زیادت رکوت و یا با مسئله اگر غنای از قومی خرج و عشر زکوة شته
دو بار و نه سال مسئله اگر مالک ضابط زکوة سالها را آید باز زکوة ضابطها صدوم که مالک است بهت میدهد چنان بود و بقول
زهره بچهل رکوت ضابطها صدوم جازنی و بقول مالک رحمة الله علیه تعیل زکوة سال آید جازنی باب رکوت
الحال و ضابط نقره دولت در دست و بعد از آن شتر سال پنج درم رکوت واجب است و ضابط از دست
زهره و زکوة ان نصف دینار واجب است و از زهره و نقره تا شصت و از هر یک و او قوی رکوت واجب
است و بقول شافعی رحمة الله علیه از هر یک و از شتر سه نقره و زهره رکوت واجب نیست

[illegible][illegible]

[illegible]

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

بسم الله الرحمن الرحيم

بقول شافعی مالک هر مالک بوقت وجوب احباید مسئله صدقه فطر نصف صاع از گندم و از آرد گندم و بابت
گندم و از سوز و یک صاع از جو و خرما باشد مسئله صلیح هشت رطل است و هر رطل میت استارست و بقول
همیعت و شافعی رحم بجز رطل ثلث رطل است و بقول محمد رحم اعتبار کرده شود کسلی و نه زنی مسئله و
وجوب صدقه فطر صبح روز فطر است یک بعد از صبح متولد شد و یا مسلمان شد و یا پیش از صبح فوت شد صدقه
او واجب و بقول شافعی رحم وقت وجوب صدقه دخول وقت مغرب است از شب فطر پس سکه در شب فطر
یا مسلمان شدن صدقه بر او واجب آید مسئله تقدیم صدقه فطر تا خیر او جائز بود و الله اعلم کتاب الصوم صوم حیات
از ترک اکل و شرب جماع از صبح صادق تا غروب آفتاب بابت صوم از هر مسلم عاقل و بالغ مسئله که
پاکت از حیض نفاس مسئله صوم رمضان فرض عین است و صوم نذر واجب و وقت نیت صوم رمضان
فروز معین صوم نفل دخول وقت مغرب است تا نیمه روز و بقول زهره و صوم رمضان نیت شرط نیست و
بقول شافعی رحم در صوم نیت فرض از شب شرط است بخیر نفل و بقول مالک نفل نیت از شب شرط
مسئله و زهره ماه رمضان نیت مطلق صوم بی تعیین رمضان فرضیت جایز بود و زهره معین همین حکم دارد و
صوم رمضان نیت معین نیت نفل جایز بود و بقول شافعی رحم نیت نفل جایز بی مطلق نیت از
دو روایت است و بقول مالک رحم اگر می داند که روزه رمضان است و نیت نفل کند جایز نبود و اگر نداند
از نفل محسوب مسئله در قضا رمضان نیت غیر معین صوم کفارت نیت از شب شرط است مسئله
و باید پیش نیت روز شعبان رمضان ثابت شود مسئله روز و شب کرده است بگفت نفل و بقول شافعی
بابت کرده است مسئله شخصی ماه رمضان یا ماه شوال نهادید قاضی قبول او را رد کرد و روزه دارد و اگر نفل
کرد قضا واجب آید بی کفارت و بقول شافعی رحم در روزه ماه رمضان با قضا با کفارت واجب آید
مسئله در روزه ماه رمضان با روزه بقرن کفایت اگر چه پیچیده و یا زن بود و بقول مالک رحم و بقول
از شافعی رحم شهادت دو مرد و یا یک مرد و دو زن شرط است مسئله در روزه شوال و از روزه بقرن با نفل
شهادت دو مرد و یا یک مرد و دو زن شرط است در روزه رمضان شوال اگر از روزه بقرن باشد شهادت چهار نفر
و بقول امام شافعی رحم گواهی یک مرد و قبول بود و قبول شهادت مسئله روزه ذی الحجه حکم شوال در روزه شهادت
اختلاف طالع معتبر نیست بخلاف دلی شهادت و دیده دو مرد و زنان شهادت معتبر است دلی بود با نفل
و اما انفس مسئله اگر بنیان اکل و شرب یا جماع کرد صوم فاسد نشود و بقول مالک رحم فاسد بود

و اگر در روز نیت نفل نیت از شب شرط است
مسئله و زهره ماه رمضان نیت مطلق صوم بی تعیین رمضان فرضیت جایز بود و زهره معین همین حکم دارد و
صوم رمضان نیت معین نیت نفل جایز بود و بقول شافعی رحم نیت نفل جایز بی مطلق نیت از
دو روایت است و بقول مالک رحم اگر می داند که روزه رمضان است و نیت نفل کند جایز نبود و اگر نداند
از نفل محسوب مسئله در قضا رمضان نیت غیر معین صوم کفارت نیت از شب شرط است مسئله
و باید پیش نیت روز شعبان رمضان ثابت شود مسئله روز و شب کرده است بگفت نفل و بقول شافعی
بابت کرده است مسئله شخصی ماه رمضان یا ماه شوال نهادید قاضی قبول او را رد کرد و روزه دارد و اگر نفل
کرد قضا واجب آید بی کفارت و بقول شافعی رحم در روزه ماه رمضان با قضا با کفارت واجب آید
مسئله در روزه ماه رمضان با روزه بقرن کفایت اگر چه پیچیده و یا زن بود و بقول مالک رحم و بقول
از شافعی رحم شهادت دو مرد و یا یک مرد و دو زن شرط است مسئله در روزه شوال و از روزه بقرن با نفل
شهادت دو مرد و یا یک مرد و دو زن شرط است در روزه رمضان شوال اگر از روزه بقرن باشد شهادت چهار نفر
و بقول امام شافعی رحم گواهی یک مرد و قبول بود و قبول شهادت مسئله روزه ذی الحجه حکم شوال در روزه شهادت
اختلاف طالع معتبر نیست بخلاف دلی شهادت و دیده دو مرد و زنان شهادت معتبر است دلی بود با نفل
و اما انفس مسئله اگر بنیان اکل و شرب یا جماع کرد صوم فاسد نشود و بقول مالک رحم فاسد بود

و اگر در روز نیت نفل نیت از شب شرط است
مسئله و زهره ماه رمضان نیت مطلق صوم بی تعیین رمضان فرضیت جایز بود و زهره معین همین حکم دارد و
صوم رمضان نیت معین نیت نفل جایز بود و بقول شافعی رحم نیت نفل جایز بی مطلق نیت از
دو روایت است و بقول مالک رحم اگر می داند که روزه رمضان است و نیت نفل کند جایز نبود و اگر نداند
از نفل محسوب مسئله در قضا رمضان نیت غیر معین صوم کفارت نیت از شب شرط است مسئله
و باید پیش نیت روز شعبان رمضان ثابت شود مسئله روز و شب کرده است بگفت نفل و بقول شافعی
بابت کرده است مسئله شخصی ماه رمضان یا ماه شوال نهادید قاضی قبول او را رد کرد و روزه دارد و اگر نفل
کرد قضا واجب آید بی کفارت و بقول شافعی رحم در روزه ماه رمضان با قضا با کفارت واجب آید
مسئله در روزه ماه رمضان با روزه بقرن کفایت اگر چه پیچیده و یا زن بود و بقول مالک رحم و بقول
از شافعی رحم شهادت دو مرد و یا یک مرد و دو زن شرط است مسئله در روزه شوال و از روزه بقرن با نفل
شهادت دو مرد و یا یک مرد و دو زن شرط است در روزه رمضان شوال اگر از روزه بقرن باشد شهادت چهار نفر
و بقول امام شافعی رحم گواهی یک مرد و قبول بود و قبول شهادت مسئله روزه ذی الحجه حکم شوال در روزه شهادت
اختلاف طالع معتبر نیست بخلاف دلی شهادت و دیده دو مرد و زنان شهادت معتبر است دلی بود با نفل
و اما انفس مسئله اگر بنیان اکل و شرب یا جماع کرد صوم فاسد نشود و بقول مالک رحم فاسد بود

در روزهای غیر واجب بود مسکله شیخ فانی که قدرت روزه ندارد افطار کند و از هر روزه فدیة یک مد و بقول مالک
 فدیة واجب مسکله در روزه نفل را یعنی بجز افطار جایز است و قضا واجب بدو بقول شافعی و حنبلی و مسکله
 اگر در روزه بود در رمضان که او که بالغ شده یا کافر مسلمان شد بقیة آن روز مساک کند و با قضا قضا نکند و بقول مالک هر روز
 که مسلمان آید و با قضا قضا کند و بقول بیرونی و شافعی اگر اسلام بیرون پیش از زوال بود است آن روز با قضا قضا کند مسکله
 اگر مسلمان بود در روزه رمضان نیت افطار کرد و در شهر خود آمد پیش از غروب روزه صوم کند جایز بود مسکله اگر در رمضان
 بموید شد قضا واجب بدو اگر چه تمام ماه بموید شد نیت افطار در آن شب که عاغا عاثر شده است آن روز قضا نکند
 و بقول مالک هر روزه قضا کند مسکله اگر تمام ماه رمضان بود قضا واجب نیاید اگر میان ماه بموید شد
 عید روز یا گذشت قضا کند و بقول مالک هر روزه قضا کند تمام ماه رمضان قضا واجب بدو بقول زفر و شافعی هر عاغا اگر
 تا آنکه بود قضا واجب است مسکله اگر در رمضان مساک کرد بی نیت صوم و افطار نکرد و تا غروب قضا واجب بدو بقول زفر
 واجب نیاید مسکله در روزه رمضان مساک فرستاده و با جالبین پاک شد بقیة روز مساک نکند و روزه را قضا نکند
 و بقول شافعی هر مساک واجب نیاید مسکله اگر مساک فرستاده و بیکان آن یک شب است و روزه شده بود و با افطار کرد و بیکان
 آنکه غروب است غروب بود باقی روز مساک کند قضا واجب بدو بی کفارت مسکله اگر روزه و ایضا خوشی چیزی خورد
 بعد از بقصد خورد بیکان آنکه روزه فاسد شده است قضا واجب بدو بی کفارت و اگر حکم میدادست قضا
 واجب بدو بی کفارت بقول بیرونی و شافعی اگر حکم میدادست قضا با کفارت واجب بدو مسکله اگر روزه روزه و روزه
 و با دیوانه را مد و طلی کرد و روزه قضا واجب بدو بر مخونه فی اگر در میان ماه رمضان بموید شد قضا واجب بدو بقول
 زفر و شافعی هر قضا واجب است **فصل فی النذر** اگر در روز عید فطر و غیر افطار کند و قضا دارد
 و بقول زفر و شافعی هر قضا کند مسکله اگر باند ریت سوگند زد و کفارت نیز واجب بدو بقول بیرونی و شافعی
 کفارت واجب است مسکله اگر نذر کرد که سال سال تمام روزه دارم و در روز عید و سه روز نشتر قی افطار کند قضا
 دارد و اگر درین ایام به نیت روزه شروع کرد و افطار کرد قضا واجب نیاید و بقول بیرونی و شافعی هر چه واجب
باب فی اعطاکاف اعطاکاف نیت است و آن رنگ کردن مسجد با صوم به نیت اعطاکاف بقول
 شافعی هر صوم شرط نیست مسکله اقل اعطاکاف نفل یک عشا است و بقول محمد رحم و بقول حضرت ابی حفصه هم یک
 است بقول بیرونی و شافعی بیشتر از روز مسکله زن مسجد خانه اعطاکاف بنشیند مسکله متکف از مسجد بیرون نیاید
 اگر برای حاجت شرعی چون حج و صوم و غسل یا برای حاجت غیره چون بول و غایط و اگر ساعتی بی غرض بیرون آمد
 بعد از آنکه از آن حاجت

در روزهای غیر واجب بود مسکله شیخ فانی که قدرت روزه ندارد افطار کند و از هر روزه فدیة یک مد و بقول مالک
 فدیة واجب مسکله در روزه نفل را یعنی بجز افطار جایز است و قضا واجب بدو بقول شافعی و حنبلی و مسکله
 اگر در روزه بود در رمضان که او که بالغ شده یا کافر مسلمان شد بقیة آن روز مساک کند و با قضا قضا نکند و بقول مالک هر روز
 که مسلمان آید و با قضا قضا کند و بقول بیرونی و شافعی اگر اسلام بیرون پیش از زوال بود است آن روز با قضا قضا کند مسکله
 اگر مسلمان بود در روزه رمضان نیت افطار کرد و در شهر خود آمد پیش از غروب روزه صوم کند جایز بود مسکله اگر در رمضان
 بموید شد قضا واجب بدو اگر چه تمام ماه بموید شد نیت افطار در آن شب که عاغا عاثر شده است آن روز قضا نکند
 و بقول مالک هر روزه قضا کند مسکله اگر تمام ماه رمضان بود قضا واجب نیاید اگر میان ماه بموید شد
 عید روز یا گذشت قضا کند و بقول مالک هر روزه قضا کند تمام ماه رمضان قضا واجب بدو بقول زفر و شافعی هر عاغا اگر
 تا آنکه بود قضا واجب است مسکله اگر در رمضان مساک کرد بی نیت صوم و افطار نکرد و تا غروب قضا واجب بدو بقول زفر
 واجب نیاید مسکله در روزه رمضان مساک فرستاده و با جالبین پاک شد بقیة روز مساک نکند و روزه را قضا نکند
 و بقول شافعی هر مساک واجب نیاید مسکله اگر مساک فرستاده و بیکان آن یک شب است و روزه شده بود و با افطار کرد و بیکان
 آنکه غروب است غروب بود باقی روز مساک کند قضا واجب بدو بی کفارت مسکله اگر روزه و ایضا خوشی چیزی خورد
 بعد از بقصد خورد بیکان آنکه روزه فاسد شده است قضا واجب بدو بی کفارت و اگر حکم میدادست قضا
 واجب بدو بی کفارت بقول بیرونی و شافعی اگر حکم میدادست قضا با کفارت واجب بدو مسکله اگر روزه روزه و روزه
 و با دیوانه را مد و طلی کرد و روزه قضا واجب بدو بر مخونه فی اگر در میان ماه رمضان بموید شد قضا واجب بدو بقول
 زفر و شافعی هر قضا واجب است **فصل فی النذر** اگر در روز عید فطر و غیر افطار کند و قضا دارد
 و بقول زفر و شافعی هر قضا کند مسکله اگر باند ریت سوگند زد و کفارت نیز واجب بدو بقول بیرونی و شافعی
 کفارت واجب است مسکله اگر نذر کرد که سال سال تمام روزه دارم و در روز عید و سه روز نشتر قی افطار کند قضا
 دارد و اگر درین ایام به نیت روزه شروع کرد و افطار کرد قضا واجب نیاید و بقول بیرونی و شافعی هر چه واجب
باب فی اعطاکاف اعطاکاف نیت است و آن رنگ کردن مسجد با صوم به نیت اعطاکاف بقول
 شافعی هر صوم شرط نیست مسکله اقل اعطاکاف نفل یک عشا است و بقول محمد رحم و بقول حضرت ابی حفصه هم یک
 است بقول بیرونی و شافعی بیشتر از روز مسکله زن مسجد خانه اعطاکاف بنشیند مسکله متکف از مسجد بیرون نیاید
 اگر برای حاجت شرعی چون حج و صوم و غسل یا برای حاجت غیره چون بول و غایط و اگر ساعتی بی غرض بیرون آمد
 بعد از آنکه از آن حاجت

بعد از آنکه از آن حاجت

فاسد شود و بقول ابی یوسف و محمد رحمه الله علیها فاسد شود و بیشتر از غیر و زیرون ماند و بقول شافعی رحمه الله
 خروج برای جمعه مفیدست مسئله در اعتکاف خوردن و آشامیدن و خضن و خریدن و فروختن بی اجازت
 مبیح جایزست و احضار کالا کرده بود مسئله کرده است خاموشی و سخن گفتن مگر نیکو مسئله در اعتکاف
 وطنی و مس و تلبه حرامست و بقول شافعی رحمه الله و مس و زدن در اعتکاف جایزست مسئله اعتکاف بی اجازت
 باطل شود مسئله اگر نذر کرد اعتکاف روزی و شبها نیز لازم شود مسئله اگر اعتکاف دور و نزدیک در شب اول
 و شب میانه لازم آید و بقول ابو یوسف رحمه الله شب اول لازم نشود کتاب حج هر فرض است بر هر عاقل بالغ
 قادر بر زاد و راه که فاصل بود از سنگین اسب جامه تن سلاح و نفقه خود بمقدار رفتن و بازگشتن و نفقه عیال اگر
 طریق مسئله حج در عمر یکبار فرض است در حال و بقول محمد و شافعی رحمه الله بر تراخی و مهلت فرض است بشرطیکه فوت
 نشود و بقول مالک رحمه الله هر فرض است بر سبب قوت مثنی در مسئله بر زن هر فرض است و اگر سافت سفر نبود بی محرم
 است جایز بود و بشرط محرم و یا شوهر اگر سافت سفر بود و بقول شافعی رحمه الله اگر با زنان بیرون آید و با کار و آید که در
 زمان باشد جایز بود مسئله اگر کوکی بعد از احرام بانگ شده و بایند بعد از آن شده و بر آن احرام هر کرد و نذر و غیره
 مسئله جابر بن سمیران بن نیداد و حلیه است و اهل عراق با ذات عرق و اهل ثام راجحه و اهل نجد راقون اهل یمن
 یلم که خارج ازین مواضع است چون غماید که در که در آید ازین مواضع بی احرام مگر در اگر چه نیست چه و عمر و ندارد و
 بقول شافعی رحمه الله بی نیت چه و عمره احرام لازم نشود مسئله جایزست که پیش سیدین معاویت محرم شود و تاخیر احرام
 از مواقیف جایزنی مسئله یکد اهل بیقات است جابر بن سمیران اهل است و آن میانه مواقیف حرمست مسئله مواضع
 احرام است بین یکی برای چه حرمست و بر عمره حرامست باب احرام چون حج اید که احرام نهد و وضو سازد و اگر غسل
 کند بهتر بود و از آن رو چادر نو یا کهنه شسته پوشد و خود را خوشبوی کند و کعبه نماز گذارد و بگوید اللهم انی ارید الحج
 فیسره لی و یقبل منی و بعد از صلوئه تلبیه کند بنیت چه یعنی بگوید لبیک اللهم لبیک لبیک لا شریک لک لبیک ان
 اسجد و النعمه لک الملک لا شریک لک یا ده در تلبیه جایز بود و نقصان جایزنی و بقول شافعی رحمه الله زیادت نیز جایز
 نبود مسئله خون نیت احرام تلبیه گفت محرم شود و بجز نیت بی تلبیه محرم نشود و بقول شافعی رحمه الله بجز نیت محرم
 مسئله چون نیت از آن و قبله و مس و سخن فاحش و از ذکر جماع محض و زنان و از معاصی و از مجادله با رقیبان و نحو
 از مجادله با شرکان در تقدیم و تاخیر وقت چه جایزست مسئله و از کشتن صید و از اشارت صید و ره خویشی
 کردن بصید و از پوشیدن بر این شلوار و از دستار و کلاه و قبا و از پوشیدن موزه مگر که غلین یا موز و از

و از پوشیدن بر این شلوار و از دستار و کلاه و قبا و از پوشیدن موزه مگر که غلین یا موز و از

و اگر کسی در وقت نماز را طواف کند و در آن وقت که در رکعت است و در آن وقت که در رکعت است و در آن وقت که در رکعت است

سوی مکه و غیره شود یا بنا بر آنکه می جاز مسئله چون چون آید سوی مکه و در وقت که در رکعت است و در آن وقت که در رکعت است و در آن وقت که در رکعت است
 در آید و طواف صد رکعت بوقت باره آن را طواف و داع نیز خوانند و این طواف واجبست که باطل کند قبول
 شایسته رحم واجبست نسبت مسئله بعد از طواف صد رکعت نماز گذارد و آب ز فرم بخورد و بعد از آنکه
 آید و او میان حجر الاسود و میان در کعبه است و سینه درو خود بر تن فرم نمید و بسود و بر دمانی کعبه
 بگردد و در کعبه بچند **فصل** هر که در مکه در میانیم و لب رفد و فوف کند طواف فرم
 از و س ساقط شود مسئله اگر روز عرفه از احوال تا فجر بخیر ساعتی بگذرد و قوف کفر حج او تمام بود
 اگر چه بینداند که این عیالات است و یا خفته و یا بیوش بود بقول حمد و مالک هم تمام نمیشود و چه اگر کسی
 و قوف کند از طلوع فجر تا آنکه طلوع شود فجر روز بخیر اگر در روز عرفه و جز و از شب قوف کرد در شب
 بود بقول مالک مسئله اگر قصد کعبه کرد و بیوش و اگر با ائمه از جهت او طلال کرد جایز بود و بقول ابی
 یوسف محرم جایز نبود مسئله زن در جمیع افعال که باید کردیم حکم مردان دارد و اگر در بر نه کردن
 بر سر بلبیه کردن یا از بلند و درل و سعی کردن میان دو میل شدن سوی سبف اما زن در
 بر نه کند و موی کوتاه کند و جامه و ختنه پوشد مسئله اگر فریاضی نطوع یا نذر یا جزا واجب
 مانند آن را بایشانی کند و یا این قربانی بخت کعبه توجه کند بقصد حج محرم شود و اگر قربانی غیر متعه
 نیت داده بعد توجه کرد محرم نشود تا القربانی نرسد و اگر قربانی متعه نیت داده بعد توجه کند نیت
 احرام محرم شود پیش از رسیدن قربانی مسئله اگر برشته قربانی جل اندازد و کوهان در از فرود
 بجای نایست بشکافد و یا گوشت قربانی را نشان کند محرم نشود مسئله بدنه ارشته و یا گاو یا
 و نر و یک یا م شافعی هم از شر باشد نه از گاو و نر و یک یا م مالک هم اگر ارشته عاجز است پس گاو و نر و اگر عاجز
 نیست همان شتر و در باب **القران** قران افضلست بعد از متع بعد از افراد قران احرام بستن شتر
 عمره و حج از میقات یا پیش از آن را بهیلاج یا پیش از آن تمتع حرام بستن برای عمره و یا بهیلاج از میقات
 یا پیش از آن افراد احرام بستن برای حج از میقات یا پیش از آن بقول شافعی هم افراد افضلست بقول
 مالک همه علیه تمتع افضلست مسئله در قران گوید اللهم انی اریک العسره و اخرج فی سبیلک
 لی و تقبلها منی بمنه ای بار خدا یا من میخواهم تاج و عسره بجا اگر پس سان کن و ان شیان
 را بر من و هر دو را قبول کن از من و طواف و سعی کند بر س عسره

و اگر کسی در وقت نماز را طواف کند و در آن وقت که در رکعت است و در آن وقت که در رکعت است و در آن وقت که در رکعت است
 در آید و طواف صد رکعت بوقت باره آن را طواف و داع نیز خوانند و این طواف واجبست که باطل کند قبول
 شایسته رحم واجبست نسبت مسئله بعد از طواف صد رکعت نماز گذارد و آب ز فرم بخورد و بعد از آنکه
 آید و او میان حجر الاسود و میان در کعبه است و سینه درو خود بر تن فرم نمید و بسود و بر دمانی کعبه
 بگردد و در کعبه بچند **فصل** هر که در مکه در میانیم و لب رفد و فوف کند طواف فرم
 از و س ساقط شود مسئله اگر روز عرفه از احوال تا فجر بخیر ساعتی بگذرد و قوف کفر حج او تمام بود
 اگر چه بینداند که این عیالات است و یا خفته و یا بیوش بود بقول حمد و مالک هم تمام نمیشود و چه اگر کسی
 و قوف کند از طلوع فجر تا آنکه طلوع شود فجر روز بخیر اگر در روز عرفه و جز و از شب قوف کرد در شب
 بود بقول مالک مسئله اگر قصد کعبه کرد و بیوش و اگر با ائمه از جهت او طلال کرد جایز بود و بقول ابی
 یوسف محرم جایز نبود مسئله زن در جمیع افعال که باید کردیم حکم مردان دارد و اگر در بر نه کردن
 بر سر بلبیه کردن یا از بلند و درل و سعی کردن میان دو میل شدن سوی سبف اما زن در
 بر نه کند و موی کوتاه کند و جامه و ختنه پوشد مسئله اگر فریاضی نطوع یا نذر یا جزا واجب
 مانند آن را بایشانی کند و یا این قربانی بخت کعبه توجه کند بقصد حج محرم شود و اگر قربانی غیر متعه
 نیت داده بعد توجه کرد محرم نشود تا القربانی نرسد و اگر قربانی متعه نیت داده بعد توجه کند نیت
 احرام محرم شود پیش از رسیدن قربانی مسئله اگر برشته قربانی جل اندازد و کوهان در از فرود
 بجای نایست بشکافد و یا گوشت قربانی را نشان کند محرم نشود مسئله بدنه ارشته و یا گاو یا
 و نر و یک یا م شافعی هم از شر باشد نه از گاو و نر و یک یا م مالک هم اگر ارشته عاجز است پس گاو و نر و اگر عاجز
 نیست همان شتر و در باب **القران** قران افضلست بعد از متع بعد از افراد قران احرام بستن شتر
 عمره و حج از میقات یا پیش از آن را بهیلاج یا پیش از آن تمتع حرام بستن برای عمره و یا بهیلاج از میقات
 یا پیش از آن افراد احرام بستن برای حج از میقات یا پیش از آن بقول شافعی هم افراد افضلست بقول
 مالک همه علیه تمتع افضلست مسئله در قران گوید اللهم انی اریک العسره و اخرج فی سبیلک
 لی و تقبلها منی بمنه ای بار خدا یا من میخواهم تاج و عسره بجا اگر پس سان کن و ان شیان
 را بر من و هر دو را قبول کن از من و طواف و سعی کند بر س عسره

و اگر کسی در وقت نماز را طواف کند و در آن وقت که در رکعت است و در آن وقت که در رکعت است و در آن وقت که در رکعت است

و بعد از آنکه ذکر کرده شد و اگر دو طواف و دوسوی کند برای هر دور و باشد یا سادۀ مسئله چون در
محرری جاریست که گویند یا شتر یا گاو و ذبح کند و یا منقح حصه از شتر و یا گاو و اگر عاجز بود از قربانی یک روز
در حج روزه دارد که آخر آن روز عرفه بود و نیت روز بعد از آن که روزی دارد اگر چه در مکۀ بود و بقول
رح در مکۀ روزه داشتن روا نبود مسئله اگر تا روز نحر روزه نداشت قربانی متعین نشود و بقول شافعی
رح بعد ایام نحر روزه دارد و بقول مالک رح بعد از ایام روزه دارد مسئله اگر قارن در مکۀ نیامد و
بعرفه وقف کرد قربانی برو واجب آمد برای برانداختن عمره و قضای عمره واجب آمد و بقول
شافعی رح قربانی واجب نیاید باب التمتع تمتع احرام نبه و برای عمره از بیقات و طواف کند
برای عمره دوسوی و یا قصر کند و بدین افعال حلال کرد و از عمره و بقول مالک رح حلق نیست در
مسئله باطل طواف تلبیه قطع کند چون است از طواف کرد و بقول مالک رح چون نظر او یکسبب افتد
تلبیه قطع کند مسئله چون از عمره فارغ شود روز ترویۀ احرام بر او واجب است و اگر چه بجا آورد و ذبح کند
و اگر از قربانی عاجز شود روزه دارد چنانکه ذکر کرده شد در قرآن مسئله اگر سه روز از شوال روزه دارد
بعد از آنکه روزی از روزه یا عمره واقع نشود و بعد از احرام بسبق بر او عمره روزه دارد و بیشتر
از طواف جایز بود مسئله و اگر تمتع خواهد قربانی براه که براند محرم نشود و قربانی براند از شتر و گاو و مشک
یعنی توشه دان و یا غنبل قلا ده کند و اشعار روا نباشد یعنی گویان و یا گوش شکاف کند و روا
نباشد و بقول ابویوسف و محمد رح اشعار جایز بود مسئله چون قربانی براند از عمره حلال نشود مسئله
برای حج روز ترویۀ احرام بند چنانچه اهل مکۀ احرام بند چنانچه گذشت مسئله و محرمی که قربانی
براند اگر پیش از ترویۀ احرام بند بهتر بود چون روز نحر حلق کند از احرام حج و عمره حلال کرد و بیرون
مسئله تمتع و قرآن نیست کی را کسی که نزدیک بکعبه است و بقول شافعی رح که با تمتع و قرآن
شروع است و بقول مالک رح آنکه داخل بیقات است در حق او تمتع و قرآن مشروع است مسئله اگر
تمتع بعد از عمره بشهر خود باز آمد و نیت کرد تمتع او باطل شود و بقول شافعی رح باطل نشود و اگر
سوق بدی کرد تمتع باطل نشود و بقول محمد رح باطل شود مسئله اگر پیش از ماهها و حج بر او عمره
احرام است و کم از چهار شوط برای عمره طواف کرد در پانچار جمعه انشواط طواف کرد و بر او
حج احرام است او تمتع بود و اگر چهار شوط بر او عمره طواف کرد و پیش از آن باقی در آن

و بعد از آنکه ذکر کرده شد و اگر دو طواف و دوسوی کند برای هر دور و باشد یا سادۀ مسئله چون در
محرری جاریست که گویند یا شتر یا گاو و ذبح کند و یا منقح حصه از شتر و یا گاو و اگر عاجز بود از قربانی یک روز
در حج روزه دارد که آخر آن روز عرفه بود و نیت روز بعد از آن که روزی دارد اگر چه در مکۀ بود و بقول
رح در مکۀ روزه داشتن روا نبود مسئله اگر تا روز نحر روزه نداشت قربانی متعین نشود و بقول شافعی
رح بعد ایام نحر روزه دارد و بقول مالک رح بعد از ایام روزه دارد مسئله اگر قارن در مکۀ نیامد و
بعرفه وقف کرد قربانی برو واجب آمد برای برانداختن عمره و قضای عمره واجب آمد و بقول
شافعی رح قربانی واجب نیاید باب التمتع تمتع احرام نبه و برای عمره از بیقات و طواف کند
برای عمره دوسوی و یا قصر کند و بدین افعال حلال کرد و از عمره و بقول مالک رح حلق نیست در
مسئله باطل طواف تلبیه قطع کند چون است از طواف کرد و بقول مالک رح چون نظر او یکسبب افتد
تلبیه قطع کند مسئله چون از عمره فارغ شود روز ترویۀ احرام بر او واجب است و اگر چه بجا آورد و ذبح کند
و اگر از قربانی عاجز شود روزه دارد چنانکه ذکر کرده شد در قرآن مسئله اگر سه روز از شوال روزه دارد
بعد از آنکه روزی از روزه یا عمره واقع نشود و بعد از احرام بسبق بر او عمره روزه دارد و بیشتر
از طواف جایز بود مسئله و اگر تمتع خواهد قربانی براه که براند محرم نشود و قربانی براند از شتر و گاو و مشک
یعنی توشه دان و یا غنبل قلا ده کند و اشعار روا نباشد یعنی گویان و یا گوش شکاف کند و روا
نباشد و بقول ابویوسف و محمد رح اشعار جایز بود مسئله چون قربانی براند از عمره حلال نشود مسئله
برای حج روز ترویۀ احرام بند چنانچه اهل مکۀ احرام بند چنانچه گذشت مسئله و محرمی که قربانی
براند اگر پیش از ترویۀ احرام بند بهتر بود چون روز نحر حلق کند از احرام حج و عمره حلال کرد و بیرون
مسئله تمتع و قرآن نیست کی را کسی که نزدیک بکعبه است و بقول شافعی رح که با تمتع و قرآن
شروع است و بقول مالک رح آنکه داخل بیقات است در حق او تمتع و قرآن مشروع است مسئله اگر
تمتع بعد از عمره بشهر خود باز آمد و نیت کرد تمتع او باطل شود و بقول شافعی رح باطل نشود و اگر
سوق بدی کرد تمتع باطل نشود و بقول محمد رح باطل شود مسئله اگر پیش از ماهها و حج بر او عمره
احرام است و کم از چهار شوط برای عمره طواف کرد در پانچار جمعه انشواط طواف کرد و بر او
حج احرام است او تمتع بود و اگر چهار شوط بر او عمره طواف کرد و پیش از آن باقی در آن

و بعد از آنکه ذکر کرده شد و اگر دو طواف و دوسوی کند برای هر دور و باشد یا سادۀ مسئله چون در
محرری جاریست که گویند یا شتر یا گاو و ذبح کند و یا منقح حصه از شتر و یا گاو و اگر عاجز بود از قربانی یک روز
در حج روزه دارد که آخر آن روز عرفه بود و نیت روز بعد از آن که روزی دارد اگر چه در مکۀ بود و بقول
رح در مکۀ روزه داشتن روا نبود مسئله اگر تا روز نحر روزه نداشت قربانی متعین نشود و بقول شافعی
رح بعد ایام نحر روزه دارد و بقول مالک رح بعد از ایام روزه دارد مسئله اگر قارن در مکۀ نیامد و
بعرفه وقف کرد قربانی برو واجب آمد برای برانداختن عمره و قضای عمره واجب آمد و بقول
شافعی رح قربانی واجب نیاید باب التمتع تمتع احرام نبه و برای عمره از بیقات و طواف کند
برای عمره دوسوی و یا قصر کند و بدین افعال حلال کرد و از عمره و بقول مالک رح حلق نیست در
مسئله باطل طواف تلبیه قطع کند چون است از طواف کرد و بقول مالک رح چون نظر او یکسبب افتد
تلبیه قطع کند مسئله چون از عمره فارغ شود روز ترویۀ احرام بر او واجب است و اگر چه بجا آورد و ذبح کند
و اگر از قربانی عاجز شود روزه دارد چنانکه ذکر کرده شد در قرآن مسئله اگر سه روز از شوال روزه دارد
بعد از آنکه روزی از روزه یا عمره واقع نشود و بعد از احرام بسبق بر او عمره روزه دارد و بیشتر
از طواف جایز بود مسئله و اگر تمتع خواهد قربانی براه که براند محرم نشود و قربانی براند از شتر و گاو و مشک
یعنی توشه دان و یا غنبل قلا ده کند و اشعار روا نباشد یعنی گویان و یا گوش شکاف کند و روا
نباشد و بقول ابویوسف و محمد رح اشعار جایز بود مسئله چون قربانی براند از عمره حلال نشود مسئله
برای حج روز ترویۀ احرام بند چنانچه اهل مکۀ احرام بند چنانچه گذشت مسئله و محرمی که قربانی
براند اگر پیش از ترویۀ احرام بند بهتر بود چون روز نحر حلق کند از احرام حج و عمره حلال کرد و بیرون
مسئله تمتع و قرآن نیست کی را کسی که نزدیک بکعبه است و بقول شافعی رح که با تمتع و قرآن
شروع است و بقول مالک رح آنکه داخل بیقات است در حق او تمتع و قرآن مشروع است مسئله اگر
تمتع بعد از عمره بشهر خود باز آمد و نیت کرد تمتع او باطل شود و بقول شافعی رح باطل نشود و اگر
سوق بدی کرد تمتع باطل نشود و بقول محمد رح باطل شود مسئله اگر پیش از ماهها و حج بر او عمره
احرام است و کم از چهار شوط برای عمره طواف کرد در پانچار جمعه انشواط طواف کرد و بر او
حج احرام است او تمتع بود و اگر چهار شوط بر او عمره طواف کرد و پیش از آن باقی در آن

در این باب هر چه در این کتاب مذکور است بر هر کس واجب است که آنرا بخواند و عمل کند و اگر کسی از این کتاب غافل باشد و عمل نکند...

ماهها بعد از حج کرده در آن سال شتم نباشد مسئله ماهها حج شوال ذیقعه و ماه ذی الحجه است و بقول
 مالک در تمام ماه ذی الحجه است مسئله احرام بستن بر حج پیش از ماهها حج جایز است با اگر است
 مسئله کوفی در ماهها حج از عمره فارغ شد و حلق و یا قصر کرد بعد بیکه یا بصورت عقیقه شد و در آن سال حج کرد
 تمتع او جایز بود و بقول محمد و ابیسیف اگر در عصر عقیقه شد تمتع او جایز نبود مسئله اگر عمره افساه کرد و بعد از
 فرغ از عمره حلق کرد و بعد عقیقه شد بعد عمره قضا کرد و در شهر حج و در آن سال حج کرد تمتع نباشد و بقول
 ابیسیف و محمد تمتع باشد مسئله اگر بیکه یا ندو و بصورت بیکه نیاید تا عمره قضا کرد و با فساد تمتع نباشد
 باتفاق و اگر کوفی سوی اهل خود بازگشت و بعد در ماهها حج عمره آورد و بعد در آن سال حج کرد باتفاق تمتع
 بود مسئله اگر برای عمره در ماهها حج احرام بست و بعد در آن سال حج کرد هر کدام که فاسد کند از
 حج و عمره فاسد کند و قربانی لازم نشود مسئله اگر تمتع شد و اخیره داد از قربانی منع جایز نبود مسئله
 اگر زنی نزدیک احرام عاقبت غسل کند و احرام نبند و در آن حال حج بجا آورد مگر طواف نکند و اگر نزدیک
 طواف صدر عاقبت طواف ترک آورد چنانکه در کوفی در مکه سه رکعت پیش از گزشتن سه روز
 از ایام بخاطر طواف صد آرد و ساقط شود و اگر بعد از گزشتن سه روز ایام بخورد مکه سه رکعت طواف صد
 آرد و ساقط نشود باب ایجابات اگر محرمی تمام عضو خوشبوی کرد یک که سپید واجب شود
 و اگر کمتر از عضو خوشبوی کرد صدقه واجب شود و بقول محمد در دم واجب شود مسئله هر صدقه که
 در احرام مقدسیت نصف صلح کند و واجب شود و مگر در کشتن غنم که طعام بد مسئله اگر موسی سر بخنا
 رنگ کرد قربانی واجب شود مسئله اگر بروغنی زیت چرب کرد قربانی واجب شود و بقول ابیسیف و محمد
 صفت واجب شود و بقول شافعی رحمه الله اگر در موسی استعمال کرد قربانی واجب شود و اگر در غیر موسی
 استعمال کرد هیچ واجب نیست مسئله اگر جامه دوخته پوشید و بار نور تمام سر پوشید قربانی واجب شد
 و اگر کمتر از روز بود صدقه دهد و بقول ابیسیف اگر جامه بیشتر از نیم روز پوشید قربانی واجب شود
 و بقول شافعی بجز پوشیدن جامه قربانی واجب نیست مسئله اگر ریح سر و بار ریح ریش سر و بار
 واجب آید و اگر کمتر از ریح بود صدقه دهد و بقول مالک اگر تمام سر ریش حلق کرد قربانی آید و کمتر
 از آن قربانی نیاید و بقول شافعی رحمه الله اگر چه موسی حلق کرد قربانی واجب نیست مسئله
 اگر محرمی سر محرمی دیگر حلق کرد و اگر بامر محلق بوده است بر محلق تسبیح با نه واجب آید

در این باب هر چه در این کتاب مذکور است بر هر کس واجب است که آنرا بخواند و عمل کند و اگر کسی از این کتاب غافل باشد و عمل نکند...

این کتاب در احکام حج و عمره و احرام و قربانی و سایر اعمال دینی است که در این کتاب مذکور است...

بالتاريخ المذكور في شهر رجب سنة ١٢٨٢ هـ

و اگر بی امر او حلق کرد نیز بر مخلوق قربانی واجب شود و بقول شافعی اگر غیر امر بر مخلوق بیح و عیب نیاید فاما بر حلق نزدیک ماصدقه واجب آید در امر بغیر امر و بقول شافعی اگر بر حلق بیح و عیب نیاید مسکله اگر تمام کردن ترو یا موسی بر دخیل و یا یکی ستر قربانی واجب آید اگر موضع حجامت حلق کرد قربانی واجب بد و لعل بن یوسف و محمد ح اگر موضع حجامت حلق کرد قربانی واجب نیاید بلکه صدقه واجب بد و بقول ایشان حلق عضو کامل قربانی واجب بد و حلق کمتر از عضو چون سینه و ساق موسی زنا طعام واجب بد مسکله اگر سبکت که ناه کرد حکومت عدل واجب بد یعنی بر سوی رجب ریش نسبت کنند اگر ناخود از سبکت و از رجب ریش است رجب گویند واجب مسکله اگر محرم سبکت حلا گو ناه کرد و با ناخن او برید طعام واجب شود و اگر ناخن دور و دو یا خود برید قربانی واجب شود و اگر در یک مجلس بود و همچنین اگر ناخن یک دست با ناخن یکجای برید قربانی واجب بد و اگر ناخن دست پایی متفرق برید بجز ناخن صدقه شود و چنانچه پنج ناخن متفرق از هر دو دست و از هر دو پایی برید و بقول محمد قربانی واجب شود مسکله اگر ناخن شکسته و در کند با بیح و عیب باشد مسکله اگر محمد بسبب عذری خور و ناخوشبوی کند و با جامه پوشد و با حلق کند مخیر بود که گویند و بد و در حریم و یا پیش در پیش راسه صاع طعام دید و یا سه روزه دارد و بر هر موضعی که خواهد و بقول شافعی صدقه روا باشد مگر در حریم فصل اگر محرم فرج زنی بشهوت نظر کرد و از زنی جدا شد بیح و عیب نشود و اگر بوسه زد و یا بشهوت کشید و یا با فادرج جماع کرد و در قبل و یا در بر پیش از توقف بعد از یک سبند واجب شود و حج نام کند و در سال آینده فضاکت و بقول شافعی اگر بقبلة انزال کرد احرام فاسد شود و نیز بقول و در جماع قبل از توقف شر و با گاو واجب شود مسکله در قضای جماع از جسد الشود و بقول رحمة الله علیه از خانه جدا گانه بیرون آیند و بقول زفر رحمة الله علیه چون محرم شوند جدا شوند و بقول شافعی رحمة الله علیه چنان نزدیک شوند بموضع و قاع جدا شوند مسکله اگر بعد از توقف جماع کردند بدنه واجب شود و حج فاسد نشود و بقول ثلثه رحمة الله علیه جماع کنند پیش از رمی حج فاسد شود و اگر بعد از حلق جماع کرد گویند واجب شود و اگر در عسره پیش از طواف چهار شوط جماع کرد عسره فاسد شود و یک گویند واجب شود و عسره تمام کند و فضا کند و اگر بعد از طواف اکثر از شواط جماع کرد یک گویند واجب شود و عسره فاسد نشود و بقول شافعی رحمة الله تعالی در هر دو عسره فاسد شود و شر

[illegible]

الحمد لله الذي جعل القرآن الكريم

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين

وگا و حجابی و درج و عسره جامع عامه و ناسی منفه است و بقول شافعی رحمه الله علیه
جامع ناسی و حج منفه مسئله اگر بے وضو طواف رکن کرد یعنی طواف زیارت گویند
واجب شود مسئله اگر جنب طواف رکن کرد شتر یا گا و واجب شود طواف را عادت و جهت
و اگر بے وضو طواف تدم با طواف صدر کرد صدقه واجب شود مسئله اگر سه شوط
یا کمتر از آن طواف رکن ترک آورد گویند واجب شود اگر چهار شوط و یا بیشتر از آن ترک آورد
از طواف رکن پنجان محرم باشد و اگر بیشتر از طواف صدر ترک آورد و یا در حالت جنابت طواف
صدر آورد یک گویند واجب شود و اگر سه شوط و یا کمتر از طواف صدر ترک آورد صدقه واجب شود
از هر شوط یک و در پیش نصف صاع گندم و در مسئله اگر بے وضو طواف رکن کرد و طواف
صدر در آخر ایام شریقی با وضو کرد یک گویند واجب شد و مسئله اگر در حالت جنابت
طواف رکن کرد و در آخر ایام شریقی طواف صدر در حالت پاک کرد و گویند واجب
شود و بقول ابی یوسف و محمد رحمه الله علیهما یک گویند واجب شود و اگر طواف و
سعه برای عمره بی وضو کرد و بسوی اهل خود بازگشت و طواف و سعه عادت نکرد یک گویند
واجب شود مسئله اگر در میان صف و قروه سعه نکرد و یا پیش از ایام از عرفات افتاد
کرد ایام بازگشت یک گویند واجب شود و بقول شافعی رحمه الله علیه در افتاد سعه واجب
نشود مسئله اگر ترک و قوف بمزدلفه کرد یک گویند واجب شود مسئله اگر در بیح روز رمی
جبار ترک کرد و یا یک روز رمی جبار ترک کرد یک گویند واجب شود و اگر از ایام شریقی تا مصلح
کرد یک گویند واجب شد و بقول ابی یوسف و محمد رحمه الله علیهما سعه واجب نیاید اگر
طواف رکن تاخیر کرد یک گویند واجب شد و بقول ابی یوسف و محمد رحمه الله علیهما سعه واجب
مسئله اگر در حج و با و عمره تاخیر حلق کرد از ایام حصر و یا تاخیر طواف رکن کرد از ایام حصر
و با و زمین حلال حلق کرد یک گویند واجب شد و بقول ابی یوسف و محمد رحمه الله علیهما سعه
واجب نیاید مسئله اگر قارن پیش از ذبح حلق کرد و گویند واجب شد و بقول ابی یوسف
و محمد شافعی یک گویند واجب آید فصل اگر محرمی صید را کشت و یا کشته
و الا کشت که جزا بردی لازم شود و بقول شافعی ح بدالت کننده لازم نشود مسئله خرافه نیست تقویم

مسئله اگر در حج و با و عمره تاخیر حلق کرد از ایام حصر و یا تاخیر طواف رکن کرد از ایام حصر و با و زمین حلال حلق کرد یک گویند واجب شد و بقول ابی یوسف و محمد رحمه الله علیهما سعه واجب نیاید مسئله اگر قارن پیش از ذبح حلق کرد و گویند واجب شد و بقول ابی یوسف و محمد شافعی یک گویند واجب آید فصل اگر محرمی صید را کشت و یا کشته و الا کشت که جزا بردی لازم شود و بقول شافعی ح بدالت کننده لازم نشود مسئله خرافه نیست تقویم

و با و زمین حلال حلق کرد یک گویند واجب شد و بقول ابی یوسف و محمد رحمه الله علیهما سعه واجب نیاید مسئله اگر قارن پیش از ذبح حلق کرد و گویند واجب شد و بقول ابی یوسف و محمد شافعی یک گویند واجب آید فصل اگر محرمی صید را کشت و یا کشته و الا کشت که جزا بردی لازم شود و بقول شافعی ح بدالت کننده لازم نشود مسئله خرافه نیست تقویم

و عدل در موضع قتل و یا در موضع که نزدیکتر بود بموضع قتل و بقیمت صید بهر یخزد و ذبح کند اگر قیمت بقدر صد
 و با طعام بخزد و صدقه کند چون صدقه نظر و یا بمقابله طعام هر روزی یکان روز روزه دارد و اگر آن از
 ضائع فاضل آید صدقه دهد و یا بدل آن یک روز روزه دارد و لقبول شافعی و محمد رحمه الله اگر صید منظم است
 از چهار بابیان و حفظ بود جزا همان بود و یا بخانه آموگوسپند است مسئله اگر صید را بخرج کرد و یا بعت
 از وی برید یا موش بکشد نقصان آن چنان شود اگر بر صید مکنید و یا با بهائمی او برید و یا صید را بوشید
 یا بصدقه او بگست قیمت آن اجنبی بد و همچنین اگر بصدقه شکست از وی جزوه مرده برین
 آمد قیمت آن جزوه واجب شود مسئله بکشتن زراعت و غلبه از درک و مار و کر و دم و موش و سگ گرفتن
 و بکش و مورچه و کبک و کینه و باختر هیچ واجب نشود و بکشتن پس و مرغ و هر چه خواهد صدقه دهد
 مسئله بکشتن دود هر چند که باشد از کوسپند بخار نکند و لقبول زعفران قیمت دود هر چند که باشد
 جزا واجب شود اگر بیش از کوسپند بود و لقبول شافعی هیچ واجب نشود مسئله اگر صید
 او را حمله کرد و محرم او را کشت هیچ واجب نشود و لقبول زعفران جزا من شود مسئله اگر محرم
 با صیقل صید را کشت جزا لازم شود مسئله در احرام ذبح کردن کوسپند و گاو و شتر و مرغ غامی
 و لوط اعلی جایز بود و بر جزا است اگر محرم کبوتر و سگ و یا آمو که مستأنس ذبح کرد و جزا لازم
 آید و لقبول مالک هم در کبوتر جزا لازم نیاید مسئله اگر محرم صید را ذبح کرد حرام بود و لقبول شافعی
 هیچ بکشته حرام بود و دیگر و احلال مسئله اگر محرم مضطر شد مراد خورد و صید را نکشد و لقبول ابو یوسف
 صید کشته و مضطرب گشت که از ابو یوسف و ابو حنیفه هم صید کشته بخورد و جزا بد و لقبول زعفران مرده از خورد مسئله
 اگر محرم صید را ذبح کرد و محرم ذبح نکند چنان شود و لقبول ابو یوسف هم و محمد هم هیچ لازم نشود مگر سقراط اگر
 محرم دیگر ذبح محرم را بخورد بروی هیچ لازم نشود مسئله اگر غیر محرم صید گرفت ذبح کرد جایز بود
 محرم آن را بخورد و اگر راه نمونی ندیده باشد و صید کرد از آن مرده بود و لقبول مالک هم اگر حلال برای محرم
 کرده است محرم را حلال بنمود مسئله اگر غیر محرم صید محرم ذبح کرد قیمت آن صید کند و روزه ندارد و لقبول
 زعفران روزه واجب نیست زیرا باشد مسئله اگر حلال با صید در زمین محرم در انداز سال کند نزدیک
 شافعی ارسال برود واجب نیست و اگر فروخت و راگرمانی مانده باشد هیچ منع نیست و برود جزا لازم آید مسئله
 اگر احرام بست و در خانه و با و رقص او صید سه سال واجب نشود و لقبول شافعی در ارسال

۵۰۰

مسئله اگر محرم صید گرفت بعد از اتمام است دو گیسو ارسال کرد در مثل ضامن شود

بیمت اورا و بقول ابی یوسف و محمد بن ضامن نشود مسئله اگر محرم صید گرفت و دو گیسو را نگذارد یا
 کشته بالاتفاق ضامن نشود مسئله اگر محرم صید گرفت و محرمی دیگر آن صید را بکشت بر هر یکی جزا
 لازم آید و دیگر نه بدو پنج ضامن شده است جمع کند بکشد و بقول زفری و جرجی مسئله اگر گاه محرم
 و با و زنت حرم غیر ملوک و با و زنت یک از منسل آن خیال کنند برید قیمت آن ضامن شود مگر آنکه غشاک
 باشد مسئله چراغیدن گناه حرم و بریدن آن حرام است مگر آنکه چراغیدن او خود رست و بقول ابی
 یوسف چراغیدن گناه حرم جایز است مسئله جزیره که سبب بر منقذ و مکدم لازم شود بر قارن و دو لازم
 شود مگر آنکه از میقات تجاوز کند و محرم نشود بر اسب و محرم یک دم واجب شود و بقول زفری درین
 صورت نیز دو دم لازم شود و بقول شافعی و در مسئله اول بر قارن یکدم لازم شود مسئله اگر در
 محرم یک صید را کشتند بر هر یکی جزا کامل واجب شود و بقول شافعی بر هر دو یک جزا لازم شود مسئله
 اگر دو حلال یعنی غیر محرم صید حرم را کشتند بر هر دو یک جزا کامل واجب شود مسئله اگر محرم صید
 نخورد یا بقر و شتر باطل شود مسئله اگر غیر محرم آهو حرم را ببرد و او پس از روی بجه نرود و هر دو
 مرد ضامن هر دو لازم آید و اگر بعد از اتمام آهو بجه آورد و ضامن بجه لازم نشود باب المجاوزة
 لوقت بغير احرام اگر بے احرام از میقات تجاوز کرد با لاجماع دم لازم شود اما بعد از اگر با احرام
 و تلبیه گوینان بازگشت نزد یک میقات تلبیه گفت و دم باطل شود و بقول ابی یوسف و محمد بن اگر با احرام
 بازگشت دم ساقط شود اگر چه تلبیه گفت و بقول زفری و جرجی ساقط نشود اگر تلبیه گفت مسئله اگر از میقات
 تجاوز کرد بعد از عمره و احرام است و عمره افساد کرد و بعد از احرام از میقات عمره فضا کرد و دم ساقط
 و بقول زفری و جرجی ساقط نشود مسئله اگر کوفی برای حاجتی در شبان نبی عام در آمد و بود که در مکه بے
 احرام در آید و میقات رد و کسیکه غل شنان است بستان بود مسئله اگر کسی در مکه بے احرام در آید
 بعد از آن سال برون آمد و احرام است و حج کرد از قبی که در آن شال بروی بوده است جایز بود از حج
 اسلام و از آنجا بدر آمدن مکه بے احرام لازم شده است و بقول زفری و جرجی جایز نبود و اگر سال گذشته
 بعد از دو سال از میقات احرام است برای حج از حسی که سبب در آمدن مکه بود که لازم شده
 است محسوب نبود باب اضافة الاحرام الی الاحرام مسئله اگر کسی احرام است

مسئله اگر محرم صید گرفت بعد از اتمام است دو گیسو ارسال کرد در مثل ضامن شود
 مسئله اگر محرم صید گرفت و محرمی دیگر آن صید را بکشت بر هر یکی جزا
 لازم آید و دیگر نه بدو پنج ضامن شده است جمع کند بکشد و بقول زفری و جرجی مسئله اگر گاه محرم
 و با و زنت حرم غیر ملوک و با و زنت یک از منسل آن خیال کنند برید قیمت آن ضامن شود مگر آنکه غشاک
 باشد مسئله چراغیدن گناه حرم و بریدن آن حرام است مگر آنکه چراغیدن او خود رست و بقول ابی
 یوسف چراغیدن گناه حرم جایز است مسئله جزیره که سبب بر منقذ و مکدم لازم شود بر قارن و دو لازم
 شود مگر آنکه از میقات تجاوز کند و محرم نشود بر اسب و محرم یک دم واجب شود و بقول زفری درین
 صورت نیز دو دم لازم شود و بقول شافعی و در مسئله اول بر قارن یکدم لازم شود مسئله اگر در
 محرم یک صید را کشتند بر هر یکی جزا کامل واجب شود و بقول شافعی بر هر دو یک جزا لازم شود مسئله
 اگر دو حلال یعنی غیر محرم صید حرم را کشتند بر هر دو یک جزا کامل واجب شود مسئله اگر محرم صید
 نخورد یا بقر و شتر باطل شود مسئله اگر غیر محرم آهو حرم را ببرد و او پس از روی بجه نرود و هر دو
 مرد ضامن هر دو لازم آید و اگر بعد از اتمام آهو بجه آورد و ضامن بجه لازم نشود باب المجاوزة
 لوقت بغير احرام اگر بے احرام از میقات تجاوز کرد با لاجماع دم لازم شود اما بعد از اگر با احرام
 و تلبیه گوینان بازگشت نزد یک میقات تلبیه گفت و دم باطل شود و بقول ابی یوسف و محمد بن اگر با احرام
 بازگشت دم ساقط شود اگر چه تلبیه گفت و بقول زفری و جرجی ساقط نشود اگر تلبیه گفت مسئله اگر از میقات
 تجاوز کرد بعد از عمره و احرام است و عمره افساد کرد و بعد از احرام از میقات عمره فضا کرد و دم ساقط
 و بقول زفری و جرجی ساقط نشود مسئله اگر کوفی برای حاجتی در شبان نبی عام در آمد و بود که در مکه بے
 احرام در آید و میقات رد و کسیکه غل شنان است بستان بود مسئله اگر کسی در مکه بے احرام در آید
 بعد از آن سال برون آمد و احرام است و حج کرد از قبی که در آن شال بروی بوده است جایز بود از حج
 اسلام و از آنجا بدر آمدن مکه بے احرام لازم شده است و بقول زفری و جرجی جایز نبود و اگر سال گذشته
 بعد از دو سال از میقات احرام است برای حج از حسی که سبب در آمدن مکه بود که لازم شده
 است محسوب نبود باب اضافة الاحرام الی الاحرام مسئله اگر کسی احرام است

مسئله اگر محرم صید گرفت بعد از اتمام است دو گیسو ارسال کرد در مثل ضامن شود

فہم بحر شوقی غرضی درجہ اولیٰ اختلاف میان عروج و غروب از کبریا را بکشد و بچرخان شود و بچرخان شود و بچرخان شود

برای عمره یک شرط طواف کرد و بعد از آن حرام است برای حج بود که حج بزرگ نازد و عمره بجا آورد و بجا بی
آن حج حجی و عمره بزرگ لازم شود و قربانی نیز بر وی لازم شود و بقول ابی یوسف و محمد حج عمره برانداختن
و قضا کند و حج تمام کند و قربانی لازم آید و اگر هر دو تمام کرد جایز بود و بر قربانی لازم نیست مسئله
اگر برای حج احرام بست بعد از روز نحر بر آن حج دوم احرام بست و اگر در حج اول علق کرده است
احرام بسته است حج دوم لازم شود یعنی بلزوم دم و اگر پیش از علق احرام بسته است دوم لازم
شود و بالزوم دم اگر چه قصر کرده است و یا مکروه است و بقول ابی یوسف و محمد رحمهما الله علیهما اگر بعد
از قصر بود دم لازم شود و اگر پیش از قصر بود هیچ لازم نشود مسئله اگر از افعال عمره فارغ شد
و قربانی بود و برای عمره دیگر احرام بست قربانی لازم نشود مسئله اگر برای حج احرام بست بعد
برای عمره پس قوف کرد بعرفات عمره را رخص کرده باشد و بخود توجه بعرفات بے وقوف عمره بر نیفتد
و اگر برای حج طواف نخیته کرد بعد از احرام بست بر آن عمره و هر دو تمام کرد دم واجب شود بر اکلدن عمره
سبب بود مسئله و اگر حاج روز نحر برای عمره احرام کرد عسره لازم شود و واجب بود که عمره
براندازد و قضا کند و قربانی دهد و اگر عسره تمام کرد جایز بود و دم لازم نشود مسئله اگر حج قوف
شد بعد از احرام بست برای عمره یا برای حج هر دو را براندازد و قضا واجب شود بالزوم دم باب
الاحصار اگر سبب شمن یا سبب مرض از حج مانع گویند سومی حرم نفرستند از جهت اوج
کنند بعد از احرام بیرون آید و بر طبق و قصر نبود و بقول ابی یوسف رحمه الله تعالی حلق واجب
مسئله اگر قارن از حج سبب شمن یا سبب بیماری باز نماند و قربانی بجانب حرم نفرستد تا فسخ کند
و فسخ قربانی احصار بخیر حرم جایز نبود فاما پیش از روز نحر جایز بود و بقول ابی یوسف و محمد رحمهما
جایز نبود فسخ دم حصار حج مگر در روز نحر مسئله اگر عصر از احرام حج حلال شود حج و عمره لازم شود
احرام بر آن عمره بسته باشد چون حلال شود عمره لازم شود و اگر قارن بود حج و دو عمره لازم شود مسئله
اگر محصر گویند قربانی نفرستد و بعد حصار را اکل شد برید و حج قادر شد توجه کند حج اگر چه بدی و حج
نرسد توجه لازم نشود و اگر بر بدی بی حج قادر شد بدی حلال شود و اگر حج بی بدی قادر شد
بے فسخ بدی از احرام بیرون آید و بقول زفر رحمه الله علیه بے فسخ بیرون نیاید مسئله بعد از
وقوف بعرفه حصار نباشد مسئله اگر یک از طواف و وقوف ممنوع شد احصار ثابت شود

احرامى المرأة
 وهو بدنته
 ابن مكر
 طاج متشابه
 جميع صفا سم
 فاعل موعنى
 مع كسندة
 عياض اللغات
 وهو رخ
 من الوصول
 لا بيت القدر
 ليدور الاصل
 ما يخرج من القوم
 معك
 قوله كذا
 في جمع ما ذكره
 وفيه انفسهم
 يستقيم على قول
 انخفضه لانه
 انخفضه
 في قول
 الاصل
 في قول
 في قول
 في قول

والکرام

فما يسبحون
مؤمنين
أولئك الذين
الذين هم
الذين هم
الذين هم
الذين هم

جنا او جاج مع خبر

فان الواجب الوقوف

وَقَدْ نَزَّلَ الْوَحْيَ فِيهِ

و بقول شافعی رحم جایزست که بی ضرورت سوار شود مسلّمه پدری راند و شد و لیکن آب سرد و پستان او راند
 آتش که شود مگر آنکه او را تا دو شیدن زبان دارد بد و شد و شرب صدقه و مسلّمه اگر پدر می واجب طاک
 شد با عیب گشت بجا او دیگر سوار و این عیب هم نر بود و اگر پدر می تطوع عیب بکشد و نعل در آن جوان
 رنگ کند و کوبان او را زرد و از آن چیز نخورد و فوگمران را نیز نخورد و بدین حد قد و بد مسلّمه پدر تطوع
 و متعه و قرآن را قلاوه به بند و مسلّمه قربانی احصار و جنابت را قلاوه نه بند و مسلّمه اگر بر این عرفه
 قومی گواهی او ند بود و نشان پیش از عرفه شنوند و اگر گواهی او ند بود وقت ایشان بعد از عرفه روز
 نحر شنوند مسلّمه اگر روز دوم حرمه اولی ترک آورد و اگر اولی عی عادت کند بعد باقی رمی کند
 بهتر بود و اگر حرمه اولی تنها رمی کرد جایز بود و بقول شافعی رحم جایز نبود تا تمام عادت نکند مسلّمه
 اگر در حج رفیق پیاده بر خود واجب کرد سوار نشود تا طواف بارت نکند مسلّمه اگر گنیز کی محرم
 بخیرید شش تو اند که کنیزک را از احرام بیرون آورد و طی کند و بقول زفر جی تواند کتاب النکاح
 نخل عبارت از عقد است که بر ملک شفعه دارد میشود مسلّمه نکاح سنت است و بخلیه شهوت و حبست
 و نکاح منعقد شود با بجا ب قبول که بر دو مطلق یا ضعی باشد چنانچه زن گوید نفس طوع و را تنویری و ادا مرد
 گوید زنی قبول که مع اگر کلف یا ضعی بود دوم استقبال جایز بود چنانچه مرد گوید نفس طوع و را تنویری و ادا مرد
 گوید نفس طوع و را تنویری و ادا مرد مسلّمه نکاح جایز نبود مگر بلفظ نکاح و تزویج و با الفاظی که مخصوص
 برای نیک صبیح حال چندی و هیت تصدقت و ملک و تزویج شلنصر منعقد نشود مگر بلفظ نکاح
 تزویج مسلّمه نکاح منعقد نشود مگر بحضور دوم و آزاد و یا یک مرد و دوزن بشرط آنکه عاقل و بالغ و مسلمان
 باشند اگر چه فاسق و محدود و ذنوب یا بینا یا پسران عاقلین باشند و بقول مالک اگر بی شهوت
 نکاح کردند بطلان اعلان جایز بود و بقول شافعی رحم بحضور گواهان فاسق و محدود و ذنوب و نابینا و زنان
 نکاح منت نشود مسلّمه نکاح مسلمان با ذمییه کتابیه بحضور دوم جایز بود و بقول محمد زفر جی
 بحضور دوم جایز نیست مسلّمه اگر مرد را مردی فرمود که دختر صغیره دی بر دے تزویج کند وکیل
 تزویج کرد بحضور یک مرد و بحضور پدر صغیره جایز بود و در جنیت پدر جایز نبود مگر بحضور دو گواه فصل
 نه المحرمات حرام است نکاح مادر و دختر و جدات مادر و پدر و اگر چه دورترند و نکاح
 خواهر و خواهر زاده و برادر زاده و عم و عاله و خنیز و دختر که مادر و پدر را و طی

و بقول شافعی رحم جایزست که بی ضرورت سوار شود مسلّمه پدری راند و شد و لیکن آب سرد و پستان او راند
 آتش که شود مگر آنکه او را تا دو شیدن زبان دارد بد و شد و شرب صدقه و مسلّمه اگر پدر می واجب طاک
 شد با عیب گشت بجا او دیگر سوار و این عیب هم نر بود و اگر پدر می تطوع عیب بکشد و نعل در آن جوان
 رنگ کند و کوبان او را زرد و از آن چیز نخورد و فوگمران را نیز نخورد و بدین حد قد و بد مسلّمه پدر تطوع
 و متعه و قرآن را قلاوه به بند و مسلّمه قربانی احصار و جنابت را قلاوه نه بند و مسلّمه اگر بر این عرفه
 قومی گواهی او ند بود و نشان پیش از عرفه شنوند و اگر گواهی او ند بود وقت ایشان بعد از عرفه روز
 نحر شنوند مسلّمه اگر روز دوم حرمه اولی ترک آورد و اگر اولی عی عادت کند بعد باقی رمی کند
 بهتر بود و اگر حرمه اولی تنها رمی کرد جایز بود و بقول شافعی رحم جایز نبود تا تمام عادت نکند مسلّمه
 اگر در حج رفیق پیاده بر خود واجب کرد سوار نشود تا طواف بارت نکند مسلّمه اگر گنیز کی محرم
 بخیرید شش تو اند که کنیزک را از احرام بیرون آورد و طی کند و بقول زفر جی تواند کتاب النکاح
 نخل عبارت از عقد است که بر ملک شفعه دارد میشود مسلّمه نکاح سنت است و بخلیه شهوت و حبست
 و نکاح منعقد شود با بجا ب قبول که بر دو مطلق یا ضعی باشد چنانچه زن گوید نفس طوع و را تنویری و ادا مرد
 گوید زنی قبول که مع اگر کلف یا ضعی بود دوم استقبال جایز بود چنانچه مرد گوید نفس طوع و را تنویری و ادا مرد
 گوید نفس طوع و را تنویری و ادا مرد مسلّمه نکاح جایز نبود مگر بلفظ نکاح و تزویج و با الفاظی که مخصوص
 برای نیک صبیح حال چندی و هیت تصدقت و ملک و تزویج شلنصر منعقد نشود مگر بلفظ نکاح
 تزویج مسلّمه نکاح منعقد نشود مگر بحضور دوم و آزاد و یا یک مرد و دوزن بشرط آنکه عاقل و بالغ و مسلمان
 باشند اگر چه فاسق و محدود و ذنوب یا بینا یا پسران عاقلین باشند و بقول مالک اگر بی شهوت
 نکاح کردند بطلان اعلان جایز بود و بقول شافعی رحم بحضور گواهان فاسق و محدود و ذنوب و نابینا و زنان
 نکاح منت نشود مسلّمه نکاح مسلمان با ذمییه کتابیه بحضور دوم جایز بود و بقول محمد زفر جی
 بحضور دوم جایز نیست مسلّمه اگر مرد را مردی فرمود که دختر صغیره دی بر دے تزویج کند وکیل
 تزویج کرد بحضور یک مرد و بحضور پدر صغیره جایز بود و در جنیت پدر جایز نبود مگر بحضور دو گواه فصل
 نه المحرمات حرام است نکاح مادر و دختر و جدات مادر و پدر و اگر چه دورترند و نکاح
 خواهر و خواهر زاده و برادر زاده و عم و عاله و خنیز و دختر که مادر و پدر را و طی

و بقول شافعی رحم جایزست که بی ضرورت سوار شود مسلّمه پدری راند و شد و لیکن آب سرد و پستان او راند
 آتش که شود مگر آنکه او را تا دو شیدن زبان دارد بد و شد و شرب صدقه و مسلّمه اگر پدر می واجب طاک
 شد با عیب گشت بجا او دیگر سوار و این عیب هم نر بود و اگر پدر می تطوع عیب بکشد و نعل در آن جوان
 رنگ کند و کوبان او را زرد و از آن چیز نخورد و فوگمران را نیز نخورد و بدین حد قد و بد مسلّمه پدر تطوع
 و متعه و قرآن را قلاوه به بند و مسلّمه قربانی احصار و جنابت را قلاوه نه بند و مسلّمه اگر بر این عرفه
 قومی گواهی او ند بود و نشان پیش از عرفه شنوند و اگر گواهی او ند بود وقت ایشان بعد از عرفه روز
 نحر شنوند مسلّمه اگر روز دوم حرمه اولی ترک آورد و اگر اولی عی عادت کند بعد باقی رمی کند
 بهتر بود و اگر حرمه اولی تنها رمی کرد جایز بود و بقول شافعی رحم جایز نبود تا تمام عادت نکند مسلّمه
 اگر در حج رفیق پیاده بر خود واجب کرد سوار نشود تا طواف بارت نکند مسلّمه اگر گنیز کی محرم
 بخیرید شش تو اند که کنیزک را از احرام بیرون آورد و طی کند و بقول زفر جی تواند کتاب النکاح
 نخل عبارت از عقد است که بر ملک شفعه دارد میشود مسلّمه نکاح سنت است و بخلیه شهوت و حبست
 و نکاح منعقد شود با بجا ب قبول که بر دو مطلق یا ضعی باشد چنانچه زن گوید نفس طوع و را تنویری و ادا مرد
 گوید زنی قبول که مع اگر کلف یا ضعی بود دوم استقبال جایز بود چنانچه مرد گوید نفس طوع و را تنویری و ادا مرد
 گوید نفس طوع و را تنویری و ادا مرد مسلّمه نکاح جایز نبود مگر بلفظ نکاح و تزویج و با الفاظی که مخصوص
 برای نیک صبیح حال چندی و هیت تصدقت و ملک و تزویج شلنصر منعقد نشود مگر بلفظ نکاح
 تزویج مسلّمه نکاح منعقد نشود مگر بحضور دوم و آزاد و یا یک مرد و دوزن بشرط آنکه عاقل و بالغ و مسلمان
 باشند اگر چه فاسق و محدود و ذنوب یا بینا یا پسران عاقلین باشند و بقول مالک اگر بی شهوت
 نکاح کردند بطلان اعلان جایز بود و بقول شافعی رحم بحضور گواهان فاسق و محدود و ذنوب و نابینا و زنان
 نکاح منت نشود مسلّمه نکاح مسلمان با ذمییه کتابیه بحضور دوم جایز بود و بقول محمد زفر جی
 بحضور دوم جایز نیست مسلّمه اگر مرد را مردی فرمود که دختر صغیره دی بر دے تزویج کند وکیل
 تزویج کرد بحضور یک مرد و بحضور پدر صغیره جایز بود و در جنیت پدر جایز نبود مگر بحضور دو گواه فصل
 نه المحرمات حرام است نکاح مادر و دختر و جدات مادر و پدر و اگر چه دورترند و نکاح
 خواهر و خواهر زاده و برادر زاده و عم و عاله و خنیز و دختر که مادر و پدر را و طی

زن معتبر بود و بقول زفر رحمه الله قول شوهر معتبر بود مسئله جایز است که ولی صغیر و صغیره
بکروثیبه را تزویج کند و عصبیه است و بقول شافعی هم ولایت تزویج نیست مگر پدر و جد و ازین
بقول شافعی هم ولی را بصغیره ثیبه ولایت تزویج نیست و بقول مالک همه اهل ولایت نیست مگر پدر
مسئله ولایت عصبیه تترتب میراث است و بوجود ولی اقرب العبد و ولایت نبود مسئله صغیر و صغیره
را و تزویج غیر پدر و جد ببلوغ خبیخ نیست بشرط قضای قاضی و بقول ابی یوسف خبیخ نیست
چنانچه در تزویج پدر و جد مسئله اگر زن بکرا نکلت معلوم شد خیانت سکوت باطل شود و خیانت سکوت
باطل نشود و ناگباید که رضاد اوم و باید لیل ضامی از وی ظاهر شود و الحاکم خیانت سکوت باطل شود اگر یکی
از ایشان پیش از نسخ مجرد میراث برند مسئله منبذ برآزاد و صغیر بر بالغه و جنون بر قلمه و جنون
بر سلمان ولایت ندارد مسئله اگر از عصبیه می نبود ولایت تزویج مادر را بود و بعده خواهر
مادر و پدر می را بعده خواهر پدر می را بعده اولاد مادر را بعده دومی الارحام را بعده قاضی
و بقول محمد رحمه الله علیه غیر عصبیه را ولایت نیست مگر قاضی را مسئله اگر ولی اقرب غایب است
بغیبت سفر ولی العبد تواند که تزویج کند و بقول شافعی همه اهل سلطان تزویج کند و بقول زفر رحمه
الله علیه پنجکس نتواند که تزویج کند مسئله اگر ولی اقرب بعد از تزویج و بیج ولی العبد از سفر آمد نکاح
باطل نشود و بقول زفر رحمه الله علیه باطل شود مسئله ولایت تزویج مجنون را بر ابله بود و
محمد رحمه الله علیه پدر را بود و فضل فی الکفارة مسئله اگر زنی بالغه خود را بیکفون زنی داد
ولی او تواند که تفریق کند و بقول مالک رحمه الله علیه نتواند که تفریق کند مسئله رضاء بعضی
از اولیا بمنزله رضاء کل است و بقول ابی یوسف رحمه الله علیه رضاء بعضی از اولیا بمنزله
رضاء کل نیست مسئله بغض مهر و مانند آن رضاء بود مسئله اگر کسی بعد از علم
بنکاح ساقط شد حتی او باطل نشود مسئله کفارت در نسب معتبر است پس
قریش کفو بغیر ایشان بود و عرب کفو عرب بود مسئله کفایت در حویث و اسلام
معتبر است تا اگر کسی را پدر از او و سلمان است کفو نبود کسی را که پدر و جد او
از او و سلمان بود و بقول ابی یوسف رحمه الله علیه کفو بود مسئله اگر کسی
را پدر و جد از او و سلمان است کفو بود کسی را که پدر و جد او

۵۱
بزرگوار
عبدالله اعلم
آزاد گشته
بدره عبده
از دو کشته
سراسر
تا اگر یک را بدر
از این عالم بدیم
است که فدا فر
با سلام کنند
نشان آب
داماد و عرس

۱۱۰۰

ز فرج در صورتیکه از ده درم مهر بود مثل واجب باید مسئله اگر مهر کم از ده درم فقره بود پیش از
دخول طلاق گفت بخیرم فقره واجب بد و بقول زفرج متعه واجب بد مسئله در نکاح اگر مهر سیمی نبود
و باقی مهر کردند بدخول و موت مهر مثل واجب آید و بطلاق پیش از دخول متعه واجب آید و متعه سه جام
ست بقدر حال مرد و آن میرا این و دانی و چادرست از آن جنس که مثل آن این زن می پیش بقول
شافعی رحمه الله و موت پیش از دخول هیچ واجب آید و بقول مالک متعه مستحب مسئله اگر
بعد از نکاح مهر تعیین کردند و یا زیاد کردند در مهر بوطی و موت مهر سیمی و زیاد تمام واجب
و بطلاق پیش از دخول زیاد مطلق شود و اصل متصف شود و بطلاق پیش از دخول سیمی متصف
نشود بلکه متعه واجب بد و بقول شافعی هر فرض بعد از عقد بطلاق پیش از دخول متصف شود و بقول
ابن ابی بوسریع بطلاق پیش از دخول هر فرض و زیاد متصف شود و بقول بوطی و موت زیاد
لازم نیاید مسئله اگر زن بعد از عقد نکاح از مهر خط کرد جایز بود مسئله خلوت صحیح حکم علمی دارد و خلوت
بهری است که جمع شوند در مکانی و کسی را آنجا نباشد و هیچ یک از ایشان مریض و صائم و مجنون و فاجر
محرم بجمع فرض و نفل و عذر نباشد و زن حائض نباشد تا اگر بعد از خلوت صحیح طلاق گویند تمام مهر لازم آید
و بقول شافعی هر نصف مهر لازم آید مسئله خلوت محبوب و خصی و عین نیز حکم خوان ارد و بقول ابی حنبله
و محمد در خلوت محبوب حکم دخول ندارد مسئله در خلوت صحیح و فاسد عدت واجب بد مسئله مستحب
متعه بر سه هر طلقه مگر برای کثرت پیش از دخول که در نکاح او مهر سه نباشد و برای او متعه واجب آید
مسئله در نکاح شعاع مهر مثل واجب آید و نکاح شعاع آنست که شخص دختر یا خواهر خود بزرگ و بد
بزرگ بشرط که زید بدن شخص خواهر یا دختر خود بزرگ و بد و مهر و مهر عوض یک یک باشد هر دو عقد
درست باشد و برای هر یکی از ایشان مهر مثل واجب بد و بقول شافعی هر دو عقد باطل شود
مسئله اگر حرمی از نه خواست بشرط آنکه مهر او خدمت یکساله و یا تعلیم قرآن بود نکاح جایز بود
مهر مثل واجب بد و بقول محمد هر قیمت خدمت یکساله واجب بد مسئله اگر بنده زن حره خوانست از
مولی بر آنکه مهر او خدمت یکساله بود نکاح درست بود و مهر او خدمت یکساله بود و بقول شافعی رحمه الله
در مسئله حر و بنده تعلیم قرآن و خدمت یکساله مهر بود مسئله اگر مردی بزرگ خواست زنی را بپای
درم و زن تمام هزار درم قبض کرد و بعد از قبض بشوید پیش از دخول مطلق شد

المذكورين في هذه النسخة من كتابهم في تاريخهم في تاريخهم في تاريخهم

من ذوات العلم
عبد الرحمن بن محمد
ابن عبد الله بن محمد
الدخول في سنة
الجمعة يوم الاثنين
الثاني عشر من شهر
الرجب سنة ثمان مائة

[illegible]

١٨٠ اني جعل بكاءكم فيهم ثم انفسدتهم فليكنوا من الذين لا يؤمنون بالله ولا باليوم الآخر

به دخول و طلاق پیش از دخول و بهوت هیچ واجب نیاید مسئله اگر ذمی و مدیه را بخر معین و یا بخرک معین نکاح
 کرد و هر دو پیش از قبض سلمان شدند و با یکی پیش از قبض سلمان شدند بان خمر و خوک واجب آید و اگر خمر و
 خوک معین نبود در خمر قیمت واجب آید و در خوک محض مثل واجب آید و بقول ابویوسف هیچ در معین غیر معین
 مهر مثل واجب آید و بقول محمد در معین غیر معین قیمت واجب آید **باب نکاح الرقيق**
 نکاح بنده و کنیز و کاتبه و مدبر و ام ولد جایز نبود مگر باذن مولی و بقول مالک حمله نکاح بنده بی
 اذن مولی درست است مسئله اگر بنده باذن مولی ازنی حره نکاح کرد برای مهر این بنده را بفروشد
 مسئله اگر کاتبه یا مدبر یا ذن مولی نکاح کردند برای مهر سحایت کنند و فروختن ایشان جایز نبود مسئله
 اگر بنده بی اذن مولی نکاح کرد و مولی گفت طلاق رجعی بگوا جازت بود بر نکاح موقوفه اگر گفت طلاق
 گود یا جدائی کن از ذمی اجازت نبود و بر قول ابن ابی لیسله هم اجازت بود مسئله اگر مولی
 بنده را گفت این زن را نکاح کن این اذن تناول نکاح صحیح و فاسد بود و اگر بنده نکاح فاسد خواست و
 دخول کرد بزرگی مهر نفرد و شد و بقول ابی یوسف و محمد این اذن تناول نکاح فاسد نبود و در بیعت
 مهر بعد از عقد طلب کند مسئله اگر مولی برای بنده ما ذن خود زنی نکاح کرد و بپهر مثل و یا کمتر از آن جانم
 بود و این زن برابر بود در مهر با دینداران و دیگر مسئله اگر مولی کنیز خود را تزویج کرده بد بگیری داد
 بر مولی واجب نیاید که این کنیز را شب شوهر فرستد بلکه مولی کنیز را خدمت فرماید و هرگاه که شوهر
 فرصت بابد و طی کند مسئله مولی تواند که بنده و کنیز را بچربند بر نکاح و بقول امام شافعی هم مولی تواند
 که بنده را بچربند بر نکاح مسئله اگر مولی کنیز را بیک بزی داد و پیش از دخول کشت مهر از شوهر
 ساقط شود و بقول ابی یوسف و محمد هم ساقط نشود مسئله اگر حره خود را پیش از دخول کشت مهر
 از شوهر ساقط نشود و بقول زفر و شافعی هم ساقط نشود مسئله و لایست باذن و در غزل مولی راست
 کنیز را و بقول ابی یوسف و محمد هر کنیز را مسئله اگر کنیز یا کاتبه آزاد شد تواند که نکاح براندازد اگر چه
 شوهر او آزاد بود و بقول شافعی هم کنیز نتواند که نکاح براندازد اگر شوهر او آزاد بود و بقول زفر هم کاتبه
 را اختیار نمی نمود مسئله اگر کنیز بی اذن مولی شوهر کرد بعد از آزاد شدن نکاح نافذ بود و نتواند که اندازد
 و بقول زفر هم نافذ نبود مسئله و اگر کنیز بی اذن مولی شوهر کرد و آزاد شد و پیش از آزاد شدن
 شوهر و طی کرد مهر بی مولی را بود و اگر پیش از عقد دخول نکرد مهر سببی کنیز که ابو یوسف مسئله

من الدين بغير حق
 بخلاف النقص
 حيث بهار و باطن
 لا ابرار است
 نشاء و فو
 از مدخل با
 مطالب الهو بعد
 عشقه و اذا فرغ
 الدين باقراده
 بن ملكه
 قور بهر
 دگر زاده از مهر

۵۶

من الدين بغير حق
 بخلاف النقص
 حيث بهار و باطن
 لا ابرار است
 نشاء و فو
 از مدخل با
 مطالب الهو بعد
 عشقه و اذا فرغ
 الدين باقراده
 بن ملكه
 قور بهر
 دگر زاده از مهر

اگر پدر کثیر یک پسر را وطنی کرد و این کثیر یک فرزند آورد و پدر دعوی نسب کرد و نسب پدر ثابت شود
 بشرط آنکه ام مذکور در ملک پسر بوده باشد از وقت علق تا وقت دعوی و کثیر یک ام ولد او شود و بر پدر نسبت
 کثیر یک برای پسر واجب بدو مهر کثیر یک قیمت ولد واجب نماید و در نصیبت اگر پدر نباشد و جد کثیر یک پسر را
 وطنی کند و دعوی نسب کند نسب او ثابت شود و وقتیکه پدر زنده نباشد یا باشد مگر عظام یا کافر است
 و الا ثابت شود و بقول زفر و شافعی هم مهر کثیر یک بر پدر و جد لازم آید **مسئله** اگر کثیر یک خود را بر پدر
 زنی داد این کثیر یک از پدر و فرزند آورد و تلخ جایز بود و این کثیر یک ام ولد پدر او نشود و مهر کثیر یک
 پدر لازم آید و قیمت لازم نباید و فرزند از او شود و بقول شافعی هم تلخ جایز نیست **مسئله** اگر حره
 که در تلخ بنده است مولای شوهر را گفت که شوهر مرا آزاد کن بحیث من هزار درم و مولی آزاد کرد و تلخ
 فاسد نشود و بنده از حبس حره آزاد شود و دل او آن زن را بود و مهر ساقط و بر حره هزار درم بر او
 مولی واجب نبود و بقول امام زفر و تلخ فاسد نبود **مسئله** اگر گفت زن من حره مولی شوهر خود را
 که شوهر من از جهنم من را آزاد کن و شوهر مذکور تلخ فاسد نشود و دل او را بود و بقول ابویوسف تلخ فاسد
 فاسد نشود و دل او حره را بود **باب تلخ الکافر** **مسئله** کافری از زن کافره تلخ کرد و بی شهود
 یا ائمت کافری دیگر چنین تلخ کرد و این اشیان جایز است بعد از آن که شوهر اسلام آوردند و همین تلخ
 مقرر دارند و بقول ابویوسف و محمد بن تلخ معده کافری جایز نیست و بقول امام زفر و تلخ کافری بے
 گواه و با عدت کافر درستی **مسئله** اگر کافر با دو یا بیشتر از محرمه دیگر تلخ کرد و زن و شوهر
 اسلام آوردند میان اشیان اقرار کنند **مسئله** جایز نیست که بایستد با کافر یا مترده را تلخ کند و بایستد
 بنود که مترده مرد مسلمان یا کافر یا مترد را شوهر کنند **مسئله** اگر یک از زن و شوهر مسلمان است فرزند صغیر
 بتبع مسلمان بود و بچنین اگر یک از اشیان مسلمان شود فرزند صغیر نیز مسلمان شود و اگر یکی از اشیان کنایه است
 و دوم محبوس فرزند صغیر کنایه بود تا ذی جلدین ولد و تلخ او مسلمان حلال بود و بقول شافعی هم حلال
 نبود **مسئله** اگر از زن دشمنی یکی مسلمان شد بر دوام اسلام عرض کنند اگر اسلام آورد تلخ قائم بود
 و اگر از اسلام متناع آورد و تفرق کنند و امتناع شوهر بر اسلام در حالت عرض سلام حکم طلاق دارد
 و بقول ابی یوسف هم حکم نسخ دارد و اما اگر زن اسلام امتناع آورد و با اتفاق نسخ بود **مسئله** اگر یک
 از زن و شوهر در حجر اسلام آوردند و تفرق واقع نشود و یا سه حیض نگذرد و بعد از آنکه حیض فرقت

(Handwritten signature)

قدوم الامام علي بن ابي طالب

اوستا

الشيخ

خانم خانم

افضل ارجى

برای

اور اس وقت تک کہ

۵۷

سید علی

بسم الله الرحمن الرحيم

دن را شوی را و گویا
بخشید دایا

ایمده قبضه نما است

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين

بن ملک بن
بنین بن

عبدالحق بن علی بن ابی طالب

حرام شود آنچه در سب حرام است در رضاع نیز حرام است و بقول ابو یوسف و محمد و شافعی هر دو مدت و زوال
و بقول امام زعفران و مدت سه سال مگر اگر برادر رضاعی و خواهر پسر رضاعی مسئله شوهر شیر دهنده که
شیر از دست حکم پدر دارد و بقول شافعی رحم حکم پدر ندارد یعنی رد او بود که زوج مضره نکاح کند و ضعیف
مسئله پسو دختر شوهر شیر دهنده حکم برادر و خواهر شیر خوار دارد و برادر و خواهر شوهر شیر دهنده مهر شوهر
خواهر اعم و عمه شوند و برادر و خواهر شیر دهنده مهر شوهر اعم و خواهر برادر رضاعی حکم
نکاح جایز است تا اگر برادر پدری زید را خواهر مادری بود جائز بود که آن برادر پدری زید خواهر مادر
نکاح کند مسئله شیر خوردن آنکه در سب یا حرمت رضاع ثابت شود و بقول شافعی
رحمة الله علیه پنج بار مکیدن شرط حرمت رضاع است مسئله اگر دو پسر شیر زن را خورند و نزد
میان ایشان نشود و شیر دهنده و فرزندان و بنده گان او حرمت رضاع ثابت شود مسئله
بخوردن شیر مخلوط بطعام غالب و مغلوب بخته و ناخته حرمت ثابت نشود و بقول ابی یوسف
و محمد رحمة الله علیهما اگر شیر مخلوط غالب بود و آتش نرسیده باشد حرمت ثابت شود مسئله اگر
شیر زنی باب و یا مادر یا شیر گو سپید و یا شیر زن دیگر مخلوط کردند حکم غالب بود و بقول شافعی رجحان بر
مخلوط باب اگر مقدار می بخیزد مکیدن بود و حرمت ثابت شود و بقول محمد و زعفران رحمه الله علیهما اگر
شیر و وزن خلط کردند و هر دو حرمت ثابت شود اگر چه یک شیر غالب بود و شیر دیگر مسئله
بخوردن شیر زنی بکر و یا مرده حرمت ثابت شود و بقول شافعی رحمه الله علیه بخوردن شیر زنی مرده
حرمت ثابت نشود مسئله اگر کودکی را شیر زنی حقنه کردند حرمت ثابت نشود و بقول محمد ثابت
شود مسئله بخوردن شیر مرده گو سپید حرمت ثابت نشود مسئله اگر زنی انباج خود را شیر داد بر شوهر و جام شوند
شیر دهنده نه خولام بود و ساقط شود و بر اصغیر نصف مهر شوهر واجب شود و شوهر نصف مهر شیر دهنده رجوع
کند اگر قصد فساد نکاح شیر داده است و اگر بشیر دادن مقصود فساد نکاح نباشد است شوهر رجوع نکند بر وی اگر چه
علم نکاح صغیر داشت و بقول محمد و شافعی رحم در هر دو وجه رجوع کند مسئله رضاع ثابت شود بگوئی و مرد
و یا یک مرده و وزن و بقول مالک رحم بگوئی که موصوفه است بصفت حدالت رضاع ثابت شود کتاب
الطلاق طلاق در شرح عبارات از رفع قیدی است که ثابت بود بکس مسئله طلاق بر شوهر
است حسن است و حسن است و بدعت است طلاق حسن است که سه طلاق در سه طهر خالی از ردی گوید و

کتابخانه عمومی

خاندان بزرگوار

تشیع و سنی
در ایران کوردها

در کتاب خود را دارد

ابن کمال

نہجہ انصاف و عدالت

سنه اربع و ثمان مائتين

خانہ

انہوں نے

ہی خستہ

الروح "مسكونه"

فوز خیر کر دماء

بالحق المبرور

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحصول مني القذا

10

قوله لا اله الا الله

ابن ملك .

واین طلاق سنی نیز گویند و طلاق حسن است که یک طلاق گویند و طهری که خالی از وطی بود و بگذارد و مباحه
 او بگذارد و طلاق بدعت است که سه طلاق بیک کلمه و یا در یک طهر گوید و درین آثم باشد و طلاق نافع شود
 و بقول شافعی هم در هر سه نوع طلاق مباح است و بقول مالک هم سه طلاق در سه طهر خالی از وطی بدعت
 و مباح نباشد مگر یک طلاق مسئله اگر غیر بدخوله را گفت ترا سه طلاق بدعت است مگر طلاق در حال و نافع شود
 و باقی دو حدائق لغو اگر چه حال حیض بود و بقول امام زفر هم طلاق در حال حیض غیر بدخوله را نیز بدعت
 مسئله اگر زنی حیض نمی بیند بسبب صغر یا بیهوشی و چون آن سیه صغیره و یا حامله بود طلاق بدعت
 طلاق بود و در سه ماه و جائز بود که آن سیه صغیره و هر که حیض بند بعد از وطی در حال طلاق بدعت گوید
 و بقول زفر هم طلاق بدعت آن سیه صغیره و یا آنکه که هرگز حیض ندیده است بعد از وطی بگوید شستن یک ماه
 طلاق گوید مسئله طلاق بدخوله در حالت حیض بدعت است اگر در حالت حیض طلاق گفت تحجب است که محرم است
 کند و بعد از مراجعت طهر دوم طلاق سنی گوید و این بقول ابی یوسف و محمد هم است و بقول بخیه حدیث اگر در طهر
 که بعد از این حیض است طلاق گوید سنی بود مسئله طلاق حامله بعد از وطی جائز بود مسئله طلاق سنی
 در حق حامله بعد از وطی جائز بود و طلاق سنی در حق حامله در هر ماهی که طلاق است و بقول محمد و زفر هم بدعت
 حق حامله که طلاق است مسئله اگر بدخوله را گفت ترا سه طلاق بدعت است در هر طهری که طلاق واقع شود و اگر
 بدعت بود که سه طلاق در یک ساعت واقع شود یا سه طهری که طلاق واقع شود بدعت است او بدعت بود و بقول زفر هم
 بدعت سه طلاق در یک ساعت جائز مسئله اگر عاقل بالغ زن را طلاق گوید بدعت است اگر چه مکرر و بدعت
 و یا بنده بود و بقول شافعی هم طلاق مکرر دفعه و در سکران زن شافعی هم دور است مسئله طلاق نکاح
 با شرات واقع شود مسئله طلاق صحی و مخبوض خفته و طلاق مولی بر زن بنده واقع نیست مسئله
 اگر نکو حره است شوهر او مالک سه طلاق است اگر چه بنده بود و اگر نکو حره کنیز است شوهر او مالک و طلاق
 اگر چه حر است یا بنده و بقول شافعی هم عدد طلاق معتبر است بحال شوهر تا اگر بنده حره را نکاح کرد و مالک
 طلاق بود اگر چه زن حره است یا بنده است اگر حری کنیز که را نکاح کرد مالک سه طلاق بود و باب
 الطلاق ان النبی صلی الله علیه و آله طلاق صحیح است که گوید تو مطلقه و یا ترا طلاق گفتیم و یا تو طلاق دین
 الفاظ که طلاق رجعی واقع شود اگر چه بدعت نیست و در بدایت طلاق باین دارد و یا اصلانیت طلاق
 نذر مسئله اگر گفت انت الطلاق یا انت طالق الطلاق و یا گفت انت طالق طلاق یک طلاق رجعی است

[illegible]

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰

(Handwritten notes at the bottom of page 90)

الامانة
ممنونوا بالظروف
واللبس واللبنة
الزوق لا الحلي
منه اي قبيل
غنيار مع فعل
والظوق ان الهم
يعيش ان بعد
قوله طلاق

طالق اولم الحلقه باگفت انت طالق اذا لم اطلقك در هر دو مسئله در آخر خبر از اجزاء حیات یک از ایشان
 طلاق واقع شود و بقول ابی یوسف و محمد بعد از گفتن این الفاظ اگر خاموش شد مقدار یک اگر طلاق گفته
 ممکن شدی یک طلاق واقع شود مسئله اگر گفت تو طلاق وقتی که ترا طلاق نگویم و متصل کفیت تو
 تو طلاق بکفیت تو طلاق دوم باریک طلاق واقع شود و بقول زفر ح اگر زن بدخواه بود و طلاق واقع شود
 مسئله اگر گفت انت طالق یوم آخر و جب و در شب نکاح کرد طلاق واقع شود مسئله اگر گفت
 امرک بیک یوم بقیع زید و در شب زید قدوم کرد امر طلاق بدست زن نبود و نتواند که خود را طلاق
 بگوید مسئله اگر گفت من از تو طلاق و نیت طلاق دارد طلاق واقع نشود و بقول شافعی رج اگر نیت طلاق
 دارد طلاق واقع نشود مسئله اگر گفت من از تو جدا ام و یا گفت من بر تو حرامم اگر نیت کرد یک طلاق
 واقع شود مسئله اگر گفت انت طالق و واحدة اولایغنی تو طلاق یکی یا نه طلاق واقع نشود و بقول
 محمد ح طلاق واقع شود مسئله اگر گفت تو طلاق با مردن من و یا گفت تو طلاق با مردن تو هیچ
 نشود مسئله اگر شوهر زن را مالک شد و یا فصبی از زن مالک شد چون ثلث و ربع و نصف و یا از آن
 مالک شد و یا بعضی از شوهر مالک شد در صورت مالک عقد باطل شود مسئله اگر شوهر زن را خیره و طلاق
 نشود اگر چه بعد از دخول بود و بقول محمد ح واقع شود مسئله اگر گفت ترا و طلاق باز آوردن محلی ترا بجز
 آزاد کرد طلاق واقع شود و شوهر راجحی مراجعت باشد مسئله اگر مولی عتق کنیز که مطلق گردانید بآبدن
 فردا و گفت چون فردا بیا به تو ازادی و شوهر گفت چون نه و یا بیا به تو مطلق شد و طلاق کنیز که بآبدن
 فردا آزاد شود و طلاق واقع شود شوهر مراجعت نتواند کرد و بقول محمد ح تواند و با اتفاق عدت او بسته محض
 بود مسئله اگر گفت تو مطلقه همچنین اشارت بسته انگشت کرد سه طلاق واقع شود و اگر انگشت از اطراف
 باطن بود حکم منشوره بود و اگر از اجزاء ظاهر بود حکم منمو بود مسئله اگر گفت انت طالق یا من و بسته طلاق با من
 واقع شود بی نیت و بنیت سه هر سه واقع شود و بقول شافعی رج اگر بدخواه است بک طلاق رجعی واقع شود
 مسئله اگر گفت تو مطلقه لطلیق یا بعد بک طلاق با من واقع شود بی نیت و بنیت سه هر سه واقع شود و بقول ابی یوسف
 با من نشود مگر نیت و بقول محمد ح رجعی واقع شود مسئله اگر گفت تو طلاق یا من و بسته طلاق با من
 ابی یوسف ح رجعی واقع شود مسئله اگر گفت تو طلاق یا من و بسته طلاق با من و بسته طلاق با من
 واقع شود بی نیت و بنیت سه هر سه واقع شود و بقول محمد ح بک طلاق رجعی واقع شود مسئله اگر گفت

توطئة

[illegible]

۱۔ اوستا کے کتب
 ۲۔ زرتشتیوں کے کتب
 ۳۔ اوستا کے کتب
 ۴۔ اوستا کے کتب
 ۵۔ اوستا کے کتب
 ۶۔ اوستا کے کتب
 ۷۔ اوستا کے کتب
 ۸۔ اوستا کے کتب
 ۹۔ اوستا کے کتب
 ۱۰۔ اوستا کے کتب

ورنہ جو نقصان
 اللہ تعالیٰ بظاہر و باطن
 سے قیام و درجہ حاصل ہو
 یہ کہ ایک خط نہیں دینا
 چنانچہ جس پر کہ ایک خط نہ
 صفحہ پانچم پر حضرت امیر
 چنانچہ کہ ایک خط نہ دینا
 ایسی باتیں جو اس وقت
 قیام و درجہ سے نہیں
 ان کی جگہ ان کے درجہ پر
 پس انھوں نے اعلان فرمایا
 تاہم کہ ایک دفعہ تاہم
 میں زاموں جو میں است
 پس حکم کر دو دفعہ ہر دو
 یک وقت دو روز بعد از امداد
 یعنی بعد از یک یا دو ہفتہ
 صفحہ برای تاہم است
 اولی و آخری دو روزی تاہم
 محل غائب

۱۱ این ملک
۱۲ اودا فاضل و دودمان
۱۳ غلامان و زن و بچه
۱۴ فاضل و دودمان
۱۵ ملک و این ملک
۱۶ ملک و این ملک
۱۷ ملک و این ملک
۱۸ ملک و این ملک
۱۹ ملک و این ملک
۲۰ ملک و این ملک
۲۱ ملک و این ملک
۲۲ ملک و این ملک
۲۳ ملک و این ملک
۲۴ ملک و این ملک
۲۵ ملک و این ملک
۲۶ ملک و این ملک
۲۷ ملک و این ملک
۲۸ ملک و این ملک
۲۹ ملک و این ملک
۳۰ ملک و این ملک
۳۱ ملک و این ملک
۳۲ ملک و این ملک
۳۳ ملک و این ملک
۳۴ ملک و این ملک
۳۵ ملک و این ملک
۳۶ ملک و این ملک
۳۷ ملک و این ملک
۳۸ ملک و این ملک
۳۹ ملک و این ملک
۴۰ ملک و این ملک
۴۱ ملک و این ملک
۴۲ ملک و این ملک
۴۳ ملک و این ملک
۴۴ ملک و این ملک
۴۵ ملک و این ملک
۴۶ ملک و این ملک
۴۷ ملک و این ملک
۴۸ ملک و این ملک
۴۹ ملک و این ملک
۵۰ ملک و این ملک
۵۱ ملک و این ملک
۵۲ ملک و این ملک
۵۳ ملک و این ملک
۵۴ ملک و این ملک
۵۵ ملک و این ملک
۵۶ ملک و این ملک
۵۷ ملک و این ملک
۵۸ ملک و این ملک
۵۹ ملک و این ملک
۶۰ ملک و این ملک
۶۱ ملک و این ملک
۶۲ ملک و این ملک
۶۳ ملک و این ملک
۶۴ ملک و این ملک
۶۵ ملک و این ملک
۶۶ ملک و این ملک
۶۷ ملک و این ملک
۶۸ ملک و این ملک
۶۹ ملک و این ملک
۷۰ ملک و این ملک
۷۱ ملک و این ملک
۷۲ ملک و این ملک
۷۳ ملک و این ملک
۷۴ ملک و این ملک
۷۵ ملک و این ملک
۷۶ ملک و این ملک
۷۷ ملک و این ملک
۷۸ ملک و این ملک
۷۹ ملک و این ملک
۸۰ ملک و این ملک
۸۱ ملک و این ملک
۸۲ ملک و این ملک
۸۳ ملک و این ملک
۸۴ ملک و این ملک
۸۵ ملک و این ملک
۸۶ ملک و این ملک
۸۷ ملک و این ملک
۸۸ ملک و این ملک
۸۹ ملک و این ملک
۹۰ ملک و این ملک
۹۱ ملک و این ملک
۹۲ ملک و این ملک
۹۳ ملک و این ملک
۹۴ ملک و این ملک
۹۵ ملک و این ملک
۹۶ ملک و این ملک
۹۷ ملک و این ملک
۹۸ ملک و این ملک
۹۹ ملک و این ملک
۱۰۰ ملک و این ملک

[illegible][illegible]

رجعی واقع شود مسئله اگر شوهر بگفت امر تو بدست است و نیت سه طلاق دارد و زن گفت اختیار کردم نفس خود را
یکی هر سه واقع شود اگر زن گفت طلاق گفتم نفس خود را یکی یا گفت اختیار کردم نفس خود را یا بطلان واقع
باین مسئله اگر گفت امر تو بدست است امروز و پس از شب در نیاید و اگر زن امر امروز نیت کرد در دوشنبه و پس از
تواند که زن خود را طلاق گوید و بقول ز فرم امر منی و نیز در شود و اگر گفت امر تو بدست است امروز و فردا شب
نیز در آید اگر امر امروز کرد و امر فردا نیز در شود و فردا تواند که طلاق گوید مسئله اگر زن بعد از تفویض طلاق کرد و
بعد از آن مجلس توقف کرد و بعضی مشغول شد و از مجلس بیخاست و یا وقت تفویض ستاده بود نشست و یا نیت بود
نکلیه کرد و یا نکلیه کرده بود نشست و یا پدر را بر آشورت بخواند و یا شهود را برای شهادت بخواند و یا سواری می رفت
را استاید خیاروی باقی بود اگر ادب را استاده کرد و خیار باطل شود و کشتی زمین حکم خانه دارد مسئله اگر زن گفت تو
گوی نفس خود را و نیت طلاق داشت و یا نیت بطلاق داشت و زن نفس خود را طلاق گفت بطلاق رجعی
افتد و اگر زن سه طلاق گفت و شوهر نیت سه طلاق داشت هر سه واقع شود مسئله اگر شوهر زن را گفت نفس خود را
بطلاق گوی و زن طلاق باین گفت رجعی افتد و اگر در نیت طلاق گفت اختیار کردم نفس خود را طلاق گفت
مسئله اگر شوهر گفت نفس خود را طلاق گوی نتواند که ازین جرح کند و این تفویض مقید بود مجلس تا اگر شوهر زن را
گفت نفس خود را طلاق گوی زن از مجلس بیخاست خیار باطل شود که گوید نفس خود را طلاق گوی و وقت
که خواهی در نیت صورت زن نتواند که در مجلس بعد از مجلس خود را طلاق گوید مسئله اگر مرد در دیر گفت که زن
بطلاق گوی نتواند که در مجلس بعد از مجلس طلاق گوید که گوید طلاق گوی زن را اگر خواهی در نیت صورت مقید
مجلس بود و در مجلس ز فرم در هر دو مسئله در آن مجلس بعد از مجلس تواند که طلاق گوید مسئله اگر زن گفت نفس خود را
سه طلاق گوی و زن بطلاق گفت بی افتد و اگر گفت بطلاق گوی زن طلاق گفت بی افتد و وقت نشود و بقول
ابی یوسف و زهری و رحمی واقع شود مسئله اگر زن گفت نفس خود را سه طلاق گوی اگر خواهی زن بطلاق گفت بی
و همچنین اگر مرد گفت نفس خود را بطلاق گوی اگر خواهی زن سه طلاق گفت بی نیت و بقول ابی یوسف و محمد بن
یوسف افتد مسئله اگر زن طلاق باین فرمود و او رجعی گفت باین افتد و اگر رجعی فرمود و او باین گفت رجعی افتد
مسئله اگر زن گفت تو مطلقه اگر خواهی زن گفت خواستم اگر تو خواهی مرد گفت خواستم و نیت طلاق
داشت امر طلاق باطل شود و اگر همچنین زن را گفت تو طلاق اگر خواهی زن گفت خواستم اگر این کار چنین بود
و آن کار است که هنوز نیامده است و بعد و مست امر طلاق باطل شود و اگر کاری بود که گذشته بود بطلان

[illegible]

قال سرکینک ایسوم ابی
 ملک سے خود علم
 ہن برہناہ فیاض ملک
 راکیبا عدم قد سے
 الاعراف والیہ شہید
 الخیار دانت فی ملک
 فان یوت کلک فی الیہ
 فنی سے ملک اف
 لاذا کلک فی الشک
 فکلک فی الامور
 ابن ملک خود
 اسج واقع خود لاہنا
 انت فی ارض الیہ
 فوض الیہ البغدی
 انت ملک ابی
 خود ملک
 خود برکاز

دانشگاه تهران

مسئله اگر میان زن و شوهر اختلاف شد در وجود شرط قبول شوهر مستبر بود مگر که زن مینه افکند

مسئله اگر میان زن و شوهر اختلاف شد در وجود شرط قبول شوهر مستبر بود مگر که زن مینه افکند
 کتب بوجود شرط مطلق طلاق شرطی کرد که وجود آن شرط معلوم نشود
 مگر از زن درین مسئله قول زن معتبر بود و در وجود شرط اگر در حق خود گوید جنب یا نجس بود
 را گفت اگر تو حیض مینه تو مطلقه باشی و بنا بر تو و یا گفت اگر مراد دست میداری تو مطلقه باشی
 و بنا بر تو زن گفت که حیض دیدم و تراد دست میدارم این زن مطلقه شود و بنا بر او مطلقه نشود مسئله
 اگر زنی را گفت اگر تو حیض شوی مطلقه باشی بدین سخن طلاق نفیقت تا سه روز ستر نشود چون سه روز ستر
 شد طلاق افتد از گاه بدین سخن مسئله اگر گفت ان خصیت خسته فانت طالق چون از حیض پاک نشود طلاق
 افتد مسئله اگر گفت اگر پسری مطلقه باشی یک طلاق و اگر دختری بدو طلاق پس ازین پس بدو طلاق
 معلوم که اول پسر آورد یا دختر خاصی بیک طلاق حکم کند و در تنزه دو طلاق افتد و عدت هم بدین ملاک گذرد
 مسئله اگر طلاق بشرط معلوم کرد وجود نکاح بر او و بشرط آنکه اگر نکاحی با او نبود و بیرون مطلقه باشد
 او طلاقش از آن که با ایشان سخن گوید یک طلاق گفت و عدت گذشت بعد با بی عمر و سخن گفت بعد شوهر
 دیگر کرد و بعد از گذشتن عدت شوهر دوم شوهر اول باز گشت و بعد از نکاح شوهر اول با بی یوسف سخن گفت
 سه طلاق افتد با آن که طلاق اول و قبول زورم واقع نشود مسئله نیز طلاق قبل تعلیق است تا اگر زنی
 گفت اگر در سر آدمی مطلقه باشی سه طلاق پیش نراند که در سر آدمی سه طلاق گفت و بعد گذشتن عدت
 و تنزه و دخول و عدت شوهر دوم شوهر اول نکاح کرد و در سر آدمی سه طلاق و قبول زورم سه
 طلاق واقع شود که قبول او نیز قبل تعلیق نیست مسئله اگر زنی گفت اگر از جماع کنم تو مطلقه باشی مسئله
 و اینکه را گفت اگر از جماع کنم تو آزاد باشی و جماع کرد بعد از دخول زانی درنگ کرد سه طلاق افتد
 و نیز که و حق آزاده و اتفاق و سبب رنگ مهر و حق واجب و در هر دو مسئله قبول ابی یوسف
 مهر واجب آید و اگر کم از سه طلاق جماع متعلق کرده است و در جماع بعد از ادخال درنگ کرد و مهر
 نشود و قبول ابی یوسف رجوع طلاق رجعی مراجعت شود و اگر بار دیگر ادخال کرد با اتفاق طلاق رجعی
 مراجعت شود مسئله اگر مرد زنی را شوهر گفت که بر تو زنی نکاح کنم آن زن مطلقه باشد
 و زن قریب را طلاق بائن گفت و در عدت و سه زنی دیگر نکاح کرد طلاق
 نفیقت مسئله اگر گفت تو مطلقه اگر خدای خواهد طلاق نفیقت

مسئله اگر میان زن و شوهر اختلاف شد در وجود شرط قبول شوهر مستبر بود مگر که زن مینه افکند
 کتب بوجود شرط مطلق طلاق شرطی کرد که وجود آن شرط معلوم نشود
 مگر از زن درین مسئله قول زن معتبر بود و در وجود شرط اگر در حق خود گوید جنب یا نجس بود
 را گفت اگر تو حیض مینه تو مطلقه باشی و بنا بر تو و یا گفت اگر مراد دست میداری تو مطلقه باشی
 و بنا بر تو زن گفت که حیض دیدم و تراد دست میدارم این زن مطلقه شود و بنا بر او مطلقه نشود مسئله
 اگر زنی را گفت اگر تو حیض شوی مطلقه باشی بدین سخن طلاق نفیقت تا سه روز ستر نشود چون سه روز ستر
 شد طلاق افتد از گاه بدین سخن مسئله اگر گفت ان خصیت خسته فانت طالق چون از حیض پاک نشود طلاق
 افتد مسئله اگر گفت اگر پسری مطلقه باشی یک طلاق و اگر دختری بدو طلاق پس ازین پس بدو طلاق
 معلوم که اول پسر آورد یا دختر خاصی بیک طلاق حکم کند و در تنزه دو طلاق افتد و عدت هم بدین ملاک گذرد
 مسئله اگر طلاق بشرط معلوم کرد وجود نکاح بر او و بشرط آنکه اگر نکاحی با او نبود و بیرون مطلقه باشد
 او طلاقش از آن که با ایشان سخن گوید یک طلاق گفت و عدت گذشت بعد با بی عمر و سخن گفت بعد شوهر
 دیگر کرد و بعد از گذشتن عدت شوهر دوم شوهر اول باز گشت و بعد از نکاح شوهر اول با بی یوسف سخن گفت
 سه طلاق افتد با آن که طلاق اول و قبول زورم واقع نشود مسئله نیز طلاق قبل تعلیق است تا اگر زنی
 گفت اگر در سر آدمی مطلقه باشی سه طلاق پیش نراند که در سر آدمی سه طلاق گفت و بعد گذشتن عدت
 و تنزه و دخول و عدت شوهر دوم شوهر اول نکاح کرد و در سر آدمی سه طلاق و قبول زورم سه
 طلاق واقع شود که قبول او نیز قبل تعلیق نیست مسئله اگر زنی گفت اگر از جماع کنم تو مطلقه باشی مسئله
 و اینکه را گفت اگر از جماع کنم تو آزاد باشی و جماع کرد بعد از دخول زانی درنگ کرد سه طلاق افتد
 و نیز که و حق آزاده و اتفاق و سبب رنگ مهر و حق واجب و در هر دو مسئله قبول ابی یوسف
 مهر واجب آید و اگر کم از سه طلاق جماع متعلق کرده است و در جماع بعد از ادخال درنگ کرد و مهر
 نشود و قبول ابی یوسف رجوع طلاق رجعی مراجعت شود و اگر بار دیگر ادخال کرد با اتفاق طلاق رجعی
 مراجعت شود مسئله اگر مرد زنی را شوهر گفت که بر تو زنی نکاح کنم آن زن مطلقه باشد
 و زن قریب را طلاق بائن گفت و در عدت و سه زنی دیگر نکاح کرد طلاق
 نفیقت مسئله اگر گفت تو مطلقه اگر خدای خواهد طلاق نفیقت

مسئله اگر میان زن و شوهر اختلاف شد در وجود شرط قبول شوهر مستبر بود مگر که زن مینه افکند

[illegible]

در بیان طلاق و نفقه و قبول و رد و کفارت سوگند و هر مسئله اگر از چهار ماه سوگند خورد و ایلا نبود

مسئله اگر زن را گفت بخدا اینکه ترا طلاق کنم ماه و دو ماه بعد ازین ماه اول ایلا بود مسئله اگر زن گفت بخدا اینکه ترا طلاق کنم و او را
و یک روز رنگ کرد و بعد از آن بخدا اینکه ترا طاق کنم دو ماه بعد از آن ماه اول ایلا بود مسئله اگر زن گفت بخدا اینکه ترا طلاق
کنم یک سال کرد و بعد از آن و قبول و رد ایلا بود مسئله اگر مرد در صبر گفت بخدا اینکه در یک سال در نیم وزن و در یک
ایلا نبود مسئله اگر زن گفت که اگر ترا طاق کنم برین چهار ماه بعد ازین ماه اول ایلا بود و اگر مرد در صبر گفت
اگر ترا طاق کنم تو مطلقه با درین یک ماه ایلا بود مسئله اگر زن گفت در عهد بخدا که ترا قربان نکنم ایلا بود و اگر مطلقه
بانه را در اینجه را گوید بخدا اینکه ترا طاق کنم ایلا بود مسئله اگر زن گفت که اگر سوگند خورد و او در دو ماه
خود و یا از سبب من عجز کند و یا از زن صغیره سوگند خورد و یا از زن اندام نه است و در موضع طاق استخوانی
که بدان سبب و ممکن نیست یا در میان آن شوهر بعد است که در مدته ایلا تواند رسید درین سبب رجوع از ایلا بقول
شوهر بود که گوید یا زنی که تو یار گشتم بدین ایلا بقول شوهر رجوع از ایلا جایز نبود و طاقی و اگر در مدت ایلا
شوهر طاق شود مسئله اگر زن گفت تو برین حرام اگر نیت تحريم دارد و یا بر چیت ندارد ایلا بود اگر نیت نداشت
بود اگر نیت دروغ داشت دروغ بود و اگر نیت طلاق داشت کمال طلاق افتد یا نیت طلاق داشت که طلاق افتد
و بقول مودع در نیت نیت طلاق است در فدا و مذکور است اگر زن را گفت تو من حرام و حرام نیز و طلاق است
و نیت طلاق ندارد طلاق است اما **اخلع خلع جدایی است از کلام خلع طلاق باین واقع شود و اگر شوهر طلاق**
بر مال گفت و زن قبول کرد طلاق باین واقع شود و مال لازم آید و بقول شافعی خلع نه نکاح است نه طلاق اگر بعد و طلاق طلع کرد
حلاله شوهر اول نتواند که نکاح کند عتدنا و بقول شافعی حرامی حلاله تواند که نکاح کند و طلع باین لازم
شود مسئله اگر شوهر از جهت زن بود که نه بدست زن اگر نشو از جهت شوهر بود که نه بدست شوهر و طلع باین لازم
از زن باین تا نه مسئله هر چه صلاحیت هر دو از صلاحیت هر دو مسئله اگر خلع کرد و با طلاق گفت مقابل شوهر و یا
خویش یا مرد و یا هر دو واجب نیاید در خلع طلاق باین افتد و در طلاق بمقابل شوهر و مرد و در طلاق رجعی و فسخ و مسئله
اگر زن شوهر گفت خلع کن باین آنچه درست نیست شوهر خلع کرد بدست زن هیچ نبود و اگر حبیله و اگر گفت خلع کن باین آنچه
بدست از مال باید آنچه بدست منت از دایم بدست و بدست شوهر بود اگر زن هر چند از شوهر و در صورتیکه گفت خلع کن
باین آنچه بدست منت از دایم بدست و بدست شوهر بود اگر زن هر چند از شوهر و در صورتیکه گفت خلع کن
بند نه از بود بیزا نشود و تسلیم نه بیزا لازم آید اگر قدرت بود اگر عجز بود از تسلیم بده قیمت بده لازم مسئله اگر زن شوهر را
سه طلاق دهد ما بهر از درم و شوهر کمال طلاق گفت که طلاق باین افتد و بزرگ شصت و سی و سه درم و سوم صبر

در بیان طلاق و نفقه و قبول و رد و کفارت سوگند و هر مسئله اگر از چهار ماه سوگند خورد و ایلا نبود
مسئله اگر زن را گفت بخدا اینکه ترا طلاق کنم ماه و دو ماه بعد ازین ماه اول ایلا بود مسئله اگر زن گفت بخدا اینکه ترا طلاق کنم و او را
و یک روز رنگ کرد و بعد از آن بخدا اینکه ترا طاق کنم دو ماه بعد از آن ماه اول ایلا بود مسئله اگر زن گفت بخدا اینکه ترا طلاق
کنم یک سال کرد و بعد از آن و قبول و رد ایلا بود مسئله اگر مرد در صبر گفت بخدا اینکه در یک سال در نیم وزن و در یک
ایلا نبود مسئله اگر زن گفت که اگر ترا طاق کنم برین چهار ماه بعد ازین ماه اول ایلا بود و اگر مرد در صبر گفت
اگر ترا طاق کنم تو مطلقه با درین یک ماه ایلا بود مسئله اگر زن گفت در عهد بخدا که ترا قربان نکنم ایلا بود و اگر مطلقه
بانه را در اینجه را گوید بخدا اینکه ترا طاق کنم ایلا بود مسئله اگر زن گفت که اگر سوگند خورد و او در دو ماه
خود و یا از سبب من عجز کند و یا از زن صغیره سوگند خورد و یا از زن اندام نه است و در موضع طاق استخوانی
که بدان سبب و ممکن نیست یا در میان آن شوهر بعد است که در مدته ایلا تواند رسید درین سبب رجوع از ایلا بقول
شوهر بود که گوید یا زنی که تو یار گشتم بدین ایلا بقول شوهر رجوع از ایلا جایز نبود و طاقی و اگر در مدت ایلا
شوهر طاق شود مسئله اگر زن گفت تو برین حرام اگر نیت تحريم دارد و یا بر چیت ندارد ایلا بود اگر نیت نداشت
بود اگر نیت دروغ داشت دروغ بود و اگر نیت طلاق داشت کمال طلاق افتد یا نیت طلاق داشت که طلاق افتد
و بقول مودع در نیت نیت طلاق است در فدا و مذکور است اگر زن را گفت تو من حرام و حرام نیز و طلاق است
و نیت طلاق ندارد طلاق است اما **اخلع خلع جدایی است از کلام خلع طلاق باین واقع شود و اگر شوهر طلاق**
بر مال گفت و زن قبول کرد طلاق باین واقع شود و مال لازم آید و بقول شافعی خلع نه نکاح است نه طلاق اگر بعد و طلاق طلع کرد
حلاله شوهر اول نتواند که نکاح کند عتدنا و بقول شافعی حرامی حلاله تواند که نکاح کند و طلع باین لازم
شود مسئله اگر شوهر از جهت زن بود که نه بدست زن اگر نشو از جهت شوهر بود که نه بدست شوهر و طلع باین لازم
از زن باین تا نه مسئله هر چه صلاحیت هر دو از صلاحیت هر دو مسئله اگر خلع کرد و با طلاق گفت مقابل شوهر و یا
خویش یا مرد و یا هر دو واجب نیاید در خلع طلاق باین افتد و در طلاق بمقابل شوهر و مرد و در طلاق رجعی و فسخ و مسئله
اگر زن شوهر گفت خلع کن باین آنچه درست نیست شوهر خلع کرد بدست زن هیچ نبود و اگر حبیله و اگر گفت خلع کن باین آنچه
بدست از مال باید آنچه بدست منت از دایم بدست و بدست شوهر بود اگر زن هر چند از شوهر و در صورتیکه گفت خلع کن
باین آنچه بدست منت از دایم بدست و بدست شوهر بود اگر زن هر چند از شوهر و در صورتیکه گفت خلع کن
بند نه از بود بیزا نشود و تسلیم نه بیزا لازم آید اگر قدرت بود اگر عجز بود از تسلیم بده قیمت بده لازم مسئله اگر زن شوهر را
سه طلاق دهد ما بهر از درم و شوهر کمال طلاق گفت که طلاق باین افتد و بزرگ شصت و سی و سه درم و سوم صبر

عن النبی "الطلاق کلمه طلاق" عن النبی "الطلاق کلمه طلاق" عن النبی "الطلاق کلمه طلاق"

بگویم درم واجب شود و اگر زن گفت سه طلاق گوی برابری هزار درم و شوهر یکی گفت زن پنج و اجبت و طلاق
 رجعی افتد و بقول ابی یوسف و محمد رحم بطلاق باین افتد و بر زن صد و سی و سه درم و سی و سه حصه بگویم
 واجب آید مسئله اگر زن گفت نفس خود را سه طلاق گوی هزار درم و یاکت بر هزار درم و زن یک طلاق
 گفت هیچ نیت مسئله اگر زن گفت تو طلاق میزارد درم و یار هزار درم و زن قبول کرد هزار درم لازم شود و یک طلاق
 باین افتد مسئله اگر زن گفت تو مطلقه و بر تو هزار درم است یا بنده گفت تو آزادی و بر تو هزار درم است طلاق
 افتد و بنده آزاد شود و بر مرد و بیچ واجب و بقول ابی یوسف و محمد رحم اگر قبول کرد نذر بر هر کی هزار درم
 واجب و یک طلاق بر زن افتد بنده آزاد شود و اگر قبول نکرد طلاق نفیقه و بنده آزاد نشود مسئله شرط خیار
 و خلع از جانب زن جایز بود و بقول ابی یوسف و محمد رحم جایزنی و از جانب شوهر شرط خیار در خلع با اتفاق جایز
 نبود مسئله زن را گفت دیر و زتر از هزار درم طلاق گفته ام و تو قبول کردی قول شوهر تصدیق کنند مسئله
 شخصی زن را گفت این بنده بیست تو دیر و زتر کرده ام هزار درم و تو قبول کردی و گفت قبول کردی درم قبول
 شتری معتبر بود مسئله خلع و مبارات سابقه که هر حق از حق نکاح که یکی را بر دیگری بود تا اگر زن با شوهر علم
 و مبارات کرد باین معلوم آن ال بر زن برای شوهر واجب آید و بیچ یکی را بر دیگری دعوی باقی ماند اگر چه بیچ
 کرده است و یا کرده است و طلع و مبارات پیش از دخول است و یا بعد از دخول عند ابی حنیفه و بقول محمد رحم
 نشود مگر آنچه ذکر کند و ابو یوسف رحم در شعبه و در مبارات با ابی حنیفه رحم الله عنه مسئله اگر چه
 باین مسئله خلع بر صغیره جایز نبود و بدل خلع بر ابی حنیفه لازم نشود و مهر از دست زن ساقط نشود و طلاق افتد
 اگر بر صغیره با شوهر اخلع کرد هزار درم از جهت صغیره بدین هزار درم ضمانت بود و طلاق واقع شود و هزار درم
 بر پدر صغیره لازم آید باب اظهار عبارات مانند کردن از منکوحه است بزنی که حرام بروی بحرمت خود
 مسئله اگر زن را گفت تو بر من حرامی چون پشت آمدن منی قبل حرام شود و بعد از آن کفار حرامت برافتد
 و بقول شافعی بر من قبل حرام نشد و اگر پیش از کفار و منی که دو توبه است مختار کند و چه نخواهد مسئله کفار
 بعد واجب شود و مرد از منکوحه است بر تن او اگر بعد از اظهار مدتی گذشت و شوهر اعزم و منی نبود و زن مرد
 کفار از شوهر ساقط شود و بقول شافعی رحم محمد و عبارات از اساکن است بعد از اظهار تا اگر زن مانع
 شد و طلاق گفته او کفار لازم آید اگر چه زن بگوید مسئله اگر زن را گفت علی نظر امی او و جهک و جهک قبل از
 سر تو بر من همچو پشت مادر نیست و یا وی تو همچو پشت مادر نیست و یا فح تو همچو پشت مادر نیست و یا

و صدقه فطر و عشر جائزنی و بقول شافعی رحم اباحت جائز بود مسئله شرط اباحت انیت که در وقت اول روز و یا آخر روز طعام سیر و بدو یا یک وقت اول روز طعام و بدو مسئله اگر یک روز و یا دو ماه پیوسته طعام داد

از کفاره جائز بود و بقول شافعی و زفر هم جائز بود مسئله اگر یک روز طعام شصت درویش بیک روز و یا در جائز بود و اگر یک روز مسئله اگر در میان طعام دادن طی کرد از سر گیر مسئله اگر از دو کفاره چهار شصت درویش طعام داد و اگر یک صلح کند کفارت جائز بود از یک چهار و بقول محمد رحم از هر دو کفارت محسوب بود مسئله اگر از کفارت طعام و افطار شصت درویش یکجا صلح کند داد و یا از دو چهار دو بنده آزاد کرد و هر دو بنده برای هر کفاره معین کرد از هر دو کفارت جائز بود و همچنین اگر از دو کفاره چهار چهار ماه روزه داشت و یا صد و سبست از روز طعام داد جائز بود و اگر از دو چهار یک بنده آزاد کرد و یا دو ماه روزه داشت از هر کدام که تعین کند جائز بود و بقول زفر هم جائز بود مسئله از کفاره چهار و قتل یک بنده آزاد کرد از هر یک که جائز بود و بقول شافعی رحم تواند که از یکی تعین کند باب اللعان لعان عبارت از گواهی است تاکید کرده شد بگویند بگویند لعنت در حق مرد بنزله حد قذف و در حق زن بنزله حد زنا و بقول شافعی رحم الله علیه لعان سوگند است موكده بلفظ شهادت اگر منکوحه خود را بر زنا و شتم زدن شوهر صلاحیت گواهی دارند و زن از آنهاست که بر قاذف احوه واجب است و یا گفت که این فرزند از من است زن حکم قذف را مطالبه کرد و لعان و جوبه و اگر شوهر از لعان امتناع آورد و حبس کنند تا لعان کند و یا خود را دروغ کند پس حد قذف زنند و چون شوهر لعان کرد و بر زن نیز لعان واجب شود و اگر زن از لعان امتناع آورد و حبس کنند تا لعان کند و یا شوهر را تصدیق کند و اگر شوهر صلاحیت گواهی ندارد یعنی بنده و یا کافر و یا محدود و قذف بود شوهر از اهل شهادت است و زن از آنهاست که بر قاذف احوه و لعان واجب نیست یعنی کنیز و یا صبیحه یا مجنون و یا زانیه بود شوهر حد و لعان واجب نیاید و صفت لعان در قرآن مجید بطورست و قاضی بابتد از شوهر کند و شوهر چهار بار بگوید اشهد بالله انی لمن الصادقین فیما یشهد به من الزنا یعنی گواهی میدهم من بخدا ای که از راست گویانم در آنچه قذف کرده ام او را زنا و هر بار بر زن اشارت کند و میگوید لعنت الله علیه انکان من الکاذمین فیما یشهد به من الزنا یعنی لعنت خدای بربو با اگر باشد او از دروغ گویند در آنچه قذف کرده است او را زنا بعد از زن چهار بار بگوید اشهد بالله ان من الکاذمین فیما یشهد به من الزنا یعنی گواهی میدهم من بخدا ای که از راست گویانست بدینچه دشنام گفته است بجز زنا و پنجم بار بگوید غصب الله علیها انکان من الصادقین فیما یشهد به من الزنا یعنی

و صدقه فطر و عشر جائزنی و بقول شافعی رحم اباحت جائز بود مسئله شرط اباحت انیت که در وقت اول روز و یا آخر روز طعام سیر و بدو یا یک وقت اول روز طعام و بدو مسئله اگر یک روز و یا دو ماه پیوسته طعام داد از کفاره جائز بود و بقول شافعی و زفر هم جائز بود مسئله اگر یک روز طعام شصت درویش بیک روز و یا در جائز بود و اگر یک روز مسئله اگر در میان طعام دادن طی کرد از سر گیر مسئله اگر از دو کفاره چهار شصت درویش طعام داد و اگر یک صلح کند کفارت جائز بود از یک چهار و بقول محمد رحم از هر دو کفارت محسوب بود مسئله اگر از کفارت طعام و افطار شصت درویش یکجا صلح کند داد و یا از دو چهار دو بنده آزاد کرد و هر دو بنده برای هر کفاره معین کرد از هر دو کفارت جائز بود و همچنین اگر از دو کفاره چهار چهار ماه روزه داشت و یا صد و سبست از روز طعام داد جائز بود و اگر از دو چهار یک بنده آزاد کرد و یا دو ماه روزه داشت از هر کدام که تعین کند جائز بود و بقول زفر هم جائز بود مسئله از کفاره چهار و قتل یک بنده آزاد کرد از هر یک که جائز بود و بقول شافعی رحم تواند که از یکی تعین کند باب اللعان لعان عبارت از گواهی است تاکید کرده شد بگویند بگویند لعنت در حق مرد بنزله حد قذف و در حق زن بنزله حد زنا و بقول شافعی رحم الله علیه لعان سوگند است موكده بلفظ شهادت اگر منکوحه خود را بر زنا و شتم زدن شوهر صلاحیت گواهی دارند و زن از آنهاست که بر قاذف احوه واجب است و یا گفت که این فرزند از من است زن حکم قذف را مطالبه کرد و لعان و جوبه و اگر شوهر از لعان امتناع آورد و حبس کنند تا لعان کند و یا خود را دروغ کند پس حد قذف زنند و چون شوهر لعان کرد و بر زن نیز لعان واجب شود و اگر زن از لعان امتناع آورد و حبس کنند تا لعان کند و یا شوهر را تصدیق کند و اگر شوهر صلاحیت گواهی ندارد یعنی بنده و یا کافر و یا محدود و قذف بود شوهر از اهل شهادت است و زن از آنهاست که بر قاذف احوه و لعان واجب نیست یعنی کنیز و یا صبیحه یا مجنون و یا زانیه بود شوهر حد و لعان واجب نیاید و صفت لعان در قرآن مجید بطورست و قاضی بابتد از شوهر کند و شوهر چهار بار بگوید اشهد بالله انی لمن الصادقین فیما یشهد به من الزنا یعنی گواهی میدهم من بخدا ای که از راست گویانم در آنچه قذف کرده ام او را زنا و هر بار بر زن اشارت کند و میگوید لعنت الله علیه انکان من الکاذمین فیما یشهد به من الزنا یعنی لعنت خدای بربو با اگر باشد او از دروغ گویند در آنچه قذف کرده است او را زنا بعد از زن چهار بار بگوید اشهد بالله ان من الکاذمین فیما یشهد به من الزنا یعنی گواهی میدهم من بخدا ای که از راست گویانست بدینچه دشنام گفته است بجز زنا و پنجم بار بگوید غصب الله علیها انکان من الصادقین فیما یشهد به من الزنا یعنی

و صدقه فطر و عشر جائزنی و بقول شافعی رحم اباحت جائز بود مسئله شرط اباحت انیت که در وقت اول روز و یا آخر روز طعام سیر و بدو یا یک وقت اول روز طعام و بدو مسئله اگر یک روز و یا دو ماه پیوسته طعام داد از کفاره جائز بود و بقول شافعی و زفر هم جائز بود مسئله اگر یک روز طعام شصت درویش بیک روز و یا در جائز بود و اگر یک روز مسئله اگر در میان طعام دادن طی کرد از سر گیر مسئله اگر از دو کفاره چهار شصت درویش طعام داد و اگر یک صلح کند کفارت جائز بود از یک چهار و بقول محمد رحم از هر دو کفارت محسوب بود مسئله اگر از کفارت طعام و افطار شصت درویش یکجا صلح کند داد و یا از دو چهار دو بنده آزاد کرد و هر دو بنده برای هر کفاره معین کرد از هر دو کفارت جائز بود و همچنین اگر از دو کفاره چهار چهار ماه روزه داشت و یا صد و سبست از روز طعام داد جائز بود و اگر از دو چهار یک بنده آزاد کرد و یا دو ماه روزه داشت از هر کدام که تعین کند جائز بود و بقول زفر هم جائز بود مسئله از کفاره چهار و قتل یک بنده آزاد کرد از هر یک که جائز بود و بقول شافعی رحم تواند که از یکی تعین کند باب اللعان لعان عبارت از گواهی است تاکید کرده شد بگویند بگویند لعنت در حق مرد بنزله حد قذف و در حق زن بنزله حد زنا و بقول شافعی رحم الله علیه لعان سوگند است موكده بلفظ شهادت اگر منکوحه خود را بر زنا و شتم زدن شوهر صلاحیت گواهی دارند و زن از آنهاست که بر قاذف احوه واجب است و یا گفت که این فرزند از من است زن حکم قذف را مطالبه کرد و لعان و جوبه و اگر شوهر از لعان امتناع آورد و حبس کنند تا لعان کند و یا خود را دروغ کند پس حد قذف زنند و چون شوهر لعان کرد و بر زن نیز لعان واجب شود و اگر زن از لعان امتناع آورد و حبس کنند تا لعان کند و یا شوهر را تصدیق کند و اگر شوهر صلاحیت گواهی ندارد یعنی بنده و یا کافر و یا محدود و قذف بود شوهر از اهل شهادت است و زن از آنهاست که بر قاذف احوه و لعان واجب نیست یعنی کنیز و یا صبیحه یا مجنون و یا زانیه بود شوهر حد و لعان واجب نیاید و صفت لعان در قرآن مجید بطورست و قاضی بابتد از شوهر کند و شوهر چهار بار بگوید اشهد بالله انی لمن الصادقین فیما یشهد به من الزنا یعنی گواهی میدهم من بخدا ای که از راست گویانم در آنچه قذف کرده ام او را زنا و هر بار بر زن اشارت کند و میگوید لعنت الله علیه انکان من الکاذمین فیما یشهد به من الزنا یعنی لعنت خدای بربو با اگر باشد او از دروغ گویند در آنچه قذف کرده است او را زنا بعد از زن چهار بار بگوید اشهد بالله ان من الکاذمین فیما یشهد به من الزنا یعنی گواهی میدهم من بخدا ای که از راست گویانست بدینچه دشنام گفته است بجز زنا و پنجم بار بگوید غصب الله علیها انکان من الصادقین فیما یشهد به من الزنا یعنی

ان از انچه از شما در دسترس است
 بفرستید تا ما بتوانیم
 به شما کمک کنیم
 و شما را از این
 درد نجات دهیم

این عمل "استحقاق عذر"

[illegible]

واما آنکه مشغولان
 شایسته عده داران
 علی الزم فیکملوا این
 نور در جیب
 باید که آن عده
 حق از رخ و لایق از
 تا غرض معنی
 این یک
 و بعد از آن که
 و اگر در حق و سلام
 اورا اندک

[illegible]

معتد عتاق و معتد نکاح فاسد سوگ ندارد مسئله نشاید که خطبه کند معتد را و تراضی در خطبه درست است و تراضی آن بود که گوید تو جمیده من بخواهم که زنی نکاح کنم مثل تو مسئله معتد طلاق از خانه بیرون نیاید یا تابش در منزل خود باز آید و معتد طلاق و وفات عدت دارند و منزل که در و عدت واجب است هر گاه که ورثه بیرون کنند و یا آن منزل خراب شود مسئله اگر زنی در سفر مطلق شد طلاق باین می باشد و اگر مرد و از آنجا تا خانه و شهر وی کم از سه روز راه است باز اگر دو شبی خانه خود و اگر زیاده از سه روز راه است نزد و اگر تا مقصد کم از سه روز راه است برود و اگر تا شهر و قریه مقصد کم از سه روز راه است اختیار بدست او بود شهر خود باز آید و یا بجانب مقصد رود و با او محرم بود و یا نبود و اگر از بیرون بیرون گان روز راه است و او در شهر است همانجا می عدت دارد بیرون نیاید اگر چه محرم دارد و بقول ابی یوسف و محمد رحم اگر با او محرم بود و او باشد که بیرون آید و بی محرم بیرون نیاید باب ثبوت انساب اگر زنی را گفت که اگر ترا نکاح کنم تو مطلقه باشی پس نکاح کرد و از وقت بختش ماه فرزندان آورد و نسب فرزند از وی ثابت شود و هر واجب آمد مسئله اگر معتد از طلاق رجعی فرزند آورد و نسب از شوهر ثابت شود اگر چه بیشتر از دو سال بود تا اقرار نکرده است بگذشتن عدت و مراجعت ثابت شود و اگر کم از دو سال آورد و نسب ثابت شود اگر کم از دو سال بود و نسب شوهر ثابت شود و اگر بدو سال یا بیشتر از دو سال فرزند آورد و نسب ثابت نشود مگر که شوهر دعوی نکین مسئله اگر امر ائمه را طلاق گفت بائن و یا رجعی و این امر ائمه کم از سه ماه فرزند آورد و از طلاق نسب ثابت نشود و اگر نه ماه آورد و نسب ثابت نشود و بقول ابی یوسف و محمد رحم در طلاق بائن و سالیان نسب ثابت شود و در رجعی نسبت و نفقه ثابت شود و این مسئله جائی است که اقرار نکرده است بگذشتن عدت مسئله اگر معتد وفات فرزند آورد و نسب او از شوهر ثابت شود کم از دو سال اگر اقرار بگذشتن عدت نکرده است بقول خورشید اگر بعد بگذشتن عدت وفات بشمار فرزند آورد و نسب ثابت نشود بلکه اگر معتد اقرار بگذشتن عدت نکین از شش ماه از وقت اقرار فرزند آورد و نسب ثابت نشود و بقول شافعی رحم ثابت شود مسئله اگر معتد طلاق بائن یا وفات فرزند آورد و یا شوهر و یا ورثه از ولادت منکر شدند و کم از دو سال آورده اقرار بگذشتن عدت نکرده است اگر مرد و یا یک مرد و زنی ولادت گواهی دهند و یا حکمی ظاهر باشد و یا شوهر اقرار بحمل کرده باشد یا ورثه تصدیق کنند نسبت به مسئله اگر زنی را نکاح کرد و کم از شش ماه فرزند آورد و نسب ثابت نشود و اگر شش ماه

۴۴
 فصل در نسب فرزندان
 از پدر و مادر
 از شوهر و غیره
 از غیره و غیره
 از غیره و غیره
 از غیره و غیره
 از غیره و غیره

ایک کج کام از منج مومر
ایک راجوان کین لکھو
دو کوہ و کانت لورافو
نیکلنی منیا خرسیمو
علیون طعیما یاماگین
ولا اناصل فی منیا بل
خزراعیج ادا دم ام

اول در اصل بنام اول
 ثان الا شایع درین قبایل
 این یک
 اگر چه فقه درودین نام
 از آن که کلمه درین
 بحسب اکثر کوفه در
 از آن که آن کلمه در
 این یک
 کوفه در اصل بنام اول
 والصلوات تسلیت باشد
 این یک
 کوفه در اصل بنام اول
 این یک

[illegible]

شده است این حکم ۱۲

برای شیر دادن جز نکند بلکه برید و اجبت که دایه مزد و غیره تا طفل را شیر دهد نزدیک مادر ۹۹

واجب است و مادر او و مادر طفل در نکاح پدر طفل بود و یا معتده بود و اگر مادر طفل بعد از گذشتن مدت بجزایه
مثل شیرده همچون اولی بود و بقول مالک هرگاه مادر طفل شرفه نبود و جبر بکند تا شیر دهد مسئله نافه مادر و پدر
و جدات واجب است و اگر در ولین باشند واجب آید و نافقه ایشان باختلاف دین نیز واجب آید مسئله کسی که
بنود با مادر و پدر با نفقه و زن و صغیر و نیز کسی که شریک نبود با و زن یا نفقه مادر و پدر مسئله نفقه ذی رحم محرم
فقیر عاقل و بالغ و بیانی جای مانده بر توانگر فقیر میراث واجب آید یعنی نفقه خواهر بالغه فقیر و
پسر در بالغ فقیر و جای مادر برادر در دو حصه و بر خواهر یک حصه واجب آید و بقول شافعی هر نفقه واجب است
مگر بر مادر و پدر برای زن و بر و بر زن برای مادر و پدر مسئله اگر پسری است او پدر شاع او برای نفقه خود میسر و
جایز بود و بقول ابی یوسف محرم جایز نبود فایده عتار پسری برای نفقه با اتفاق جایز نیست مسئله اگر مودع
پسری غایب از مال پدر او و پدر او نفقه میکند امر قاضی ضامن شود مسئله اگر مادر و پدر مال پسری غایب کند و از این
ست نفقه گیرند ضامن نشوند مسئله اگر قاضی نفقه مادر و پدر و بر و زن و ذی رحم محرم فرض کرد و مدتی گذشت
نفقه زیر با قسط شود مگر قاضی بوام کردن فرموده باشد مسئله نفقه ملوک بر مالک واجب است اگر امتناع آورد
مولی از نفقه ملوک کتب و آزان به نفقه کند و اگر کتب مولی را بفروشد تا بفرش و کتاب عتاق مسئله
عتاق قوی است شرعی که ثابت میشود در محل نزدیک اهل شدن برق و ملک مسئله عتق جایز است از
حر و عتاق مانع مرملوک خود را مسئله عتق ثابت شود بدین الفاظ انت حر انت عتق انت تحر انت عتق
یعنی تو آزادی و نیز آزاد شود با الفاظ حرکت و عتقتک یعنی ترا آزاد کردم و نیز آزاد شود باضافه
بافعالی که معبر از تمام است چون را اسک حر و یا و جتک حر یا گوید و جتک حر یا گوید و جتک حر یا
گوید و جتک حر یعنی سر تو آزادی تو یا گردن تو یا فرج تو یا تن تو آزاد درین الفاظ آزاد شود اگر چنانچه
آزادی نبود مسئله اگر گفت لا ملک علیک و یا گفت لا رقی علیک یا گفت لا سبیل علیک یعنی ما
بر تو هیچ ملک و رقی و راهی نیست و درین الفاظ بی نیت آزاد نشود مسئله و اگر گفت هذا منی و یا گفت هذا لک
این پس منست و یا پدر منست و یا کنیزک را گفت هذا منی یعنی این پدر منست و یا گفت هذا مولی یعنی این مولی
منست و یا گفت یا حر و یا گفت یا عتق ای آزاد درین الفاظ نیز آزاد شود و بقول زفر در الفاظ یا حر و یا عتق
آزاد نشود مسئله اگر گفت یا منی یعنی ای پسرم یا گفت یا منی یعنی ای برادر من یا گفت لا سلطان لی
یعنی منست مرا حجتی بر تو درین الفاظ آزاد نشود مسئله اگر کنیزک را گفت انت طالق و یا انت بائن و یا

قوله لا يملك
عبارته عن
اليد وفي
اليد وفي
الملك وفي
الملك وفي

دین و دنیا کے لئے
میں نے اپنے مال کا
بڑا حصہ خرچ کیا ہے
اور اب میں اس سے
کوئی فائدہ نہیں دیکھتا
نہی کہ وہ میرے لئے
کونسا کام کرے۔
اب میں صرف اللہ کی
پسند کرتا ہوں۔

آزاد شود خدمت یکساله واجب آید اگر مولی پیش از خدمت بمردمیت نبوده واجب آید و بقول
 محمد رح قیمت یکساله واجب آید مسلم هر می گفت که این کنیز خود را بهر مردم آزاد کن بشهر طبرستان
 تفرج کنی مولی آزاد کرد و این مستحق از نکاح ابا آورد کنیزک آزاد شود و بر فرماید و هیچ واجب دو اگر
 گوید این کنیزک را بهر من آزاد کن بهر مردم بشهر طبرستان تفرج کنی مولی آزاد کرد و کنیزک از نکاح منع آورد
 بهر مردم قیمت کند و قیمت در هر مثل او آنچه حصه قیمت آنچه حصه قیمت آید فرماید مالک کنیزک را بدو
 حصه هر ساقط شود بابت بشهر طبرستان تفرج کنی که اندین عتق است مطلق موت چنانکه گوید چون من بمیرم
 پس تو آزاد باشی و یا گفت انروز که بمیرم تو آزادی یا گوید تو آزادی پس من یا گوید تو مدبری بویا
 ترا مدبر کردم درین جمع مسائل مدبر شود و فروختن و بخشیدن مدبر را و باند و بقول شافعی مدبر فروختن و بخشیدن
 مدبر را جایز بود مسئله جایز بود که مولی مدبر را خدمت فرماید و یا دیگری را بر مدوری دهد و نیز جایز بود که مولی
 کنیزک مدبر را وطنی کند یا ترویج کند و بموت مولی مدبر از ثلث مال آزاد شود یعنی اگر از ثلث قیمت دو چندان قیمت
 مدبر بود تمام آزاد شود و اگر مولی بخیر مدبر مال دیگر نگذاشت مدبر در دو حصه قیمت سعایت کند برای ورثه
 و اگر مولی وام دادنی دارد که مستغرق قیمت مدبر است مدبر در کل قیمت سعایت کند مسئله اگر مولی گفت
 که اگر درین مدتی درین سفر بمیرم و یا ناده سال بمیرم تا تو آزاد باشی مدبر بقید بود همچنین اگر گفت تو آزاد باشی
 بعد از مرگ فلان این مدبر بقید بود و فروختن و بخشیدن او جایز بود و اگر مولی بمیرد بقیت بمیرد آزاد شود چنانچه مدبر
 از او بشود یعنی از ثلث مال آزاد شود و در مسئله تعلیق عتق برگ اگر فلان بمیرد نیز آزاد شود بابت مسئله
 مسئله اگر مولی فرزند آورد و او را ولد شود و فروختن در مالک دیگری گردانیدن او جایز نبود و او را بدو که مولی
 وطنی کند و یا خدمت فرماید و یا اجارت دهد و یا ترویج کند چون ام ولد باز دیگر فرزند آورد نسبت از مولی نام
 شود بی دعوی مولی اگر بفرزند اول اقوار کرده باشد و اگر مولی بفرزند اول اقوار کرد و بفرزند دوم نفی
 نفی شود و اول بار بی اقوار مولی نسب ثابت نشود و بقول شافعی مدبر اول باز بی اقوار مولی نسب ثابت
 شود مسئله چون مولی بمرد و ام ولد از کل مال آزاد شود و اگر مولی مدیون بود برای وام داران او
 سعایت نکند مسئله اگر ام ولد نصرانی اسلام آورد و در جمیع قیمت برای نصرانی سعایت کند و منکر نه
 مکاتب بود تا قیمت او از او نشود و بقول زفر در حال آزاد شود و سعایت بمنزله ذین
 برام و مسئله اگر مردی کنیزک شخصی را نکاح کرد و از وی فرزند زد بعد شوهر مالک کنیزک ام ولد او

اگر در این مدتی درین سفر بمیرم و یا ناده سال بمیرم تا تو آزاد باشی مدبر بقید بود همچنین اگر گفت تو آزاد باشی
 بعد از مرگ فلان این مدبر بقید بود و فروختن و بخشیدن او جایز بود و اگر مولی بمیرد بقیت بمیرد آزاد شود چنانچه مدبر
 از او بشود یعنی از ثلث مال آزاد شود و در مسئله تعلیق عتق برگ اگر فلان بمیرد نیز آزاد شود بابت مسئله
 مسئله اگر مولی فرزند آورد و او را ولد شود و فروختن در مالک دیگری گردانیدن او جایز نبود و او را بدو که مولی
 وطنی کند و یا خدمت فرماید و یا اجارت دهد و یا ترویج کند چون ام ولد باز دیگر فرزند آورد نسبت از مولی نام
 شود بی دعوی مولی اگر بفرزند اول اقوار کرده باشد و اگر مولی بفرزند اول اقوار کرد و بفرزند دوم نفی
 نفی شود و اول بار بی اقوار مولی نسب ثابت نشود و بقول شافعی مدبر اول باز بی اقوار مولی نسب ثابت
 شود مسئله چون مولی بمرد و ام ولد از کل مال آزاد شود و اگر مولی مدیون بود برای وام داران او
 سعایت نکند مسئله اگر ام ولد نصرانی اسلام آورد و در جمیع قیمت برای نصرانی سعایت کند و منکر نه
 مکاتب بود تا قیمت او از او نشود و بقول زفر در حال آزاد شود و سعایت بمنزله ذین
 برام و مسئله اگر مردی کنیزک شخصی را نکاح کرد و از وی فرزند زد بعد شوهر مالک کنیزک ام ولد او

از این کتاب
 در بیان نکاح
 در بیان طلاق
 در بیان ارث
 در بیان وصایا
 در بیان ضمانت
 در بیان کفالت
 در بیان یتیم
 در بیان یتیم

[illegible][illegible]

واما في قوله تعالى **وَالَّذِينَ هُمْ عَنْ صَلَاتِهِمْ سَاهُونَ** فانه من ساهوا اي غفلوا عن الصلوة
 واما في قوله تعالى **وَالَّذِينَ هُمْ عَنْ صَلَاتِهِمْ سَاهُونَ** فانه من ساهوا اي غفلوا عن الصلوة
 واما في قوله تعالى **وَالَّذِينَ هُمْ عَنْ صَلَاتِهِمْ سَاهُونَ** فانه من ساهوا اي غفلوا عن الصلوة
 واما في قوله تعالى **وَالَّذِينَ هُمْ عَنْ صَلَاتِهِمْ سَاهُونَ** فانه من ساهوا اي غفلوا عن الصلوة

ازاد شود لان
 عفو عمنه علی نداد
 عفو و مو العفو
 الموعود له
 فلا یغنی فیها
 ابن ملک

دارندگان حیاتی
باز کردن ماست
نموده از ادبیات
پیش روی را بخت
با نیتش و این
ایضا و این
از نظر کربین بخار

۱۴

بنابراین
مستند است
در این زمینه
و این موضوع

خورد که بر دانه زید سوار شود و بر دانه مازون نیت ستغریق ترین را سوار شد و اگر از نیت دانه بند نیز داشت
و بنده مدخون استغریق قیمت و کسب او برای سالی است حاشا شود و بقول اینجمله هر که بر بنده دین ستغریق است
حاشا نشود و اگر چیت داشت و اگر ستغریق نیت و یا آنکه دیون نیت حاشا نشود و اگر نیت و بقول ابی یوسف
اگر نیت که حاشا شود بر وی نیت باشد یا نباشد و بقول محمد رحم و جمیع صورت حاشا شود بآب المین
و الشرب الکلام مسئله اگر گفت ازین رخت خرماء خورم اگر سیوه آن رخت خورد حاشا نشود مسئله
اگر گفت این خرماء ترش نخورم و بعد از پنجه شدن بخورد حاشا نشود و اگر گفت این خرماء ترش خورم و بعد از خشک شدن
حاشا نشود مسئله اگر گفت این شیر نخورم و شیر خجرات وی بخورد حاشا نشود مسئله و اگر گفت باین کج
سخن گویم و یا گفت باین جوان سخن گویم و بعد از آن که پیر شدند یا ایشان سخن بگویند حاشا نشود مسئله اگر
گفت گوشت این بره نخورم و بعد از آن که گوشت بزرگ شد گوشت او بخورد حاشا نشود مسئله اگر گفت که خرماء
نخورم و خرماء ترش خورد حاشا نشود مسئله اگر گفت خرماء ترش خورم و خوشه خرماء ترش که در ذنب او خرماء ترش بخورد
و یا گفت خرماء ترش نخورم و خوشه خرماء ترش که ذنب آن خرماء ترش است بخورد و یا گفت خرماء ترش خورم و نه خرماء ترش
خرماف ترش که ذنب او خرماء ترش است بخورد و یا خوشه خرماء ترش که ذنب او خرماء ترش است بخورد و یا خوشه خرماء ترش که
شود و بقول ابی یوسف رحم حاشا نشود مسئله اگر گفت خرماء ترش و یا خوشه خرماء ترش که ذنب او خرماء ترش است بخورد
خرماف ترش بخورد حاشا نشود مسئله اگر گفت گوشت خرماء و یا می خورد حاشا نشود و بقول شافعی رحم و الک حاشا
شود مسئله اگر گفت گوشت خرماء و گوشت خوک و یا گوشت آدمی و یا جگر گویند و یا شکبه خورد حاشا نشود مسئله اگر
گفت پیه خرماء و گوشت پشت خوردم که در وجهی بود حاشا نشود و بقول ابی یوسف و محمد رحم حاشا نشود مسئله
اگر گفت گوشت خرماء و یا گفت پیه خرماء و گوشت سرن نه خورد حاشا نشود مسئله اگر گفت ازین گندم خورم
و از نان وی بخورد حاشا نشود و بقول ابی یوسف و محمد رحم حاشا نشود مسئله اگر گفت ازین نان خورم و یا پنجه ستغریق
وی خورد حاشا نشود و اگر همان تار و استغراق که حاشا نشود مسئله اگر گفت نان خورم و یا پنجه ستغریق
نیل شهرت که نان می بخورند و واقع شود چنانچه نان گندم جو و نان برنج و نخود و لوبیا و جوی دهن و غیر
بلادند و یا پنجه ستغریق نباشد بدان چون ازین مانند آن که معاد بلا نیت حاشا نشود مسئله اگر گفت
نخورم و گوشت بریان نخورم و واقع شود مسئله اگر گفت طنج خورم بر گوشت آب پنجه واقع شود مسئله اگر گفت بر
بر سر بریان که در شهر می فروشند واقع شود مسئله اگر گفت فواکه خورم و خورم و در کسب و خریره و زرد آلو حاشا

۴۰
 ۴۱
 ۴۲
 ۴۳
 ۴۴
 ۴۵
 ۴۶
 ۴۷
 ۴۸
 ۴۹
 ۵۰

شود و بخوردن انگوره انار و خرماتر و خیار تر و باورنگ حاش نشود و بقول ابی یوسف و محمد بن خورش
 انگور و انار و خرماتر حاش شود مسئله اگر گفت نامخوشش نخورم و نام خورش چیز را گویند که بدان نام را ترک کن پس
 بخوردن چون سرکه و نمک و عنایت حاش شود و بخوردن گوشت و حبیه و غیر حاش نشود و بقول محمد
 حاش شود مسئله گوشت غذا خوردن است از طلوع صبح تا وقت ظهر تا نیم شب و سحر از نیم شب تا طلوع صبح مسئله اگر
 گفت اگر بخورم و بیایانم و یا پوشم بنده من را و چیزی معین از ماکولات و مشروبات و لمبوسات نیت داشت
 تصدیق نکند هر چه بخورد و یا بیایانم و یا پوشم بنده آزاد شود و بقول شافعی سه یا تا تصدیق باشد مسئله اگر
 گفت آن لبست تو یا یاکفت آن اکت لعل او یا یاکفت آن شربت شراب فبندی هر معنی اگر جابه پوشم و یا طعام بخورم
 و یا شرابی یا شام و طعامی معین یا شرابی معین نیت داشت تصدیق نکند مسئله اگر گفت آب در جایی شام
 اگر بدین آب جله خور و حاش شود و اگر آب جله از دست و یا از کوزه و یا از سوراخ و حاش نشود و بقول ابی یوسف
 و محمد بن حاش شود مسئله اگر گفت از آب جله یا شام به هر طریق که بیاید حاش شود مسئله اگر گفت آب که در
 کوزه است اگر امروزی یا شام پنج که من آزاد و کوزه خالیست و یا آب از کوزه ریخته شد بعد از آن روز و روزگاری
 و یا مقید روز نکرد و در آب نبود حاش نشود و اگر در کوزه آب بود ریخته شد حاش نشود و بقول ابی یوسف حاش
 مقید به رنگ شدن روز حاش نشود و در غیر مقید فی الحال حاش شود مسئله گویند خورد که بر آسمان بر آنم امروز
 یا این سنگ زر گردانم و حال حاش نشود و بقول فورح گویند منع نشود مسئله اگر گویند خورد که بازید سخن گویم
 و زید را خواند در حالت که خسته بود و بیدار کرد او را حاش نشود و اگر بیدار کند حاش نشود و بقول صحیح مسئله اگر گفت
 که با وی سخن گویم که باذن او و اذن کرد و معلوم داشت تا سخن گفت حاش نشود و بقول ابی یوسف حاش
 حاش نشود مسئله اگر گفت که بیا با سخن گویم از وقت سوگند شمار کند مسئله گویند خورد که سخن گویم و او
 خواند و یا تسبیح گفت حاش نشود و بر وایتی از علماء ما اگر در غیر نیاز بخواند حاش نشود مسئله اگر گفت یوم اکلم
 فلانا فبندی که یعنی آن روز که با فلان سخن گویم بنده او چنین باشد یعنی بنده وی آزاد باشد بر شب روز او
 شود و اگر امروزی و زود تصدیق کند مسئله اگر گویند خورد و اگر شب با فلان سخن گویند بنده وی چنین باشد
 سوگند بر شب واقع شود مسئله اگر گفت آن بکلت فلانا الا ان یقدم زید یا یگفت حتی یقدم زید یا یگفت الا ان یقدم
 زید یا یگفت حتی یا ذن زید فامره که یعنی اگر با فلان سخن گویم که زید از سفر باز آید یا یگفت تا زید از سفر باز آید
 یا یگفت که زید از ذن کند یا یگفت تا زید از ذن کند پس ن وی چنین باشد و پیش از قدم و اذن زید فلان سخن
 گفت

۴۰
 ۴۱
 ۴۲
 ۴۳
 ۴۴
 ۴۵
 ۴۶
 ۴۷
 ۴۸
 ۴۹
 ۵۰

۴۰
 ۴۱
 ۴۲
 ۴۳
 ۴۴
 ۴۵
 ۴۶
 ۴۷
 ۴۸
 ۴۹
 ۵۰

في الحاضر فلو ان كان
كونه مضافا الى فعلان
كانت الوصفه موصو
كانت الذات بغير
يكن ان يحذف الذا تا فاذا
يحتل لان هذه الاشياء
بعضه في صورة الاشارة
لا تحتل لان الاشارة
يحتل في مقدم الاشارة
فله قوله بغير ابدال

حادث شود اگر پس از قدم یا دن زید سخن گفت حادث نشود و اگر زید بر دسوگند ساقی شود و بقبول ابی یوسف
رح ساقی شود مسئله اگر گفت طعام زید خورم و یا گفت در سرای زید در نیام و یا گفت خانه زید نوشتم و یا
گفت بردار زید سوار شوم و یا گفت باینده زید سخن گویم و اگر بهر یکی درین اشیاء اشاره کرد و از مالک بیرون شد
از این شدن این شرط موجود شد حادث نشود باتفاق و اگر زید این شیء را بعد از سوگند مالکش و این شروط
موجود شد حادث نشود و اگر دسوگند اشارت کرده است بدین شیء و از اشارت نکرده است حادث نشود و بقول
ابی یوسف رحم در مسئله سرای در ملک می باشد حادث نشود مسئله سوگند خورد که باین دست زید و یا باین پیر
نشود و اگر زید زن را بعد از سوگند نکاح کرد و این طاعت باو سخن گفت و اشارت نکرده است حادث نشود و بقول محمد رحم
نشود مسئله اگر گفت با صاحب این طیلسان سخن گویم و بعد از سه طلیسان باو سخن گفت حادث نشود مسئله اگر
گفت الا زمان او حسین و لا یکلم زمانا او حیا یعنی با فلان سخن گویم زمانی و یا هنگامی برش ماه واقع شود مسئله اگر
گفت لا یکلم الله هر و یا گفت لا یکلم دسر و یا گفت لا یکلم امرا و یا گفت لا یکلم العرم محبت و حکم و علوم فی و بقول ابی یوسف
و محمد رحم در لفظ دهر بی الف و لام برش ماه واقع شود مسئله اگر گفت لا یکلم الامراء یا گفت لا یکلم الا کثیره و یا
گفت لا یکلم الشجره و یا گفت لا یکلم النفرین بر ده ماه و بر ده روز و ده سال واقعه شود و بقول ابی یوسف و محمد رحم
در ایام بر یکشته و در شهر بر یکال در سنین تمام عمر واقعه شود و اگر بی الف لام گفت وصیت ندارد باتفاق بر
سیگان و زبر بکان نه و بر بکان سال واقع شود باب الحین فی الطلاق و العتاق اگر زن گفت اگر زن
اری تر الطلاق و فرزند مرده آورد طلاق افتد و اگر نیز که را گفت اگر از تو فرزندی زاید او آزاد باشد و فرزند
زاد بعد که کنیز فرزند زنده زاد شده آزاد شود و بقول ابی یوسف و محمد رحم آزاد نشود مسئله اگر گفت اول بنده که
مالکشم هم آزاد پس کیست مرا مالکش آزاد بشود و اگر بعد از سوگند دو بنده را یکبار مالکشد باید و بنده دیگر را مالک
شد هیچ کدام آزاد نشود مسئله اگر گفت هر بنده یکجا را ند اول مالکشم آزاد است و بعد دو بنده را یکبار مالک
شد بعد از آن کیست مرا مالکش این بند میوم آزاد شود مسئله اگر گفت آخر بنده که مالکشم آزاد بعد بنده را
مالکشم بعد از آن بنده دیگر مالکش بعد مالک بنده آخر آزاد شود اما کسیکه در ملک آمده است و بقول
ابی یوسف و محمد رحم از وقت مرگ آزاد شود اگر از ثلث مال برون آید مسئله اگر گفت هر بنده که بشارت ده
مرافقان چیز آزاد باشند و سه بنده پس یکدیگر بشارت دادند اول بنده بشارت دهنده آزاد شود و اگر

۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱
 ۴۷۲
 ۴۷۳
 ۴۷۴
 ۴۷۵
 ۴۷۶
 ۴۷۷
 ۴۷۸
 ۴۷۹
 ۴۸۰
 ۴۸۱
 ۴۸۲

[illegible][illegible]

السلام لا تضاهى الفضل
شرطه وقوة الفضل
بالعمل من له الفضل سواء
كانت العين موكدة او
لم يكن ذلك اما يكون
امردان آخر من الفضل
كان لا تضاهى العبد
الشرط كما هو موكدة سواء
كان الفضل وقوة العبد او
ليس هو ان لم تضاهى
يتوقف على العمل كما
والسلام على التوسط
فصل من بحث اذا
فصل سواء كان بمره
أمره ان الفضل اذا

عن الفاء الحس صوتا مكلفا
اللام لا تقصص
فحقن ان يكون
يقلون اللام وعادوا
استقار الى غير الفاعل
لم يحل البنية ثم لم يكن
ادخل

بسم الله الرحمن الرحيم

عقد نیکو خان بن سید محمد باطل بنزاد اردن

۱۲ د فغارشه

الفرق بين

مفتی محمد سعید احمد صاحب

في الكوفة

مستوفی از

2027

کرد و یا گفت ان اكلت طعاما كذا و یا گفت ان اكلت كذا طعاما در هر دو صورت حکم برابرست و اگر در مسئله
 كذا فی بایت ان اكلت تو باك دار و تصدیق كند در انچه بر تخفیف نبوده مسئله اگر گفت اگر این بنده را بفروشم
 بخرم ازاد بود و شرط خیار فروخت و یا خرید نیز ازاد شود و همچنین اگر بعت فاسد چیزی خرید و یا فروخت نیز ازاد شود
 و اگر بنده بعت باع بود و اگر بعت مشتری بود ازاد نشود و بعت موقوف نیز ازاد نشود و بعت
 باطل ازاد نشود مسئله اگر گفت این بنده را بفروشم زن من چنین بود و این بنده را ازاد و یا بدو برگردان شود مسئله
 اگر زن شوهر خود را گفت که رسم زن منی کجاست کرده و شوهر گفت کل امرای منی سر زنی که مراست طلاق این
 زن من کند و بنده نیز مطلقه شود و قبول امیوسف هر این زن مطلقه نشود مسئله اگر گفت علی امشی الی بیت لک و الی القبة چه و اگر
 سویی خانه خدای و یا گفت بخت رفتن سویی خانه کعبه چه و یا عمره پیاده لازم شود و اگر سوار و در قبابی بدهد و اگر
 علی الخروج الی بیت الله و یا گفت علی الذهاب الی بیت الله یعنی بخت بیرون آمدن سویی خانه او یا بخت
 رفتن سویی خانه خدا هیچ واجب نشود و همچنین اگر گفت علی امشی الی الحرم و یا گفت علی امشی الی الصغار و المروة یعنی
 رفتن سویی حرم کعبه و یا گفت بخت رفتن سوار صفا و مروه هیچ واجب نشود و بقول امیوسف و محمد هر دو مسئله علی
 امشی الی الحرم چه و یا عمره واجب شود مسئله اگر سوگند خورد اگر اسالمی چه کند بنده وی ازاد و گفت چه کرده ام و ده مرد
 دادند که این مرد اسالمی در کوفه صحیده او دست بنده وی ازاد نشود و بقول محمد رحمه الله علیه ازاد شود مسئله اگر گفت
 لا یصوم و ساحتی بخت صوم اساک کرد حائث شود و اگر گفت لا یصوم صوما و یا گفت لا یصوم یوما باسما
 ساحتی حائث نشود مگر آنکه تمام روز بخت صوم اساک کند آنگاه حائث شود مسئله اگر گفت لا یصلی و قیاما
 و رکوعا و قیاما و رکوعا حائث نشود و بگذاردن یک رکعت حائث شود و اگر گفت لا یصلی صلوة بگذار دن دو رکعت
 حائث شود و یک رکعت حائث نشود مسئله اگر ازاد گفت اگر شسته تو پوشم پس آن چه بود و بنده خرید و زن بخت و ازاد
 جامه پوشید چه شود و بقول ابی یوسف و محمد هر دو وقت سوگند بنده را با یک بوده است چه شود و ازاد نشود مسئله اگر سو
 خورد که بپایه نپوشم و انگشتری زر بویار شته و در دست چه حائث شود و بقول امیوسف هر دو پوشید شسته و ازاد حائث نشود
 مسئله اگر گفت بپایه نپوشم و انگشتری نقره پوشید حائث نشود مسئله سوگند خورد که بر زمین نشیند و بر باط و بازر بپای
 حائث نشود مسئله اگر گفت برین بستر بخرم برین بستر بتری دیگر انداخت و بران خفت حائث نشود مسئله اگر بستر
 جامه انداخت و بستر و بران خفت حائث نشود مسئله اگر گفت برین تخمه نشینم و بر تخمه باط و یا بویار بستر و بران
 حائث نشود و اگر بران تخمه نشیند و بران خفت حائث نشود و بقول امیوسف هر دو اگر بتری دیگر بستر و

[illegible]

[illegible]

در حال پیش از بیرون آمدن از نفاس چه کند و اسد اعلم بالصواب **باب الوطی الذی لا یوجب الحد**
 اگر در مجمل شبهه بود زنا حد واجب نیاید اگر چه کمان حرمت بود چنانچه کنیزک فرزند و یا کنیزک بیعت را و طعی کرد و معتقد
 طلاق کنایات را و طعی کرد مسئله اگر شبهه در فعل بود چنانچه مقدمه ظاهر از حدت و طعی کرد و یا کنیزک در و پدر را و یا کنیز
 مشکوحد را و یا کنیزک مولی را و طعی کرد اگر عالم است بحرمت و طعی حد واجب آید و اگر گمان محل طعی کرده است حد واجب
 نیاید و در مسئله اولی نسب ثابت شود و در مسائل دیگر ثابت نشود مسئله اگر کنیزک بر و پدر و یا عم را و طعی کرد حد
 آید اگر چه بجان محل بود مسئله اگر زنی در سب خود یافت و طعی کرد حد واجب آید مسئله اگر جبین را در سب یافت و طعی
 و گفت که این زن تست را و و طعی کرد حد واجب نیاید و مهر واجب آید مسئله اگر زنی را از محارم نکاح کرد و طعی کرد و یا
 را در غیر فرم و طعی کرد حد واجب نیاید و بقول ابی یوسف و محمد و شافعی رحم در و طعی محارم نکاح اگر عالم است بحرمت
 واجب آید مسئله لم یولدت حد نیاید و بقول ابی یوسف و محمد رحم واجب آید مسئله و طعی چهار پاریه و زنا در و از زنا
 یاد در این حد واجب نیاید و بقول شافعی رحم حد واجب آید مسئله اگر حربی در دایره اسلام با مان در آمد و با و زنا
 کرد در حربی حد واجب نیاید و بقول آخر از ابی یوسف رحم حد واجب آید مسئله زنا صبی و مجنون یا عاقله و یا نه
 حد واجب نیاید و بقول زفر و شافعی رحم دیگر و آیه از ابی یوسف بر زن حد واجب آید مسئله اگر عاقلی با
 بصیبه و یا مجنون زن که در زانی حد واجب آید مسئله اگر زنی را اسب تجارت کرد برای زنا و یا او زن که حد واجب نیاید
 و بقول ابی یوسف و محمد و شافعی رحم حد واجب آید مسئله اگر باکره زن که حد واجب نیاید و بقول زفر رحم حد واجب
 آید مسئله اگر اقرار کرد زنا با زنی معینه وزن گفت که مرا نکاح کرده است و یا زنی اقرار زنا بر فلان مرد کرد و او
 گفت که نکاح کرده ام در سرد و صورت حد واجب نیاید و نزد ابی یوسف و محمد رحمته الله علیهما حد واجب آید
 مسئله اگر کنیزکی زن که در سبشیت او را بفعل زنا حد و قیمت کنیزک واجب آید و بیک قول از ابی یوسف
 علیه حد واجب نیاید مسئله غلیفه نقصا من اموال موافقت و بحد موافقتی **باب الشهادة علی الزنا**
و الوقوع عنهما مسئله اگر گواهی دادند بحدی متشدد که بعد از بیان بانچه بودند از ادای شهادت متعطل نبودند
 حد قذف و بقول شافعی رحمته الله علیه مقبول بود مسئله اگر در دروغ گواهی بحد از بدتی دادند قطع نکنند و ضمان قهر
 در دی لازم آید مسئله اگر گواهی دادند زنا با زنی عاقله زنند و اگر گواهی دادند که از فلان صبی در دیده است قطع
 مسئله اگر گواهی دادند زنا با زنی که گواهی نداشتند از حد زنند و اگر اقرار کرد زنا با زنی
 حد زنند مسئله اگر دو گواهی دادند زنا بر مردی بر سه معینه که آن زن را کرده است بر کنیز و گواهی

در حال پیش از بیرون آمدن از نفاس چه کند و اسد اعلم بالصواب
 اگر در مجمل شبهه بود زنا حد واجب نیاید اگر چه کمان حرمت بود چنانچه کنیزک فرزند و یا کنیزک بیعت را و طعی کرد و معتقد
 طلاق کنایات را و طعی کرد مسئله اگر شبهه در فعل بود چنانچه مقدمه ظاهر از حدت و طعی کرد و یا کنیزک در و پدر را و یا کنیز
 مشکوحد را و یا کنیزک مولی را و طعی کرد اگر عالم است بحرمت و طعی حد واجب آید و اگر گمان محل طعی کرده است حد واجب
 نیاید و در مسئله اولی نسب ثابت شود و در مسائل دیگر ثابت نشود مسئله اگر کنیزک بر و پدر و یا عم را و طعی کرد حد
 آید اگر چه بجان محل بود مسئله اگر زنی در سب خود یافت و طعی کرد حد واجب آید مسئله اگر جبین را در سب یافت و طعی
 و گفت که این زن تست را و و طعی کرد حد واجب نیاید و مهر واجب آید مسئله اگر زنی را از محارم نکاح کرد و طعی کرد و یا
 را در غیر فرم و طعی کرد حد واجب نیاید و بقول ابی یوسف و محمد و شافعی رحم در و طعی محارم نکاح اگر عالم است بحرمت
 واجب آید مسئله لم یولدت حد نیاید و بقول ابی یوسف و محمد رحم واجب آید مسئله و طعی چهار پاریه و زنا در و از زنا
 یاد در این حد واجب نیاید و بقول شافعی رحم حد واجب آید مسئله اگر حربی در دایره اسلام با مان در آمد و با و زنا
 کرد در حربی حد واجب نیاید و بقول آخر از ابی یوسف رحم حد واجب آید مسئله زنا صبی و مجنون یا عاقله و یا نه
 حد واجب نیاید و بقول زفر و شافعی رحم دیگر و آیه از ابی یوسف بر زن حد واجب آید مسئله اگر عاقلی با
 بصیبه و یا مجنون زن که در زانی حد واجب آید مسئله اگر زنی را اسب تجارت کرد برای زنا و یا او زن که حد واجب نیاید
 و بقول ابی یوسف و محمد و شافعی رحم حد واجب آید مسئله اگر باکره زن که حد واجب نیاید و بقول زفر رحم حد واجب
 آید مسئله اگر اقرار کرد زنا با زنی معینه وزن گفت که مرا نکاح کرده است و یا زنی اقرار زنا بر فلان مرد کرد و او
 گفت که نکاح کرده ام در سرد و صورت حد واجب نیاید و نزد ابی یوسف و محمد رحمته الله علیهما حد واجب آید
 مسئله اگر کنیزکی زن که در سبشیت او را بفعل زنا حد و قیمت کنیزک واجب آید و بیک قول از ابی یوسف
 علیه حد واجب نیاید مسئله غلیفه نقصا من اموال موافقت و بحد موافقتی **باب الشهادة علی الزنا**
و الوقوع عنهما مسئله اگر گواهی دادند بحدی متشدد که بعد از بیان بانچه بودند از ادای شهادت متعطل نبودند
 حد قذف و بقول شافعی رحمته الله علیه مقبول بود مسئله اگر در دروغ گواهی بحد از بدتی دادند قطع نکنند و ضمان قهر
 در دی لازم آید مسئله اگر گواهی دادند زنا با زنی عاقله زنند و اگر گواهی دادند که از فلان صبی در دیده است قطع
 مسئله اگر گواهی دادند زنا با زنی که گواهی نداشتند از حد زنند و اگر اقرار کرد زنا با زنی
 حد زنند مسئله اگر دو گواهی دادند زنا بر مردی بر سه معینه که آن زن را کرده است بر کنیز و گواهی

این ملک ۳۰ روز
 بختیاری و بختی
 لان فیما بینا و فیما
 بر دو صد و سی و نه
 از نه صد و سی و نه
 ۴۰ روز از نه صد و سی و نه
 و لا یقتل ۱۲ در فخر
 واحد و بنا علی کلان
 بنا و از ذکر و او در
 دو گاه کذب و او در
 ۳۰ روز

گواهی دادند که این طایفه بوده است بر دو صورت حد واجب نماید و بقول ابی یوسف و محمد رحمۃ اللہ علیہما بر
 حد واجب مسئله اگر دو گواه گواهی دادند که زید با فلان زن زنا کرده است در کوچه و دو گواه گواهی دادند که
 زید با فلان زن زنا کرده است در بصره بر دو صورت حد واجب نماید و بقول زفر رحمۃ اللہ علیہ بر گواهی و واجب
 مسئله اگر چهار گواه گواهی دادند که زید با فلان زن زنا کرده است بوقت طلوع شمس در فلان محله و چهار گواه گواهی دادند
 که زید با آن زن بوقت طلوع آفتاب در آن روز در محله دیگر آن زن زنا کرده است از نه صد و سی و نه مسئله اگر دو
 گواهی دادند که زید با فلان در فلان کوچه زنا کرده است و دو گواهی دادند که زید با آن زن زنا کرده است در آن زن بر دو صورت حد
 واجب آید مسئله اگر چهار گواه گواهی دادند که زید با آن زن زنا کرده است در آن زن بر دو صورت حد واجب آید و یا گواهی فاسق اند از نه صد و سی و نه مسئله
 شد مسئله اگر چهار گواه گواهی دادند که زید با آن زن زنا کرده است و اگر گواهی دادند که زید با آن زن زنا کرده است مسئله اگر چهار
 گواه نایب و یا محدود و قذف یا سه کس ناکو است در آن زن گواهی بان حد قذف واجب آید و مشهود علیه را
 حد زنند و اگر چهار گواه زنا گواهی دادند و حد قامت شد بعد از آن زن بان بنده و یا محدود و قذف ظاهر شد بر گواهی بان
 حد قذف واجب آید و ارش ضرب او بر بود بر گواهی بان واجب آید در بیت المال اگر در مسئله رحم کردند در
 در بیت المال واجب آید و بقول ابی یوسف و محمد رحمۃ اللہ علیہما در بیت المال واجب آید مسئله اگر بعد از رحم
 یکی از چهار گواه رجوع کرد در راجع حد قذف واجب آید و بیع دیت ضامن شود و بقول زفر رحمۃ اللہ علیہما در
 شافعی کشتن واجب آید مال و اگر پیش از رحم یک گواه رجوع کرد گواهی بان بعد از حد قذف زنند و از مشهود علیه حد
 شود و بقول محمد و زفر رحمۃ اللہ علیہما در راجع را و اگر پیش از رحم یک گواه رجوع کرد همه گواهی بان بعد از حد قذف زنند و بقول زفر
 بر که رجوع کرد هنوز از حد زنند مسئله اگر یک گواه گواهی دادند که زید با آن زن زنا کرده است و اگر در راجع رجوع واجب آید و اگر در مشهود
 کرد بر دو حد قذف واجب آید و بیع دیت را بر دو ضامن شود مسئله اگر گواهی بان بعد از رحم و بعد از تزکیه محرم
 بنده ظاهر شد نزد یکی دیت مرجوم را ضامن شود یعنی اگر از تزکیه محرم کند و بقول ابی یوسف و محمد رحمۃ اللہ علیہما در
 در بیت المال واجب آید مسئله اگر چهار گواه گواهی دادند که زید با آن زن زنا کرده است و قاضی رحم فرمود و مرد او را کشت بعد از
 رحم شود بنده پیدا شد بر قاتل دیت مقتول را بی واجب آید و اگر بعد از رحم شود بنده پیدا شد و دیت مرجوم
 در بیت المال بود مسئله اگر شود زنا گفته که بقصد نظر کرده ایم در محمل زنا هر دوزانی گواهی سمیع بود مسئله اگر شود
 علیه احسان بکنند و دیگر دوزن با حسان گواهی دادند و یا زانی را زانی است که از وی زن زنا آورد و اگر در
 گفته و بقول زفر و شافعی رحم گواهی زنا در احسان شوند با بیت الشرب اگر مردی غم خورد و گرفتار

این ملک ۳۰ روز
 بختیاری و بختی
 لان فیما بینا و فیما
 بر دو صد و سی و نه
 از نه صد و سی و نه
 ۴۰ روز از نه صد و سی و نه
 و لا یقتل ۱۲ در فخر
 واحد و بنا علی کلان
 بنا و از ذکر و او در
 دو گاه کذب و او در
 ۳۰ روز

۹۴
 این ملک ۳۰ روز
 بختیاری و بختی
 لان فیما بینا و فیما
 بر دو صد و سی و نه
 از نه صد و سی و نه
 ۴۰ روز از نه صد و سی و نه
 و لا یقتل ۱۲ در فخر
 واحد و بنا علی کلان
 بنا و از ذکر و او در
 دو گاه کذب و او در
 ۳۰ روز

بوی خمر موجود است و یا بخوردن نپذیرد شد و دو گواه گواهی دادند که شرب خمر و یا نپذیرد با اختیار بود

ست یا یکبار اقرار کرد و حد زنند از زوال است و بقول ابی یوسف هر در بار اقرار شرط است
مسئله اگر اقرار کرد بعد از رفتن بوی و یا گواهی دادند حد زنند و بقول محمد رحم حد زنند و انما
مسافت بوی سکر زایل شد باتفاق بزنند مسئله اگر شخصی را بوی خمر موجود شد و یا خمر را قی کرد
یا اقرار شرب خمر کرد بعد از آن پیش از حد یا در میان حد رجوع کرد یا بسته که عقل و نبی این شد
ست اقرار شرب خمر کرد درین سال حد زنند مسئله که بروی حد واحد که عقل و نبی این شد
شود و بقول ابی یوسف و محمد رحم اگر بیهوده گوید و سخن او مختلط بود حد بسته واجب شود
مسئله حد بسته و شرب خمر شتابنا و تازیانه است و بقول شافعی رحم چهل تازیانه مسئله اگر
قطره خمر خورد حد واجب مسئله حدستی و شرب خمر مرند را جمل تازیانه بزنند مسئله حد
بر اندام برانگنده زنند یا نه حد زنا یا حد القذف حد تازیانه است بدو گواه و
یا یک اقرار ثابت شود چنانچه حدسته بنده را جمل تازیانه مسئله اگر مردی محسن یا زانی محسن
را قذف کرد و زنا و مقذوف طلب کرد حد زنند برانگنده براندام یا جامه مگر که پوسین و لباس دور
مسئله احصان مقذوف است که عاقل و بالغ و حره و مسلمان او عقیقت از فعل زنا بود مسئله اگر
گفت است لا بیک یعنی نیتی تو پدر خود را و مادر او محصنت حد زنند مسئله اگر خشم گفت که تو پسر
زیدنی و او را پسر زید میخوانند حد زنند اگر خشم نمود حد زنند مسئله اگر نفی نسب جد کرد یعنی گفت تو پسر زید
و زید مرا و احد شود حد زنند مسئله اگر عربی را گفت و یا یطبی و یا گفت یا ابن السمار و یا نسب تعم و یا
نجال و یا بنوی مادر کرد حد زنند مسئله اگر شخصی را گفت ای پسر زانیه و مادر مقذوف مرده او
بود پسر آن و یا پسر پسر آن زن و یا پدر او طلب کرد حد زنند مسئله اگر پدر پسر خود را قذف کرد و یا پسر بنده
را قذف مادر کرد و یا زنده حره و مسلمان است و ایشان طلب کرد حد زنند مسئله بر مقذوف حد باطل
و بقول شافعی رحم باطل شود مسئله اگر اقرار بقذف کرد و رجوع کرد و یا قاذف را مقذوف محض کرد حد باطل شود
بقول ابو یوسف و شافعی رحم باطل شود مسئله اگر گفت زانیه فی الجمل قمر او برانگنده دارد حد واجب و بقول
واجب مسئله اگر مردی گفت ای انی و او گفت بلکه توئی بر سر دو حد واجب مسئله اگر زن خود را گفت
زانیه و او گفت بلکه توئی بر زن واجب و انما واجب مسئله اگر زن گفت یا زنی که تو زنا کرده ام حد واجب

بوی خمر موجود است و یا بخوردن نپذیرد شد و دو گواه گواهی دادند که شرب خمر و یا نپذیرد با اختیار بود
مسئله اگر اقرار کرد بعد از رفتن بوی و یا گواهی دادند حد زنند و بقول محمد رحم حد زنند و انما
مسافت بوی سکر زایل شد باتفاق بزنند مسئله اگر شخصی را بوی خمر موجود شد و یا خمر را قی کرد
یا اقرار شرب خمر کرد بعد از آن پیش از حد یا در میان حد رجوع کرد یا بسته که عقل و نبی این شد
ست اقرار شرب خمر کرد درین سال حد زنند مسئله که بروی حد واحد که عقل و نبی این شد
شود و بقول ابی یوسف و محمد رحم اگر بیهوده گوید و سخن او مختلط بود حد بسته واجب شود
مسئله حد بسته و شرب خمر شتابنا و تازیانه است و بقول شافعی رحم چهل تازیانه مسئله اگر
قطره خمر خورد حد واجب مسئله حدستی و شرب خمر مرند را جمل تازیانه بزنند مسئله حد
بر اندام برانگنده زنند یا نه حد زنا یا حد القذف حد تازیانه است بدو گواه و
یا یک اقرار ثابت شود چنانچه حدسته بنده را جمل تازیانه مسئله اگر مردی محسن یا زانی محسن
را قذف کرد و زنا و مقذوف طلب کرد حد زنند برانگنده براندام یا جامه مگر که پوسین و لباس دور
مسئله احصان مقذوف است که عاقل و بالغ و حره و مسلمان او عقیقت از فعل زنا بود مسئله اگر
گفت است لا بیک یعنی نیتی تو پدر خود را و مادر او محصنت حد زنند مسئله اگر خشم گفت که تو پسر
زیدنی و او را پسر زید میخوانند حد زنند اگر خشم نمود حد زنند مسئله اگر نفی نسب جد کرد یعنی گفت تو پسر زید
و زید مرا و احد شود حد زنند مسئله اگر عربی را گفت و یا یطبی و یا گفت یا ابن السمار و یا نسب تعم و یا
نجال و یا بنوی مادر کرد حد زنند مسئله اگر شخصی را گفت ای پسر زانیه و مادر مقذوف مرده او
بود پسر آن و یا پسر پسر آن زن و یا پدر او طلب کرد حد زنند مسئله اگر پدر پسر خود را قذف کرد و یا پسر بنده
را قذف مادر کرد و یا زنده حره و مسلمان است و ایشان طلب کرد حد زنند مسئله بر مقذوف حد باطل
و بقول شافعی رحم باطل شود مسئله اگر اقرار بقذف کرد و رجوع کرد و یا قاذف را مقذوف محض کرد حد باطل شود
بقول ابو یوسف و شافعی رحم باطل شود مسئله اگر گفت زانیه فی الجمل قمر او برانگنده دارد حد واجب و بقول
واجب مسئله اگر مردی گفت ای انی و او گفت بلکه توئی بر سر دو حد واجب مسئله اگر زن خود را گفت
زانیه و او گفت بلکه توئی بر زن واجب و انما واجب مسئله اگر زن گفت یا زنی که تو زنا کرده ام حد واجب

بوی خمر موجود است و یا بخوردن نپذیرد شد و دو گواه گواهی دادند که شرب خمر و یا نپذیرد با اختیار بود
مسئله اگر اقرار کرد بعد از رفتن بوی و یا گواهی دادند حد زنند و بقول محمد رحم حد زنند و انما
مسافت بوی سکر زایل شد باتفاق بزنند مسئله اگر شخصی را بوی خمر موجود شد و یا خمر را قی کرد
یا اقرار شرب خمر کرد بعد از آن پیش از حد یا در میان حد رجوع کرد یا بسته که عقل و نبی این شد
ست اقرار شرب خمر کرد درین سال حد زنند مسئله که بروی حد واحد که عقل و نبی این شد
شود و بقول ابی یوسف و محمد رحم اگر بیهوده گوید و سخن او مختلط بود حد بسته واجب شود
مسئله حد بسته و شرب خمر شتابنا و تازیانه است و بقول شافعی رحم چهل تازیانه مسئله اگر
قطره خمر خورد حد واجب مسئله حدستی و شرب خمر مرند را جمل تازیانه بزنند مسئله حد
بر اندام برانگنده زنند یا نه حد زنا یا حد القذف حد تازیانه است بدو گواه و
یا یک اقرار ثابت شود چنانچه حدسته بنده را جمل تازیانه مسئله اگر مردی محسن یا زانی محسن
را قذف کرد و زنا و مقذوف طلب کرد حد زنند برانگنده براندام یا جامه مگر که پوسین و لباس دور
مسئله احصان مقذوف است که عاقل و بالغ و حره و مسلمان او عقیقت از فعل زنا بود مسئله اگر
گفت است لا بیک یعنی نیتی تو پدر خود را و مادر او محصنت حد زنند مسئله اگر خشم گفت که تو پسر
زیدنی و او را پسر زید میخوانند حد زنند اگر خشم نمود حد زنند مسئله اگر نفی نسب جد کرد یعنی گفت تو پسر زید
و زید مرا و احد شود حد زنند مسئله اگر عربی را گفت و یا یطبی و یا گفت یا ابن السمار و یا نسب تعم و یا
نجال و یا بنوی مادر کرد حد زنند مسئله اگر شخصی را گفت ای پسر زانیه و مادر مقذوف مرده او
بود پسر آن و یا پسر پسر آن زن و یا پدر او طلب کرد حد زنند مسئله اگر پدر پسر خود را قذف کرد و یا پسر بنده
را قذف مادر کرد و یا زنده حره و مسلمان است و ایشان طلب کرد حد زنند مسئله بر مقذوف حد باطل
و بقول شافعی رحم باطل شود مسئله اگر اقرار بقذف کرد و رجوع کرد و یا قاذف را مقذوف محض کرد حد باطل شود
بقول ابو یوسف و شافعی رحم باطل شود مسئله اگر گفت زانیه فی الجمل قمر او برانگنده دارد حد واجب و بقول
واجب مسئله اگر مردی گفت ای انی و او گفت بلکه توئی بر سر دو حد واجب مسئله اگر زن خود را گفت
زانیه و او گفت بلکه توئی بر زن واجب و انما واجب مسئله اگر زن گفت یا زنی که تو زنا کرده ام حد واجب

التشريح بالحق ليدل
وعن أبي يوسف ان
بالعلم و قد يكون
التميز ما ليس قد يكون
دون الحدود قد يكون
قد تميزت ما دأب
خلاصا ١٢٨ و قد أورد
كلها من دني لا غير
نحو ابي بنوت
في حدود ابر

[illegible]

و ان الخطه ... و ان الخطه ... و ان الخطه ...

سر سنجی کالامی دزدید و مالک کالامی نزدیکی بود قطع کنند مسئله اگر همان از خانه که در آن خانه همان طلبیده آمد کالامی دزدید قطع نکنند مسئله اگر دزد در سر آمد و کالامی دزدید و از سر سنجی سرزد قطع نکنند و اگر از حجره بیرون آورد و صاحب سراجی قطع کنند مسئله اگر از اهل حجره را غارت کرد و از آن حجره کالامی دزدید قطع کنند مسئله اگر دزد خانه را سوراخ کرد و در آمد و کالامی در کوچه انداخت بعد بیرون برآمد و آن کالار بستند و یا دزد کالامی بر خر بار کرد و براند و خر را بیرون آورد و دزد در و صورت قطع کند و بقول زفر رحم در مسئله اول قطع کنند مسئله اگر دزد در خانه سوراخ کرد و در آمد و کالامی گرفت و بزد و دیگر بیرون خانه نشت او را داد و هر دو را قطع نکنند و بقول ابیوسف رحم اگر دزد در و نونی دست بیرون آورد و کالار بند در بیرون داد و در و نونی را قطع کنند و اگر دزد در و نونی دست بیرون کرد از دست دزد در و نونی کالامی بستند هر دو را قطع کنند مسئله اگر دزد خانه سوراخ کرده دست بیرون کرد و کالامی بیرون آورد قطع نکنند و بقول ابیوسف رحم کنند مسئله اگر از آسین گزیده بود اند و شخصی از بیرون برید قطع نکنند و بقول ابی یوسف رحم قطع نکنند مسئله اگر از قطار شتر یا یا باری نزدی قطع کنند مسئله اگر بار را پاره کرد و از دست او یا جوالی با ستاع دزدید و صاحب جوال نزدیک جوال بود و یا بر جوال خفته بود قطع کنند مسئله اگر دست در صندوق و یا در جیب و یا در آستین کسی آورد و مال کشید قطع کنند فصل فی کیفیت القطع و اشیائه دست راست دزدان بند و دست قطع کرده بر میان کنند و اگر با دوقم دزدی کند بای چپ بزنند و اگر سوم بار دزدی کرد و چپ نداشت تا توبه نکنند و قطع نکنند و بقول شافعی رحم بار سوم دست چپ بزنند و بار چهارم بار راست بزنند مسئله اگر از انگشت دست چپ دیش از دزد بریده شده و یا شل است و یا دو انگشت جز از انگشت بریده است و یا شل اند و یا بار راست او بریده شده است درین سائل قطع نکنند مسئله اگر مامور قطع دست راست چپ بریده ضامن نشود و بقول ابیوسف رحم و محمد رحم در عدا ضامن شود و بقول زفر رحم و خطا و عدا نیز ضامن شد مسئله طلب قطع از ضامن مال شرط قطع نیست مسئله اگر کالار از مودع یا از صاحب یا از صاحب با دزد دید مطالبه ایشان قطع کند و اگر دزد مالک طلب قطع کرد و نیز قطع کند و بقول زفر رحم و شافعی نکتند مگر بطلب مالک مسئله اگر کالاسی از دزد بعد از قطع دیگر دزدید و دزد دوم را قطع نکنند اگر چه مالک و یا سارق اول طلب

و ان الخطه ... و ان الخطه ... و ان الخطه ...

و ان الخطه ... و ان الخطه ... و ان الخطه ...

قطع کنند مسئله اگر کالای دزدیده پیش از خصوصیت بکشد رد کرد و یا بعد از حکم قطع دزد مالک شود و یا
 دزد دعوی ملکیت کرد و بعد از ثبوت سرقة و یا قیمت مسروق کم از نصاب درین سائل قطع نکنند
 و بقول ابویوسف در صورت رد مالک پیش از حکم قطع کند و بقول زفر و شافعی رحم و برواتی از ابویوسف
 رحم در صورت مالک شدن سارق قطع کند و در مسئله نقصان قیمت از نصاب بقول زفر و شافعی رحم
 و برواتی از محمد رحم قطع کنند مسئله اگر دزد در دزدی اقوار کرد و یکی گفت که این مسروق را
 نیست سر دوز را قطع نکنند مسئله اگر دزد مسروق کرد و یکی غایب شد و بر حاضر بنیة اقامت کرد
 بر حاضر قطع نیست مسئله اگر بنده همجو را با ذون اقوار کرد و دزدی ده درم معین قطع کنند و آن ده درم
 مالک مال دهند و بقول ابی یوسف رحم اگر مالک تکذیب کرد درم مالک شده دهند و قطع کنند و بقول
 محمد رحم قطع نکنند و ده درم مالک غلام دهند مسئله اگر دزد مال را مالک کرد و قطع کرد و ضمان لازم نیاید
 و بقول شافعی رحم لازم شود مسئله اگر قطع کرد و دزد و کالای مسروق بر و موجود است مالک رد کنند
 مسئله اگر از جاعتی در دید یا بار بار سرقة کرد و برای بعض قطع کرد و از همه دزدیها قطع واقع نشود و
 برای سبکس ضامن نشود و بقول ابیوسف و محمد رحم برای همه ضامن شود مگر برای سرقة که بدعوی
 آن قطع کرد و مسئله اگر دزدی در سرای درآمد و حاسه دزدیده و دواپاره کرد و بعد از آن بیرون آمد
 بیرون آورد و قیمت آن ده درم نقره است قطع کنند و برواتی از ابی یوسف رحم قطع کنند
 مسئله اگر گوسفندی در دید و دزدی کرد و بعد بیرون آورد و قطع کنند مسئله اگر زردی
 نقره دزدید و در اهرم و دنانیر ساخت قطع کنند و در اهرم و دنانیر مالک دهند و بقول ابیوسف
 و محمد رحم قطع نکنند مسئله اگر جامه دزدید و رنگ سرخ کرد و قطع کرد و رنگ نداشتند و ضمان
 نشود و بقول محمد رحم جامه مالک رد کنند و از مالک قیمت آنچه در رنگ زیاده شده است
 بستانند و اگر رنگ سیاه کرد مالک رد کند و نزد یک ابی یوسف رحم قول اول و دوم
 برابر است نه تاوان ستانند و نه نقصان طلبند **باب الطریق** اگر جاعتی قصد قطع
 کرد و پیش از قطع طریق گرفتار شد نه حبس کنند تا توبه کنند و اگر مالی معصوم بستانند
 دست راست و پای چپ ببرند و اگر کسی را بستانند و مال نه بستانند بحکم حد بستانند
 با گرچه اولیا مقتول عفو کنند و بقول شافعی رحم بحکم قصاص

قطع کنند مسئله اگر کالای دزدیده پیش از خصوصیت بکشد رد کرد و یا بعد از حکم قطع دزد مالک شود و یا
 دزد دعوی ملکیت کرد و بعد از ثبوت سرقة و یا قیمت مسروق کم از نصاب درین سائل قطع نکنند
 و بقول ابویوسف در صورت رد مالک پیش از حکم قطع کند و بقول زفر و شافعی رحم و برواتی از ابویوسف
 رحم در صورت مالک شدن سارق قطع کند و در مسئله نقصان قیمت از نصاب بقول زفر و شافعی رحم
 و برواتی از محمد رحم قطع کنند مسئله اگر دزد در دزدی اقوار کرد و یکی گفت که این مسروق را
 نیست سر دوز را قطع نکنند مسئله اگر دزد مسروق کرد و یکی غایب شد و بر حاضر بنیة اقامت کرد
 بر حاضر قطع نیست مسئله اگر بنده همجو را با ذون اقوار کرد و دزدی ده درم معین قطع کنند و آن ده درم
 مالک مال دهند و بقول ابی یوسف رحم اگر مالک تکذیب کرد درم مالک شده دهند و قطع کنند و بقول
 محمد رحم قطع نکنند و ده درم مالک غلام دهند مسئله اگر دزد مال را مالک کرد و قطع کرد و ضمان لازم نیاید
 و بقول شافعی رحم لازم شود مسئله اگر قطع کرد و دزد و کالای مسروق بر و موجود است مالک رد کنند
 مسئله اگر از جاعتی در دید یا بار بار سرقة کرد و برای بعض قطع کرد و از همه دزدیها قطع واقع نشود و
 برای سبکس ضامن نشود و بقول ابیوسف و محمد رحم برای همه ضامن شود مگر برای سرقة که بدعوی
 آن قطع کرد و مسئله اگر دزدی در سرای درآمد و حاسه دزدیده و دواپاره کرد و بعد از آن بیرون آمد
 بیرون آورد و قیمت آن ده درم نقره است قطع کنند و برواتی از ابی یوسف رحم قطع کنند
 مسئله اگر گوسفندی در دید و دزدی کرد و بعد بیرون آورد و قطع کنند مسئله اگر زردی
 نقره دزدید و در اهرم و دنانیر ساخت قطع کنند و در اهرم و دنانیر مالک دهند و بقول ابیوسف
 و محمد رحم قطع نکنند مسئله اگر جامه دزدید و رنگ سرخ کرد و قطع کرد و رنگ نداشتند و ضمان
 نشود و بقول محمد رحم جامه مالک رد کنند و از مالک قیمت آنچه در رنگ زیاده شده است
 بستانند و اگر رنگ سیاه کرد مالک رد کند و نزد یک ابی یوسف رحم قول اول و دوم
 برابر است نه تاوان ستانند و نه نقصان طلبند **باب الطریق** اگر جاعتی قصد قطع
 کرد و پیش از قطع طریق گرفتار شد نه حبس کنند تا توبه کنند و اگر مالی معصوم بستانند
 دست راست و پای چپ ببرند و اگر کسی را بستانند و مال نه بستانند بحکم حد بستانند
 با گرچه اولیا مقتول عفو کنند و بقول شافعی رحم بحکم قصاص

[illegible]

عمر بن الخطاب رضي الله عنه

اطراف الحكومت
انها تفتت

عقود و اسرار کی صورت

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

۱۰۴

دفعی ای است

مفتی محمد رفیع الدین

الحسين بن محمد بن فضال

بالحسن والجمال

الحمد لله رب العالمين

عنه وخلفاءه
فيل الدين الخ
مخلف

و یقول شافعی رحم هر که بعد از استقرار بنیت مرد نصیب او میراث شود مسئله جایز است که
 انقطاع کرده در دار حرب از غنیمت بعلت مرکب بخورد یا طعام لبوختن بنیم و بکار بستن سلاح و جرب
 کردن روغن بی قیمت فلان فروختن هیچ چیز از غنیمت جایز نبود پس از قیمت و بعد از بیرون آوردن
 غنیمت از دار حرب انقطاع جایز نبود و آنچه از غنیمت بعد از انقطاع فاضل مانده بکند غنیمت مسئله اگر
 حربی در دار حرب بکشد او را و فرزند او خورد او را نکند و برده نکند و آنیکه در قبض است او با او
 او نزد یک کسان و یا دومی بود غنیمت نکند فلان فرزند او کبار و زن و و حلال زن و عتق او و نیده او
 که جنگ کند غنیمت نشود و بقول محمد شافعی رحم عتقار بکشد در دار حرب نیز غنیمت نشود و بقول
 رحم حل آن او غنیمت نشود و فضل فی الغنیمه پیاده را یک سهم دهند و سوار را دو سهم دهند اگر چه
 دو اسب دارد و بقول ابی یوسف و محمد و شافعی رحم سوار را سه سهم است مسئله سوار از نصیب اسب
 دهند اگر چه اسبان بسیار دارد و بقول ابی یوسف و محمد نصیب دو اسب مسئله اسبی بی و محمی دور
 برابر است و شتر و استر را سهم دهند مسئله اگر سوار در دار حرب آمد بعد از آنکه سهم سوار بود و اگر پیاده در
 دار حرب در آمد بعد از سهم سوار یا بقول شافعی رحم اگر بعد از مردن اسب کارزار پیاده کرده سهم پیاده در
 مسئله اگر زن یا کودک یا بنده یا دومی جنگ کردند سهم نامند ب فلان اندکی که امام صلوات علیه
 ایشان را بد مسئله چون امام حسن از غنیمت جدا کرد سهم کند یک سهم بنیازد یک سهم ساکنین
 و یک سهم اسب را بد و درین سه سهام درویشان و خویشان و ندان پیغمبر صلعم یعنی ششم و سیم و چهارم
 و غیر آن داخل اند و درویشان و خویشان و ندان پیغمبر صلعم بر بنیان و ساکنین و اسب و درویشان
 خویشان و ندان پیغمبر صلعم را در غنیمت حق نیست و بقول شافعی رحم از بنیان پیغمبر صلعم را شش از غنیمت
 دهند و توانگر و درویشان ایشان را برابر است و زرا و حصه دهند و مرد و در و حصه و خبری ششم و بنی عبدالمطلب
 و از بنیان دیگر باندند مسئله فکرة ایتحالی در قرآن برای تبرک است و سهم پیغمبر صلعم فضل و ساقطند
 چنانچه صفی نقل او ساقط شده است و صفی چیزی بود که پیغمبر صلعم در غنیمت برای خود از غنیمت برگزید
 چون ذره یا تنغ و یا جاریه و بقول شافعی رحم سهم پیغمبر صلعم غنیمت دهند مسئله اگر جاسی غنیمت
 و سگ و بی اذن امام در دار حرب در آمدند و چیزی آورد و بخشند و اگر یکی و یا دو مرد در دار حرب
 امام در آمدند و چیزی بیاورد و بخشند مسئله جایز است که امام در حالت قتال لشکر را قهرص

معدود و معدوم کی ساری مخلوق کو اپنے کمال کی طرف بلانے کی کلفت و محنت کی طرف اشارہ ہے۔

[illegible]

تفصیل بر قتل و گدازید که حربی را کشد جاسه و سلاح و نیزه و مرکب او و مال او که بروی باشد و یا دبا و
باش قاتل را بود و بزرگ را گوید که ربعی از غنیمه بعد از خمس شما را بقیه کند و در مسئله بعد از حرا از غنیمه
بدر اسلام تغفیل روا نمود مگر از خمس اگر اتمام تغفیل جاسه و سلاح مقتول نکرد مال او خسیمت بود و بقول
رج قاتل را بود باب استیلا اگر کفار اگر ترک بر روم غالب و روم را برده کردند و مال ایشان
ستند مالک شوند و اگر مسلمانان بر ترک غالب شوند و از ایشان اموال بدست مسلمانان افتاد
مسلمانان نیز مالک شوند و اگر ترک بر مسلمانان غالب شدند و اموال مسلمانان در خود بدست مالک شوند
و بقول شافعی هر مالک نشاند و باز چون مسلمانی بر ترک غالب شوند هر مسلمانی که ملک خود یا بدش از غنیمت
بی عوض تانند و اگر بعد از غنیمت یا بدش تانند و اگر باز رگانی در دار حرب رفت و کالا اسلامی که کفار را در
برده اند بخیرید و در اسلام آورد مالک قدیم مخیر است به یا یکبار باز رگان خریده است بتانند و یا ترک گیرد و اگر
از دار اسلام اسیر کفار شد و باز رگان مسلمانان در حرب خرید و بدر اسلام آورد و شخصی چشم بند کشید و یا از
مالک قدیم مخیر است تمام به یا بتانند و یا ترک آورد و تانند که از غنیمت نقصان کند مسئله اگر بنده مسلمان اسیر کفار شد و یا
مسلمانان در حرب هزار درم خریده در دار اسلام آورد و این بنده بار دوم اسیر کفار شد تا جرد و اگر در حرب
درم خرید و در دار اسلام آورد مالک قدیم تانند که از غنیمت دوم بدان به یا که خریده است بتانند و مشتری دوم
اول تانند که از مشتری دوم بدان که خریده است بتانند بعد مالک قدیم اگر خواهد بدو هزار درم بتانند مسئله اگر
کفار از دار اسلام آزاد را بدو یا یک کاتب یا ام ولد را در حرب بردند مالک نشوند و اگر مسلمانان از دار حرب آزاد
حربی را و یا بدو یا یک کاتب یا ام ولد خود را در دار اسلام بردند مالک نشوند مسئله اگر مشتری از دار اسلام در دار حرب
رفت و اهل حرب گرفتند مالک نشوند و اگر بنده مسلمانی از دار حرب بخیه در دار حرب رفت و حریان گرفتند مالک
نشوند و بقول ابو یوسف و محمد هر مالک نشاند مسئله اگر بنده مسلمانی با اسب متاع گزیده در دار حرب رفت
و گرفتار حریان شد و مردی بنده را با اسب متاع خرید و بدر اسلام آورد و مالک قدیم بنده را مجانی بی عوض
و اسب متاع را به به که خریده است بتانند و بقول ابی یوسف و محمد هر بنده را نیز به یا بتانند مسئله اگر حری
در دار اسلام بآنان نماند و بنده مسلمان خرید و در دار حرب آزاد شود و بقول ابی یوسف و محمد هر آزاد
مسلمان اگر بنده خود را در دار حرب مسلمان شد و بدر اسلام آمد و مسلمانان در حرب غنیمت شد و در صورت آزاد
باب استیلا من اگر مسلمانی تجارت در دار حرب با مان رفت روا نمود که با اموال و دار اهل حرب

۱۰۵
 ملک الملک
 الامام فاضل
 فیض الملک
 ابن ملک
 قور بندہ را
 قبا سید
 شامہ ایام
 با ملکون العبد
 الامام
 قور بندہ را
 جبار

[illegible]

از نمای بیت المال ۱۲ حصه و مایه نعت گماند از خزان که در دوا
 و الا هم آن زمین و الا هم آن زمین

مسئله کوه زن منده و کتاب و جای مانده و دست پرست عربی و مرتد و انبیا و در ویشی که کس کند
 و راهی که با مردمان اعتدلا ط کند جزیه وضع نکند و بقول شافعی از فقیر که کس کند جزیه ستانند و بقول
 و شافعی هر دو رواست محمد از ابی حنیفه رحم اگر اسب قادر است بر کس جزیه بر و وضع کند مسئله اگر زن
 دو ساله جزیه جمع کنند داخل کنند و یک ساله ستانند و قبول ابی یوسف محمد هر دو داخل نکند و دو ساله ستانند مسئله
 اگر زنی در آخر سال مسلمان شود و یا بر جزیه ساقط شود مسئله جایز نیست تو را آوردن کنیه و بانگشت در اسلام
 و اگر کنیه قدیم خراب شد بنا کنند جایز بود مسئله اهل ذمی را بفرمایند تا تائید کنند از مسلمانان
 در لباس و مرکب و زینت پس نمی براسد سوار شود و سلاح بپارند و دوزنار سینه را بپوشانند
 کند و چون سوار شود زین را مثل بالان بند مسئله اگر ذمی از ادای جزیه امتناع آورد و یا با ذمی مسئله
 کرد یا مسلمان را بکشت و یا پیغمبر علیه اسلام را دشنام زد و عداوت نکند و بقول شافعی روح بدشنام
 پیغمبر علیه اسلام عیب شکند مسئله عهد ذمی شکند مگر بر سیدان در دار حرب و یا آنکه ذمیان
 موثقی که غالب شوند برای جنگ بدین سبب بنزد آمدند مسئله از مرد تعلیمی از زن تعلیمی که با
 باشند دو چند زکوة است مانند جایز باشد و بقول شافعی روح و زفورم از تعلیه جزیه است مانند مسئله
 تعلیمی همچو مولی قرشی است یعنی بر مولی تعلیه جزیه و خراج زمین وضع نکند و بقول زفورم از
 مولی تعلیه دو چند زکوة است مانند مسئله آنچه امام جمع کند از خراج و مال تعلیمی و بدیه اهل
 حرب و آنچه از اهل حرب جنگ حاصل شد در مصالح مسلمانان صرف کنند چنانچه لمبتن بر حد و بر
 آوردن اهل و کفایت قضاة و نفقه اعمال و کفایت علماء و غزاة و فرزندان ایشان هر که در نیمه سال از ایشان
 فوت شد از این عطا محروم شود مابقی تمدین بر مرتد عرض اسلام و کشف شبهه او کنند و سه روز بکشد
 و اگر اسلام آورد بهتر و اگر نیاورد بکشد و اسلام مرتد است که از جمله دنیا باطل نیز از شود و بدین اسلام بیا
 آورد و یا بدینی که رفته است از این دین بپراشد مسئله کشتن مرتد پیش از عرض اسلام کرده بود و اگر کسی
 پیش از عرض اسلام مرتد را بکشت بر قاتل ضمان لازم نشود مسئله زن مرتد را نکند بلکه کس نکند اسلام
 آمد مسئله ملک مرتد از اموال او زایل شود و زوالی موقوف تا اگر اسلام آورد ملک او بدو باز گردد
 اگر در رده ببرد و یا کشته شد و مالیکه در حالت اسلام حاصل کرده است و ارث مسلمان بر او
 از او ردیون اسلام و مالیکه در حالت ارتداد کس کرده است غنیمت بود در بیت المال اندازند

مسئله کوه زن منده و کتاب و جای مانده و دست پرست عربی و مرتد و انبیا و در ویشی که کس کند
 و راهی که با مردمان اعتدلا ط کند جزیه وضع نکند و بقول شافعی از فقیر که کس کند جزیه ستانند و بقول
 و شافعی هر دو رواست محمد از ابی حنیفه رحم اگر اسب قادر است بر کس جزیه بر و وضع کند مسئله اگر زن
 دو ساله جزیه جمع کنند داخل کنند و یک ساله ستانند و قبول ابی یوسف محمد هر دو داخل نکند و دو ساله ستانند مسئله
 اگر زنی در آخر سال مسلمان شود و یا بر جزیه ساقط شود مسئله جایز نیست تو را آوردن کنیه و بانگشت در اسلام
 و اگر کنیه قدیم خراب شد بنا کنند جایز بود مسئله اهل ذمی را بفرمایند تا تائید کنند از مسلمانان
 در لباس و مرکب و زینت پس نمی براسد سوار شود و سلاح بپارند و دوزنار سینه را بپوشانند
 کند و چون سوار شود زین را مثل بالان بند مسئله اگر ذمی از ادای جزیه امتناع آورد و یا با ذمی مسئله
 کرد یا مسلمان را بکشت و یا پیغمبر علیه اسلام را دشنام زد و عداوت نکند و بقول شافعی روح بدشنام
 پیغمبر علیه اسلام عیب شکند مسئله عهد ذمی شکند مگر بر سیدان در دار حرب و یا آنکه ذمیان
 موثقی که غالب شوند برای جنگ بدین سبب بنزد آمدند مسئله از مرد تعلیمی از زن تعلیمی که با
 باشند دو چند زکوة است مانند جایز باشد و بقول شافعی روح و زفورم از تعلیه جزیه است مانند مسئله
 تعلیمی همچو مولی قرشی است یعنی بر مولی تعلیه جزیه و خراج زمین وضع نکند و بقول زفورم از
 مولی تعلیه دو چند زکوة است مانند مسئله آنچه امام جمع کند از خراج و مال تعلیمی و بدیه اهل
 حرب و آنچه از اهل حرب جنگ حاصل شد در مصالح مسلمانان صرف کنند چنانچه لمبتن بر حد و بر
 آوردن اهل و کفایت قضاة و نفقه اعمال و کفایت علماء و غزاة و فرزندان ایشان هر که در نیمه سال از ایشان
 فوت شد از این عطا محروم شود مابقی تمدین بر مرتد عرض اسلام و کشف شبهه او کنند و سه روز بکشد
 و اگر اسلام آورد بهتر و اگر نیاورد بکشد و اسلام مرتد است که از جمله دنیا باطل نیز از شود و بدین اسلام بیا
 آورد و یا بدینی که رفته است از این دین بپراشد مسئله کشتن مرتد پیش از عرض اسلام کرده بود و اگر کسی
 پیش از عرض اسلام مرتد را بکشت بر قاتل ضمان لازم نشود مسئله زن مرتد را نکند بلکه کس نکند اسلام
 آمد مسئله ملک مرتد از اموال او زایل شود و زوالی موقوف تا اگر اسلام آورد ملک او بدو باز گردد
 اگر در رده ببرد و یا کشته شد و مالیکه در حالت اسلام حاصل کرده است و ارث مسلمان بر او
 از او ردیون اسلام و مالیکه در حالت ارتداد کس کرده است غنیمت بود در بیت المال اندازند

مسئله کوه زن منده و کتاب و جای مانده و دست پرست عربی و مرتد و انبیا و در ویشی که کس کند
 و راهی که با مردمان اعتدلا ط کند جزیه وضع نکند و بقول شافعی از فقیر که کس کند جزیه ستانند و بقول
 و شافعی هر دو رواست محمد از ابی حنیفه رحم اگر اسب قادر است بر کس جزیه بر و وضع کند مسئله اگر زن
 دو ساله جزیه جمع کنند داخل کنند و یک ساله ستانند و قبول ابی یوسف محمد هر دو داخل نکند و دو ساله ستانند مسئله
 اگر زنی در آخر سال مسلمان شود و یا بر جزیه ساقط شود مسئله جایز نیست تو را آوردن کنیه و بانگشت در اسلام
 و اگر کنیه قدیم خراب شد بنا کنند جایز بود مسئله اهل ذمی را بفرمایند تا تائید کنند از مسلمانان
 در لباس و مرکب و زینت پس نمی براسد سوار شود و سلاح بپارند و دوزنار سینه را بپوشانند
 کند و چون سوار شود زین را مثل بالان بند مسئله اگر ذمی از ادای جزیه امتناع آورد و یا با ذمی مسئله
 کرد یا مسلمان را بکشت و یا پیغمبر علیه اسلام را دشنام زد و عداوت نکند و بقول شافعی روح بدشنام
 پیغمبر علیه اسلام عیب شکند مسئله عهد ذمی شکند مگر بر سیدان در دار حرب و یا آنکه ذمیان
 موثقی که غالب شوند برای جنگ بدین سبب بنزد آمدند مسئله از مرد تعلیمی از زن تعلیمی که با
 باشند دو چند زکوة است مانند جایز باشد و بقول شافعی روح و زفورم از تعلیه جزیه است مانند مسئله
 تعلیمی همچو مولی قرشی است یعنی بر مولی تعلیه جزیه و خراج زمین وضع نکند و بقول زفورم از
 مولی تعلیه دو چند زکوة است مانند مسئله آنچه امام جمع کند از خراج و مال تعلیمی و بدیه اهل
 حرب و آنچه از اهل حرب جنگ حاصل شد در مصالح مسلمانان صرف کنند چنانچه لمبتن بر حد و بر
 آوردن اهل و کفایت قضاة و نفقه اعمال و کفایت علماء و غزاة و فرزندان ایشان هر که در نیمه سال از ایشان
 فوت شد از این عطا محروم شود مابقی تمدین بر مرتد عرض اسلام و کشف شبهه او کنند و سه روز بکشد
 و اگر اسلام آورد بهتر و اگر نیاورد بکشد و اسلام مرتد است که از جمله دنیا باطل نیز از شود و بدین اسلام بیا
 آورد و یا بدینی که رفته است از این دین بپراشد مسئله کشتن مرتد پیش از عرض اسلام کرده بود و اگر کسی
 پیش از عرض اسلام مرتد را بکشت بر قاتل ضمان لازم نشود مسئله زن مرتد را نکند بلکه کس نکند اسلام
 آمد مسئله ملک مرتد از اموال او زایل شود و زوالی موقوف تا اگر اسلام آورد ملک او بدو باز گردد
 اگر در رده ببرد و یا کشته شد و مالیکه در حالت اسلام حاصل کرده است و ارث مسلمان بر او
 از او ردیون اسلام و مالیکه در حالت ارتداد کس کرده است غنیمت بود در بیت المال اندازند

فصل دین ارث و قبول ابی یوسف و محمد هر سال که در حالت اسلام در دست گرفته است و از دست
و قبول ثانی بر هر دو مال غنیمت شود مسئله اگر مرتد در دار حرب رفت و قاضی لمحق او حکم کرد و در دار
ولدا و ازاد شود و دین بوجلی که بروی است حال شود و آنچه خرید و فروخت و ازاد کرد و حبشید و کورگشت
ر دت موقوف بود اگر اسلام آورد نافع شود و اگر نکاح شد باطل بود و قبول ابی یوسف و محمد هر موقوف
نمود جایز بود مسئله اگر مرتد بعد از حکم قاضی لمحق او مسلمان شد و بدار اسلام آمد هر مالی که بدست
وارث باشد بماند و آنچه از ملک شرا بماند است مسئله اگر مرتد باریه نصرانیه را که در حالت
اسلام داشت و طی کرد این جاریه شش ماه و یا بیشتر از شش ماه از گاه ارتداد فرزند آورد و مرتد دعوی
نسب کرد نسب انشأ ثبات شود و جاریه ام ولد از خود و فرزند ازاد بود و میراث از مرتد نبرد و اگر جاریه
بود و مرتد در رت ببرد یا بدار حرب ملحق شد فرزند او میراث بر مسئله اگر زن با مال خود ازاد اسلام
بدار حرب رفت و اهل اسلام بدار حرب بر و اهل اسلام بدار حرب غالب شدند مال ردت غنیمت شود و اگر مرتد از دار حرب
بازگشت و مال خود ازاد اسلام بدار حرب بر و اهل اسلام بدار حرب غالب شدند و رت او ان مال
را بیش از قسمت غنیمت یافتند بر ورته او رکنند مسئله اگر بعد از رسیدن مرتد بدار حرب قاضی علم
کرد لمحق و بنده او را بسپارد و او را بسپارد او این بنده را مکاتب گردانید و مرتد مسلمان شد بدار اسلام آمد مال
مکاتب و ولار مکاتب پدر او بود مسئله اگر مرتد شخصی را بختاگشت و ملحق شد بدار حرب و یا کشته
دست بدین مقتول در مالی بود که مرتد در حالت اسلام حاصل کرده است و قبول ابی یوسف و محمد هر دین
او از مال حالت اسلام دارد و نیز واجب آید مسئله اگر دست مسلمانی بعباده شد بعد از نفوذ
سهم مرتد شد و بسبب قطع بیدر حالت ارتداد ببرد و یا بدار حرب رفت بعد از مسلمان شده بدار اسلام
آمد و بسبب آن قطع ببرد و بقطع نصف دین در مال او واجب شود برای ورته مطلق و اگر بدار حرب
نرفت و بعد از مسلمان شدن در بیک قطع بقطع تمام دین واجب شد و قبول محمد و زفر و جمیع
صورت نصف دین واجب شود مسئله اگر مکاتب مرتد شد نفوذ بماند بدار حرب
رفت و مالی کسب کرد و با مال گرفتار شد و بر عرض اسلام گردید و از اسلام متناسخ آورد و کشته شد
مقدار مال بکسب می آید و او دین و باقی ورته مکاتب بید مسئله اگر زن ثلوی مرتد شد نفوذ
بالمسئله و بدار حرب رفت و زن حامله شده فرزند آورد و فرزندانش را نیز فرزندش و اهل

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحيم

فتم چنانکه نمودند و بزرگوار
 «باجبیت که ایلم
 «سکود ع
 «فوز قضا ازاد
 «فوزی بی از کج
 «دار غلام
 «لکبلیط و کرم
 «حسرت لا کج
 «قدح و غلام
 «تور و غلام
 «لک و غلام
 «لک و غلام

ماله بابت یافتن لقیط بود مسئله جایز نیست که بملقط لقیط را از سر و سرچین بیاورد
 در مال او تصرف کند بملقط لقیط را با موهن بخرید مسئله بملقط را جایز نیست
 که مال لقیط را بفروشد و یا اجاره دهد مسئله اگر کسی لقیط را چپین بکشد
 بملقط متبعض کرد باب اللقطه اگر کسی افتاده یافت برگرفتن گواه گرفت که
 این مال را بر من مالک بر من گیرم تا بدور کنم درین صورت لقطه مالک
 بود و لقطه ازین حرم و غیر آن برابرست و در لقطه اشتها رویش نیست انتفاک
 تا انکاه بداند که مالک او طلب نخواهد کرد بده تصدیق کند اگر بده از صدقه
 دادن مالک لقطه آمد مالک بخرید یا تصدیق کند یا بملقط را تصدیق کند مسئله
 انقطاع در چهار پاییه جایزست و بقول مالک و شافعی رحمته الله علیهما اگر چپین از
 رادر صحرا یافت که مشت از برداشتن فاضلت مسئله اگر لقطه بر چهار پاییه
 اذن قاضی اتفاق کرد تبرع بود و همچنین اگر بر لقیط بے اذن قاضی اتفاق کرد بقرع
 بقرع اگر اذن قاضی اتفاق کرد درین بود بر مالک لقطه و اگر پیش قاضی برای لقطه مراغت کرد نظر کند اگر در چهار پاییه
 منفعت است اجاره دهد و از اجرت وی بروی نفقه کند و اگر منفعت نباشد بقرع نماید تا
 بفروشد بهر آن بجهت دارد و اگر مالک حاضر شد و باذن قاضی بر لقطه نفقه کرده است
 تواند که مالک را بدهد که آن نفقه تا مسئله اگر شخصی دعوی لقطه کرد بملقط لقطه بهر
 ندیده تا بسینه اقامت نکند و اگر مدعی علامت در لقطه گفت و آن علامت موجود
 است روا بود که لقیط بهر مدعی بخرید و بقرع شافعی و مالک رحمته الله علیهما
 بخرید مسئله اگر لقطه در رویش است با کسی نبود که بملقط متبعض بکشد و اگر تو
 است روا نباشد بلکه صدقه کند بر درویش بیگانه و برادر و پدر و زن و فرزند
 نیز اگر در رویش نباشد روا بود و بقول شافعی رجحان بود که بملقط منفعت گیرد و اگر چه تو بقرع بود
 کتاب الاتیق مسئله گرفتن برده گر خسته بهتر است اگر قادر بر برگرفتن نباشد
 مسئله اگر شخصی برده گر خسته را در سه شبانه روز از راه آورد چهل درم نقره
 بر مالک برده واجب شود بر او آرمده اگر چه قیمت وی کم از چهل درم باشد

ماله بابت یافتن لقیط بود مسئله جایز نیست که بملقط لقیط را از سر و سرچین بیاورد
 در مال او تصرف کند بملقط لقیط را با موهن بخرید مسئله بملقط را جایز نیست
 که مال لقیط را بفروشد و یا اجاره دهد مسئله اگر کسی لقیط را چپین بکشد
 بملقط متبعض کرد باب اللقطه اگر کسی افتاده یافت برگرفتن گواه گرفت که
 این مال را بر من مالک بر من گیرم تا بدور کنم درین صورت لقطه مالک
 بود و لقطه ازین حرم و غیر آن برابرست و در لقطه اشتها رویش نیست انتفاک
 تا انکاه بداند که مالک او طلب نخواهد کرد بده تصدیق کند اگر بده از صدقه
 دادن مالک لقطه آمد مالک بخرید یا تصدیق کند یا بملقط را تصدیق کند مسئله
 انقطاع در چهار پاییه جایزست و بقول مالک و شافعی رحمته الله علیهما اگر چپین از
 رادر صحرا یافت که مشت از برداشتن فاضلت مسئله اگر لقطه بر چهار پاییه
 اذن قاضی اتفاق کرد تبرع بود و همچنین اگر بر لقیط بے اذن قاضی اتفاق کرد بقرع
 بقرع اگر اذن قاضی اتفاق کرد درین بود بر مالک لقطه و اگر پیش قاضی برای لقطه مراغت کرد نظر کند اگر در چهار پاییه
 منفعت است اجاره دهد و از اجرت وی بروی نفقه کند و اگر منفعت نباشد بقرع نماید تا
 بفروشد بهر آن بجهت دارد و اگر مالک حاضر شد و باذن قاضی بر لقطه نفقه کرده است
 تواند که مالک را بدهد که آن نفقه تا مسئله اگر شخصی دعوی لقطه کرد بملقط لقطه بهر
 ندیده تا بسینه اقامت نکند و اگر مدعی علامت در لقطه گفت و آن علامت موجود
 است روا بود که لقیط بهر مدعی بخرید و بقرع شافعی و مالک رحمته الله علیهما
 بخرید مسئله اگر لقطه در رویش است با کسی نبود که بملقط متبعض بکشد و اگر تو
 است روا نباشد بلکه صدقه کند بر درویش بیگانه و برادر و پدر و زن و فرزند
 نیز اگر در رویش نباشد روا بود و بقول شافعی رجحان بود که بملقط منفعت گیرد و اگر چه تو بقرع بود
 کتاب الاتیق مسئله گرفتن برده گر خسته بهتر است اگر قادر بر برگرفتن نباشد
 مسئله اگر شخصی برده گر خسته را در سه شبانه روز از راه آورد چهل درم نقره
 بر مالک برده واجب شود بر او آرمده اگر چه قیمت وی کم از چهل درم باشد

آرمده که این مالک را بخرید
 ازین و درم ازده
 آرمده درم ازده
 آرمده درم ازده

وبقول امام محمد اگر میت برده کم از چهل درم باشد میت برده دیگر گیرم و بقول شافعی روح
 چهل درم واجب نیاید اگر چه طریقی مسئله اگر چه را که از سه شبان روز راه آورده چهل درم
 حجاب آن کم کنند تا اگر در یک شبان روز راه آورده و سوم حصه درم ده
 مسئله اگر کم ولد را و یا دیگر بخت را از سه شبان روز راه آورده و حیوت مالک چهل درم
 بدو مسئله بعد اگر سه بعد از گرفتن بخت و در وقت گرفتن گواه گرفت است که
 این را میگیرم تا مالک رد کند گیرنده ضامن نشود مسئله حبل دادن بنده مریهون بر مریهون
 بود مسئله باید که در وقت گرفتن برده گواه گیرد که این بنده را میگیرم تا مالک رد کند مسئله
 حکم نفقه بنده اگر بخت چون حکم نفقه قطعت کتاب المفقود و مسئله مفقود نکاح
 است که حیوت و موت او معلوم نبود مسئله قاضی نصب کسی را که مال مفقود
 نمیکند دارد و حقوق او استیفا کند و بر مال او قیام نماید و بر زن مفقود و کسی که بمفقود
 و باجی و لا دارد از مال او نفقه کند مسئله میان زن مفقود و میان مفقود تفریق نمیکند
 تا نود سال نگذرد و بقول مالک هر بعد از گذشتن چهل سال قاضی تفریق کند اگر طلب کند
 آن زن پس عدت و فاقه نمیکند و پس هر که خواهر شوهر کند مسئله بعد از گذشتن
 نود سال قاضی حکم موت او کند و زن عدت و فاقه دارد و مال او میان ورثه او که در آن
 وقت موجودند قسمت کنند و هر که پیش از حکم موت او مرد میراث نبرد و مفقود نبرد
 از وی میراث نبرد مسئله اگر وارثی با وجود مفقود میراث نبرد و او را میراث نبرد
 و اگر با وجود مفقود نصب او کند میشود آنچه با وجود مفقود بر دستان مقدارد نصب و باقی نمیکند از
 مال اگر مردی بر دو دختر گذاشت و یک پسر مفقود و پسر پسر و دختر پسر و ترک او
 بدست انجیست و دختران میراث مطلق نصف مال بدختران و بنده و نصف
 دیگر موقوف دارند و بنده زن پسر نرسد و اگر میت زن حامله گذشت هر وارثی که با حبل پسر
 بر دو نصب او نصب ان نیشو و نصب او بدست و اگر با حبل احتمال دارد که میراث
 نبرد توقف دارند تا ولادت شود و اگر احتمال نقصان بود آنچه کثرت همان دست
 باب شکر که شکر در مال بر دو نوع است شکر کثرت اطلاق در شکر کثرت

و بقول امام محمد اگر میت برده کم از چهل درم باشد میت برده دیگر گیرم و بقول شافعی روح
 چهل درم واجب نیاید اگر چه طریقی مسئله اگر چه را که از سه شبان روز راه آورده چهل درم
 حجاب آن کم کنند تا اگر در یک شبان روز راه آورده و سوم حصه درم ده
 مسئله اگر کم ولد را و یا دیگر بخت را از سه شبان روز راه آورده و حیوت مالک چهل درم
 بدو مسئله بعد اگر سه بعد از گرفتن بخت و در وقت گرفتن گواه گرفت است که
 این را میگیرم تا مالک رد کند گیرنده ضامن نشود مسئله حبل دادن بنده مریهون بر مریهون
 بود مسئله باید که در وقت گرفتن برده گواه گیرد که این بنده را میگیرم تا مالک رد کند مسئله
 حکم نفقه بنده اگر بخت چون حکم نفقه قطعت کتاب المفقود و مسئله مفقود نکاح
 است که حیوت و موت او معلوم نبود مسئله قاضی نصب کسی را که مال مفقود
 نمیکند دارد و حقوق او استیفا کند و بر مال او قیام نماید و بر زن مفقود و کسی که بمفقود
 و باجی و لا دارد از مال او نفقه کند مسئله میان زن مفقود و میان مفقود تفریق نمیکند
 تا نود سال نگذرد و بقول مالک هر بعد از گذشتن چهل سال قاضی تفریق کند اگر طلب کند
 آن زن پس عدت و فاقه نمیکند و پس هر که خواهر شوهر کند مسئله بعد از گذشتن
 نود سال قاضی حکم موت او کند و زن عدت و فاقه دارد و مال او میان ورثه او که در آن
 وقت موجودند قسمت کنند و هر که پیش از حکم موت او مرد میراث نبرد و مفقود نبرد
 از وی میراث نبرد مسئله اگر وارثی با وجود مفقود میراث نبرد و او را میراث نبرد
 و اگر با وجود مفقود نصب او کند میشود آنچه با وجود مفقود بر دستان مقدارد نصب و باقی نمیکند از
 مال اگر مردی بر دو دختر گذاشت و یک پسر مفقود و پسر پسر و دختر پسر و ترک او
 بدست انجیست و دختران میراث مطلق نصف مال بدختران و بنده و نصف
 دیگر موقوف دارند و بنده زن پسر نرسد و اگر میت زن حامله گذشت هر وارثی که با حبل پسر
 بر دو نصب او نصب ان نیشو و نصب او بدست و اگر با حبل احتمال دارد که میراث
 نبرد توقف دارند تا ولادت شود و اگر احتمال نقصان بود آنچه کثرت همان دست
 باب شکر که شکر در مال بر دو نوع است شکر کثرت اطلاق در شکر کثرت

و بقول امام محمد اگر میت برده کم از چهل درم باشد میت برده دیگر گیرم و بقول شافعی روح
 چهل درم واجب نیاید اگر چه طریقی مسئله اگر چه را که از سه شبان روز راه آورده چهل درم
 حجاب آن کم کنند تا اگر در یک شبان روز راه آورده و سوم حصه درم ده
 مسئله اگر کم ولد را و یا دیگر بخت را از سه شبان روز راه آورده و حیوت مالک چهل درم
 بدو مسئله بعد اگر سه بعد از گرفتن بخت و در وقت گرفتن گواه گرفت است که
 این را میگیرم تا مالک رد کند گیرنده ضامن نشود مسئله حبل دادن بنده مریهون بر مریهون
 بود مسئله باید که در وقت گرفتن برده گواه گیرد که این بنده را میگیرم تا مالک رد کند مسئله
 حکم نفقه بنده اگر بخت چون حکم نفقه قطعت کتاب المفقود و مسئله مفقود نکاح
 است که حیوت و موت او معلوم نبود مسئله قاضی نصب کسی را که مال مفقود
 نمیکند دارد و حقوق او استیفا کند و بر مال او قیام نماید و بر زن مفقود و کسی که بمفقود
 و باجی و لا دارد از مال او نفقه کند مسئله میان زن مفقود و میان مفقود تفریق نمیکند
 تا نود سال نگذرد و بقول مالک هر بعد از گذشتن چهل سال قاضی تفریق کند اگر طلب کند
 آن زن پس عدت و فاقه نمیکند و پس هر که خواهر شوهر کند مسئله بعد از گذشتن
 نود سال قاضی حکم موت او کند و زن عدت و فاقه دارد و مال او میان ورثه او که در آن
 وقت موجودند قسمت کنند و هر که پیش از حکم موت او مرد میراث نبرد و مفقود نبرد
 از وی میراث نبرد مسئله اگر وارثی با وجود مفقود میراث نبرد و او را میراث نبرد
 و اگر با وجود مفقود نصب او کند میشود آنچه با وجود مفقود بر دستان مقدارد نصب و باقی نمیکند از
 مال اگر مردی بر دو دختر گذاشت و یک پسر مفقود و پسر پسر و دختر پسر و ترک او
 بدست انجیست و دختران میراث مطلق نصف مال بدختران و بنده و نصف
 دیگر موقوف دارند و بنده زن پسر نرسد و اگر میت زن حامله گذشت هر وارثی که با حبل پسر
 بر دو نصب او نصب ان نیشو و نصب او بدست و اگر با حبل احتمال دارد که میراث
 نبرد توقف دارند تا ولادت شود و اگر احتمال نقصان بود آنچه کثرت همان دست
 باب شکر که شکر در مال بر دو نوع است شکر کثرت اطلاق در شکر کثرت

در صورتی که در مالک است که دو کس کالای را سبب شرک مالک شوند و هر یک از این شرکایان

در نصیب شرک دیگری بمنزله اجنبی است پس روا نباشد هر یکی از اینها که در نصیب دیگر تصرف کند
 مگر باذن شرک خود مسئله شرک عفو است که دو کس شرک شوند و یکی دیگر را گویند که من شرک
 شدم با تو بخندین درم و شرک دوم قبول کرد و شرک عفو بر انواع است یکی مفاد مضاعف است و درین
 شرک هر دو شرک برابرند در مال و تصرف و درین تا اگر خود بنده و یا کودک و بالغ و یا مسلمان و کافر
 شرک مفاد مضاعف است نبود و آن تضییع و کالت و کفالت و هر چه شرک بخود بشیر یک دوم شرک بود مگر
 طعام و جامه که برای اهل خود بخرد و هر وام که بر یک مفاد لازم شود بسبب تجارت و غضب و کفالت بر
 شرک دوم نیز لازم شود و اگر از یک شرک از جنس مال شرک بخشیده یافت و یا میراث رسید
 شرک مفاد مضاعف باطل شود و شرک عنان گردد و اگر عوض بخشیده یافت و یا میراث رسید باطل نشود
 مسئله شرک مفاد مضاعف و عنان جایز نیست مگر در اهرم و دنانیر و فلس نافذه و زبر و نقده و ساسنه
 که مردمان بدان معاملات کنند مسئله اگر خواهند که بعضی شرک مفاد مضاعف و عنان بنده هر یک نصف
 عوض خود نصف عوض شرک دوم بفرودند بعد عقد شرک بنده تا شرک مفاد مضاعف صحیح شود مسئله
 نوع دوم شرک عنان است و درین شرک هر یک وکیل دیگر باشد تا هر یک میبایست بخدی یکدیگر
 نهند و شرک عنان جایز بود اگر چه مال تساوی بود و یا متفاضل و یا مال تساوی است و رنج متفاضل
 و یا مال متفاضل بود و رنج تساوی و یا بکل مال شرک و یا بعضی مال و بقول زفر و شافعی رح
 اگر مال تساوی بود و رنج متفاضل شرک جایز نبود مسئله اگر شرک عنان بتدبیر جته کی در اهرم
 است و از دیگری دنانیر جایز بود و بقول زفر و شافعی رح جایز نبود مسئله در شرک عنان خلط مال
 شرط نیست و بقول زفر و شافعی رح خلط مال شرط است مسئله اگر یکی کالای بر شرک خسرید از
 شرک دوم بیا طلب کند و اگر شترے بها از مال خود داد بر شرک بجهت رجوع کند از شرک مسئله اگر
 پیش از آنکه کالای بخرد مال هر دو شرک هلاک شد و یا مال یک شرک هلاک شد شرک باطل شود
 مسئله اگر یک شرک مال خود کالای برای شرک خرید و مال شرک دوم هلاک شد کالای میان
 هر دو شرک مشترک بود و شرک بجهت رجوع کند مسئله اگر برای یک شرک بجهت رجوع
 رنج شد مگر در شرک فاسد شود مسئله هر یکی از شرکایان در مفاد مضاعف و عنان تواند که مال شرک

در صورتی که در مالک است که دو کس کالای را سبب شرک مالک شوند و هر یک از این شرکایان
 در نصیب شرک دیگری بمنزله اجنبی است پس روا نباشد هر یکی از اینها که در نصیب دیگر تصرف کند
 مگر باذن شرک خود مسئله شرک عفو است که دو کس شرک شوند و یکی دیگر را گویند که من شرک
 شدم با تو بخندین درم و شرک دوم قبول کرد و شرک عفو بر انواع است یکی مفاد مضاعف است و درین
 شرک هر دو شرک برابرند در مال و تصرف و درین تا اگر خود بنده و یا کودک و بالغ و یا مسلمان و کافر
 شرک مفاد مضاعف است نبود و آن تضییع و کالت و کفالت و هر چه شرک بخود بشیر یک دوم شرک بود مگر
 طعام و جامه که برای اهل خود بخرد و هر وام که بر یک مفاد لازم شود بسبب تجارت و غضب و کفالت بر
 شرک دوم نیز لازم شود و اگر از یک شرک از جنس مال شرک بخشیده یافت و یا میراث رسید
 شرک مفاد مضاعف باطل شود و شرک عنان گردد و اگر عوض بخشیده یافت و یا میراث رسید باطل نشود
 مسئله شرک مفاد مضاعف و عنان جایز نیست مگر در اهرم و دنانیر و فلس نافذه و زبر و نقده و ساسنه
 که مردمان بدان معاملات کنند مسئله اگر خواهند که بعضی شرک مفاد مضاعف و عنان بنده هر یک نصف
 عوض خود نصف عوض شرک دوم بفرودند بعد عقد شرک بنده تا شرک مفاد مضاعف صحیح شود مسئله
 نوع دوم شرک عنان است و درین شرک هر یک وکیل دیگر باشد تا هر یک میبایست بخدی یکدیگر
 نهند و شرک عنان جایز بود اگر چه مال تساوی بود و یا متفاضل و یا مال تساوی است و رنج متفاضل
 و یا مال متفاضل بود و رنج تساوی و یا بکل مال شرک و یا بعضی مال و بقول زفر و شافعی رح
 اگر مال تساوی بود و رنج متفاضل شرک جایز نبود مسئله اگر شرک عنان بتدبیر جته کی در اهرم
 است و از دیگری دنانیر جایز بود و بقول زفر و شافعی رح جایز نبود مسئله در شرک عنان خلط مال
 شرط نیست و بقول زفر و شافعی رح خلط مال شرط است مسئله اگر یکی کالای بر شرک خسرید از
 شرک دوم بیا طلب کند و اگر شترے بها از مال خود داد بر شرک بجهت رجوع کند از شرک مسئله اگر
 پیش از آنکه کالای بخرد مال هر دو شرک هلاک شد و یا مال یک شرک هلاک شد شرک باطل شود
 مسئله اگر یک شرک مال خود کالای برای شرک خرید و مال شرک دوم هلاک شد کالای میان
 هر دو شرک مشترک بود و شرک بجهت رجوع کند مسئله اگر برای یک شرک بجهت رجوع
 رنج شد مگر در شرک فاسد شود مسئله هر یکی از شرکایان در مفاد مضاعف و عنان تواند که مال شرک

این مضارب گیرد و یا و دلیعت بند و یا دیگری را مضارب گیرد و یا وکیل کند برای تصرف در مال شرکت مسئله مال شرکت به شریک امانت است مسئله نوع سوم شرکت تقبل است و شرکت تقبل آنست که دو دزریه و یا یک دزری و یا یک رنگریز شریک شوند بر آنکه از خلق عمل قبول کند و آنچه از کسب حاصل شود میان ایشان باشد جایز بود و بقول زعفران اگر دزریه و رنگریز شریک شوند جایز نبود پس هر که عمل قبول کرد از ایشان بر هر دو لازم شود اگر یکی کسب کرد و دیگری نکرد در میان بر دو باشد مسئله نوع چهارم شرکت وجه است و شرکت وجه آنست که دو مرد بمال شریک شوند بدانکه بخبرند و فروشد بوجاهت یکدیگر جایز بود و هر شریکی که کسب دیگری باشد در خریدن و فروختن و اگر شرط کردند آنچه بخبرند میان ایشان مناصف و یا ثلاثه باشد و ربح نیز همچنان بود و اگر یکی را در ربح زیادت شرط کردند شرط باطل باشد و بقول شافعی ربح شرکت مفاوضه و شرکت وجه و تقبل جایز نبود **فصل** شرکت در سیم چیدن و صید کردن و آب دادن جایز نبود و آنچه از کسب حاصل شود کاسب را بود برایش و دیگران شریک لازم شود مسئله در شرکت فاسد ربح بقدر مال قسمت کنند اگر چه ربح زیاده شرط کرده اند مسئله اگر یک شریک بمرد میامزد شد و بدو حرب فتن شرکت باطل شود مسئله شریک نتواند که زکوة مال شریک دیگر دهد مگر باذن او مسئله اگر بمرد و شریک یکدیگر را اذن کردند بر دادن زکوة و هر یک زکوة مال خود متعاقب دادند ثانی زکوة دیگر را ضامن شود اگر چه بدست و نه استه بود که شریک زکوة خود داده است و بقول ابی یوسف و محمد رحم اگر فدیالست که شریک زکوة مال خود داده است ضامن نشود و اگر بمرد و شریک برابر زکوة دادند هر یک برای شریک دوم ضامن شود بجهت صاحب مسئله اگر یک شریک مفاوضه باذن شریک دوم کنیز کے برای و طی خرید و بپاوان آن مال شریکت داد مالک شریک شود و برای شریک ضامن نشود و بقول ابی یوسف و محمد رحم حصه شریک ضامن شود بصف

کتاب الوقف وقف عبارت از حبس عین است بر ملک واقف و تصدق بمنفعت و بقول ابی یوسف و محمد رحم وقف حبس عین است بر حکم ملک خدا تعالی مسئله در وقف ملک مال شود حکم قاصی و در ملک کسی در نیاید و پیش از حکم حاکم در وقف ملک مالک مال نشود مگر که تحقیق برسد کند و گوید چون میرم پس سر خود وقف کردم و بقول ابی یوسف و شافعی ربح بمجرّد قول مالک نایل

این مضارب گیرد و یا و دلیعت بند و یا دیگری را مضارب گیرد و یا وکیل کند برای تصرف در مال شرکت مسئله مال شرکت به شریک امانت است مسئله نوع سوم شرکت تقبل است و شرکت تقبل آنست که دو دزریه و یا یک دزری و یا یک رنگریز شریک شوند بر آنکه از خلق عمل قبول کند و آنچه از کسب حاصل شود میان ایشان باشد جایز بود و بقول زعفران اگر دزریه و رنگریز شریک شوند جایز نبود پس هر که عمل قبول کرد از ایشان بر هر دو لازم شود اگر یکی کسب کرد و دیگری نکرد در میان بر دو باشد مسئله نوع چهارم شرکت وجه است و شرکت وجه آنست که دو مرد بمال شریک شوند بدانکه بخبرند و فروشد بوجاهت یکدیگر جایز بود و هر شریکی که کسب دیگری باشد در خریدن و فروختن و اگر شرط کردند آنچه بخبرند میان ایشان مناصف و یا ثلاثه باشد و ربح نیز همچنان بود و اگر یکی را در ربح زیادت شرط کردند شرط باطل باشد و بقول شافعی ربح شرکت مفاوضه و شرکت وجه و تقبل جایز نبود **فصل** شرکت در سیم چیدن و صید کردن و آب دادن جایز نبود و آنچه از کسب حاصل شود کاسب را بود برایش و دیگران شریک لازم شود مسئله در شرکت فاسد ربح بقدر مال قسمت کنند اگر چه ربح زیاده شرط کرده اند مسئله اگر یک شریک بمرد میامزد شد و بدو حرب فتن شرکت باطل شود مسئله شریک نتواند که زکوة مال شریک دیگر دهد مگر باذن او مسئله اگر بمرد و شریک یکدیگر را اذن کردند بر دادن زکوة و هر یک زکوة مال خود متعاقب دادند ثانی زکوة دیگر را ضامن شود اگر چه بدست و نه استه بود که شریک زکوة خود داده است و بقول ابی یوسف و محمد رحم اگر فدیالست که شریک زکوة مال خود داده است ضامن نشود و اگر بمرد و شریک برابر زکوة دادند هر یک برای شریک دوم ضامن شود بجهت صاحب مسئله اگر یک شریک مفاوضه باذن شریک دوم کنیز کے برای و طی خرید و بپاوان آن مال شریکت داد مالک شریک شود و برای شریک ضامن نشود و بقول ابی یوسف و محمد رحم حصه شریک ضامن شود بصف

باطل شود زیرا که مالک مال است و در ملک کسی در نیاید و پیش از حکم حاکم در وقف ملک مالک مال نشود مگر که تحقیق برسد کند و گوید چون میرم پس سر خود وقف کردم و بقول ابی یوسف و شافعی ربح بمجرّد قول مالک نایل

۱۰۰ قولہ کہ چہاں
مناخ و مہمان
عہدات
قولہ کہ بخیر و حکم
شد عبادت لاد
مجبور فی غلط
المقدار الحکم
بعضہ و غلب
شام و بطلا
چہاں

شود و بقبول محمد رح ملک واقف زایل نشود تا وقف را بمشغولی تسلیم نکند و بقبول شافعی روح وقف در ملک
موقوف علیه در **مسئله** وقف تمام نشود مگر بقبض متولی و افزای ملک و بیان چنین غیر که منقطع شرط
نشود و بقبول ابی یوسف روح بقبض و افزای بیان کردن جهت غیر منقطع شرط نیست **مسئله** اگر زمین
وقف کرد با ستواران و یابندگان کشاورز درست بود **مسئله** درست است وقف شاعی که بکار او حکم شده است
و نیز درست است وقف منقولی که در و تعال است و بقول محمد رح وقف در شاعی که متحمل قسمت بود
جایز نیست و بقول ابی یوسف روح وقف منقولی جایز نیست **مسئله** چون وقف در است افتاد ملک قسمت
او جایز نبود اگر چه وقف بر اولاد بود **مسئله** آنچه از وقف حاصل شود افاضل بر عمارت وقف خرج کنند
اگر چه واقف شرط نکرده است **مسئله** اگر سرایر اوقف کرد بر یکی فرزند خود عمارت آن سرای بر فرزند
بود و اگر فرزند از عمارت امتناع آورد یا عاجز شد قاضی آن سرای را با جازات دهد و از اجرت آن عمارت
کند و اگر سرای وقف خراب شد و عمارت کردند و چیزی از بناد وقف باقی ماند اگر در عمارت وقف
حاجت بود در عمارت صرف کند و اگر حاجت نیست بپردازد که تا وقت حاجت بکارد و میان سخفان قسمت
کنند **مسئله** اگر واقف اجرت وقف را برای خود معین کرد و یا ولایت وقف بر خود شرط کرد درست بود و بقول
محمد و شافعی روح تعیین اجرت برای خود جایز نبود **مسئله** و اگر واقف ولایت برای خود شرط کرد و او خایان
است قاضی از دست او بستاند اگر چه در وقف شرط کرده است که هیچ سلطانی و قاضی وقف از دست
من نستاند **مسئله** اگر وصی خایان بود قاضی او را از وصیت دور کند **فصل** اگر مسجدی
بنا کرد ملک مالک از وزایل نشود تا از ملک خود افزای نکند برای علاحدۀ تامر و مانرا اذن نکند بنماز و چون
در آن مسجد یکی نماز گزار در ملک مالک از وزایل شود و بقول ابی یوسف رحم اگر گرفت این زمین را مسجد
گردانیدم از ملک او زایل شود پیش از آنکه نماز گزار دو بروایتی از محمد رح برای زوال ملک نماز بجماعت
بشروط است **مسئله** اگر مسجدی را بنا کرد و زیر مسجد سردابه کرد و یا بالا مسجد خانه بر آورد در آن مسجد بطریقه
جدا گانه کرد و یا میان سرای خود مسجد کرد و مردمان را بدر آمدن اذن کرد در هر دو صورت منسوخ و ختم این
مسجد جایز بود و بعدا و میراث شود **مسئله** اگر سقاییه و یا کاروان سرای یا با بیطه و یا مقبره
را بنا کرد ملک زایل نشود تا حکم حاکم نشود و بقول ابی یوسف رحمه الله علیه مجبر بقول
ملک زایل شود و بقول محمد رح چون مردمان از سقاییه آن بخورند و در کاروان سرای و رباط ساکن شوند

[illegible]

115

عاجت نفس وافر
و بیان همه غیر
منقلب نیست این
ست فوسل که بی
درمختار و شوق
درست چون دین
سینم افشاد
لایک و لایک
و لایک و لایک
الش و لایک
سوف بان وقت

بن علیؑ و بنی امیه و بنی عباس

و در مقبره دفن کنند انگاه ملک زایل شود مسئله اگر چیزی از راه داخل مسجد کنند و یا چیزی از مسجد
 خارج در آن جایز بود کتاب **المیوع** مسئله بیع عمارت از سبب دله مال مال بتواخی بیکدیگر
 با بیع و مشتری است و با بیع و قبول که لفظ ماضی بودند و بتجاط لازم شود و هر کدام که از مجلس
 پیش از قبول برخاست ایجاب باطل شود مسئله بیع بدرایم غیر مشراه که قدر و وصف او بیان
 کرده باشند لازم شوند مسئله اگر بدرایم معین مشراه بیع کرد جایز بود اگر چه قدر و وصف
 او بیان کنند مسئله بیع ثمن حال و موبل با بطل معلوم جایز بود مسئله اگر بدرایم مطلق فروخت
 بدرایمی واقع شود که غالب در شهر نقد میکنند و اگر نقد در مالیت مختلف بود و در رول مختلف بود
 و بیع کدام غالب نبود بیع فاسد بود و مگر که یک جنس از درایم بیان کند مسئله جایز است بیع طعام و
 جوب بشرط طویل و مجاز فته و بوزن سنگی معین که قدر آن معلوم نبود مسئله اگر راس گندم
 فروخت مثلاً هر چنانچه بدرایمی در یک صلح بیع جایز بود و بقول ابی یوسف و محمد رحم در کل جایز بود
 مسئله و اگر ربه گوسپندان فروخت هر گوسپندی بدرایمی و یا جامه مشروخت هرگز بدرایمی بیع
 درایم فاسد بود و اگر مقدار همه گوسپندان و مقدار تمام جامه در مجلس بیع ذکر کرد در تمام ربه و جامه
 درست بود و بقول ابی یوسف و محمد رحم اگر چهل ربه و کل جامه بیان نکرد جایز بود مسئله اگر توده
 گندم خرید بشرط طیکه صد چانه است بصدد درم و کم از آن یافت بجهت آن از شنبستان و بیع فسخ کند و اگر
 زیاده یافت زیادت با بیع را بدو و اگر جامه خرید و یا زینی خرید بدانکه صد گره است بصدد درم و کم
 از آن یافت تمام بهای بستاند و یا بگزارد مسئله اگر گندسرای ده گزنده درم فروخت بیع فاسد بود و اگر ده
 سیم برده درم فروخت جایز بود و بقول ابی یوسف و محمد رحم ده گزنده درم نیز جایز بود مسئله اگر با بخت خرید یک
 دروده جامه است و نه جامه و یا یازده جامه یافت بیع فاسد بود و اگر بهای هر جامه معین کرد در دو نقصان
 یافت بقدر آن درست بود و مشتری بخیر بود هر جامه که به بهای معین کرده است بستاند و یا بیع فسخ کند
 و در برآوردن زیاده بیع فاسد شود مسئله اگر جامه خرید بدانکه ده گز است هرگز بی بدرایمی و ده نیم گز
 یافت برده دریم بستاند بی خیار و اگر نیم گز یافت نه دریم بستاند و یا فسخ کند و بقول ابی یوسف
 رحم در فصل اول اگر خواهد زیاده درم بستاند و در فصل دوم اگر خواهد برده درم بستاند و بقول محمد
 در فصل زیاده اگر خواهد برده و نیم درم بستاند و در فصل نقصان اگر خواهد نه و نیم درم بستاند

[illegible]

غرض از این است که در بیع زمین درخت بی ذکر در اید با در بیع
 زمین زراعت داخل بود مگر که در بیع ذکر کنند **مسئله** اگر درخت میوه دار فروخت میوه با بیع را
 بود مگر آنکه در بیع ذکر کند و با بیع را گویند که میوه را ببرد درخت بیشتر به تسلیم کن و بقول شافعی بیع
 بگذارد تا میوه برسد بجهت بیع **مسئله** اگر میوه بر سر درخت فروخت جائز بود اگر چه صلاح و ظاهر بود و باید
 بیشتر در حال میوه بر سر درخت که میوه بر درخت بگذارد بیع فاسد شود **مسئله** اگر درخت میوه فروخت
 و چند ظل معلوم استثناء کرد جائز نبود **مسئله** اگر کندم در خوشه و یا با قلی در پوست نرسد فروخت جایز
 بود و بقول شافعی بیع با قلی سبز جائز نبود **مسئله** اجرت کمال بر با بیع است و اجرت سکه کردن
 وزن کردن با بر مشتری است **مسئله** اگر کالای بکالای فروخت هر دو برابر تسلیم کنند و اگر کالای
 ثمن فروخت اول تسلیم ثمن کنند بعد تسلیم بیع کنند **باب چهارم از شرط **مسئله****
مسئله شرط اختیار جائز است با بیع و مشتری را **مسئله** اگر یکی از با بیع و مشتری و یا هر دو اختیار شرط کردند سه روز
 یا کمتر از آن درست بود و بیشتر از سه روز درست نبود و بقول ابی یوسف و محمد بیع زیاد از سه روز نیست
 جائز بود و اگر مهلت معلوم بود **مسئله** اگر زیاد از سه روز اختیار شرط کرد و در سه روز بیع اجازت کرد و جائز بود
 و بقول شافعی بیع و در فرم جائز نبود **مسئله** اگر کالای فروخت بشرطیکه اگر در مدت سه روز ثمن نقد
 نماند میان ایشان بیع نباشد جائز بود و زیاد از سه روز جائز نبود و بقول محمد جائز بود و بقول غیر
 بیع شرط سه روز نیز جائز نبود و اگر در سه روز ثمن نقد کرد با اتفاق بیع جائز بود **مسئله** اگر اختیار
 با بیع را بود بیع از ملک ببرد و بیع نیاید اگر مشتری قبض کرد و هلاک شد بدست وی قیمت واجب آید
مسئله اگر اختیار مشتری را بود بیع از ملک با بیع بیرون آید و مشتری ملک نشود و اگر مشتری قبض
 کرد و بیع از دست وی هلاک شد در مدت اختیار ثمن واجب آید و بقول شافعی بیع قیمت نیز واجب است
 و بقول ابی یوسف و محمد بیع اختیار مشتری بیع از ملک با بیع بیرون آید و ملک مشتری شود **مسئله** اگر
 اختیار مشتری است و بیع در قبض وی معیوب شد ثمن واجب آید **مسئله** اگر زن خود را بشرط اختیار
 خرید نکاح باقی بود و بعد از طی تواند که رد کند و بقول ابی یوسف و محمد بیع نکاح فاسد شود
 و بعد از طی تواند که رد کند **مسئله** اگر صاحب اختیار در غیبت متعاقد دوم بیع اجازه کرد و جائز بود
 و بیع جائز نبود مگر بحضور او و بقول ابی یوسف و شافعی بیع نیز در غیبت جائز بود **مسئله**

فصل در بیع سه بنا و مفاتیح اخلاق در آید و در بیع زمین درخت بی ذکر در اید با در بیع
 زمین زراعت داخل بود مگر که در بیع ذکر کنند **مسئله** اگر درخت میوه دار فروخت میوه با بیع را
 بود مگر آنکه در بیع ذکر کند و با بیع را گویند که میوه را ببرد درخت بیشتر به تسلیم کن و بقول شافعی بیع
 بگذارد تا میوه برسد بجهت بیع **مسئله** اگر میوه بر سر درخت فروخت جائز بود اگر چه صلاح و ظاهر بود و باید
 بیشتر در حال میوه بر سر درخت که میوه بر درخت بگذارد بیع فاسد شود **مسئله** اگر درخت میوه فروخت
 و چند ظل معلوم استثناء کرد جائز نبود **مسئله** اگر کندم در خوشه و یا با قلی در پوست نرسد فروخت جایز
 بود و بقول شافعی بیع با قلی سبز جائز نبود **مسئله** اجرت کمال بر با بیع است و اجرت سکه کردن
 وزن کردن با بر مشتری است **مسئله** اگر کالای بکالای فروخت هر دو برابر تسلیم کنند و اگر کالای
 ثمن فروخت اول تسلیم ثمن کنند بعد تسلیم بیع کنند **باب چهارم از شرط **مسئله****
مسئله شرط اختیار جائز است با بیع و مشتری را **مسئله** اگر یکی از با بیع و مشتری و یا هر دو اختیار شرط کردند سه روز
 یا کمتر از آن درست بود و بیشتر از سه روز درست نبود و بقول ابی یوسف و محمد بیع زیاد از سه روز نیست
 جائز بود و اگر مهلت معلوم بود **مسئله** اگر زیاد از سه روز اختیار شرط کرد و در سه روز بیع اجازت کرد و جائز بود
 و بقول شافعی بیع و در فرم جائز نبود **مسئله** اگر کالای فروخت بشرطیکه اگر در مدت سه روز ثمن نقد
 نماند میان ایشان بیع نباشد جائز بود و زیاد از سه روز جائز نبود و بقول محمد جائز بود و بقول غیر
 بیع شرط سه روز نیز جائز نبود و اگر در سه روز ثمن نقد کرد با اتفاق بیع جائز بود **مسئله** اگر اختیار
 با بیع را بود بیع از ملک ببرد و بیع نیاید اگر مشتری قبض کرد و هلاک شد بدست وی قیمت واجب آید
مسئله اگر اختیار مشتری را بود بیع از ملک با بیع بیرون آید و مشتری ملک نشود و اگر مشتری قبض
 کرد و بیع از دست وی هلاک شد در مدت اختیار ثمن واجب آید و بقول شافعی بیع قیمت نیز واجب است
 و بقول ابی یوسف و محمد بیع اختیار مشتری بیع از ملک با بیع بیرون آید و ملک مشتری شود **مسئله** اگر
 اختیار مشتری است و بیع در قبض وی معیوب شد ثمن واجب آید **مسئله** اگر زن خود را بشرط اختیار
 خرید نکاح باقی بود و بعد از طی تواند که رد کند و بقول ابی یوسف و محمد بیع نکاح فاسد شود
 و بعد از طی تواند که رد کند **مسئله** اگر صاحب اختیار در غیبت متعاقد دوم بیع اجازه کرد و جائز بود
 و بیع جائز نبود مگر بحضور او و بقول ابی یوسف و شافعی بیع نیز در غیبت جائز بود **مسئله**

۱۱۸
 خیار و توفیق
 شکر رب
 لهذا بان این خیار
 نیست از این
 قول بدینچه مثل
 عیب نام کردن
 عیب نیست
 کردن دان
 کزشت عیب
 تواریق و توفیق
 گفته قول و فراموش
 قال این کاش شکر تو
 و خدای

وَقَالَ يَا لَيْلَى مَا كُنْتَ تَطْرُقِينَ
وَرَدِيَتْهَا بِرَمِيمٍ
لَا تَخْفَى لَنَا يَا نَظِيرُ
لَيْلَى أَوْصَافُ
بِإِبْرَاهِيمَ وَهَاقُولُ
فَرَجَ وَبَغِي
بَغِي

اصفاً غلبت "ابن الملک" و قوام روح کمین از آنکه در دوزخین بر این ملک و دشتیکه قوام رافعی باشد و در این

[illegible]

۱۲۱
 در این زمان جاسوس
 را قطع کردن او هر
 چه جاسوسان فرستاد
 از جاسوسان که آنجا
 میفرستادند
 نیز ممکن نیست
 زیرا که سپاهیان
 و قوای دیگر
 بیکدیگر افزوده
 و قوای دیگر
 نیز بر سر
 و بر سر

بایست چنانچه فیله را در
برای باس پیاپی
در آن ظرفیت بدار
است مثل فنون
از دره در آن
فنون
محمد امین است
در هیبت این شاه و
بحران است موعود

حضرت عبداللہ صوم
فرمود کہ میں تم کو یہاں پہنچاؤں گا
محدث کے قریب جاؤ
زیرا کہ دین مقابل است
درم و دان کہ برابر کنند
ہا یعنی اس کے نزدیک
کہ اول بعد انقلاب درج
علی رسد تو انور نور ہو
یوم فی طرف الریح و البرق
اول یوم فی طرف الخویں
ہم سلمہ

عقود
بدون عرض
مال ندارد اگر
تسلی از آن مال
نباشد مثل
خرید و در دست
بیجا بطل بود
بیجا بطل نیست
قولی علی
و غرض از
این است که

نفعین فیض
 ملا نصیر کلاویہ صاحب
 فریح کو خوشا طیب
 للبلای دلاط الشکر
 ہر شے میں اپنی
 ہر خود ہو حال
 بودی کہ دلا نصیر
 گردن کی مریک را پاک
 شہرست بغداد منتفی
 ۱۲۵۵

۱۱۷
 این معنی است که او نمی بود
 حق متکون و از حق بیست
 یعنی حق و غیر حق
 یا مسلمان یا کافرند
 و دیگری مسلمان یا کافرند
 میگویند یا مسلمان یا کافرند
 باشند و دیگر مسلمان

در بیان اول واجب آید و شرط باطل شود و بقول ابی یوسف ح اقاله بیع است مگر که بیع درشتن
 ممکن نبود و انگاه منع بود و بقول محمد ح اقات فسخ است مگر که فسخ نتوان داشت انگاه بیع بود و اگر
 بیع نیز نتوان داشت اقاله باطل شود **مسئله** اگر در بیع بعد حدوث عیب بکتر از ثمن اول میکند جایز بود
مسئله اگر اقات بغیر جنس ثمن اول کرد فسخ بود و ثمن اول لازم شود و بقول ابی یوسف ح محمد ح بیع بود
مسئله بیع ثمن اول مانع اقات نبود و هلاک بیع مانع اقات است و اگر بعضی از بیع هلاک شد
 در باقی اقات جایز بود **باب التولیت والمراجعت و التولیت عبارت از بیع**
 است ثمن اول بغیر زیاده و مراحجه عبارت از بیع است بمقدار ثمن اول باز یا در بیع و شرط مراحجه
 تولیت آنست که ثمن اول مثلی بود **مسئله** جایز بود که با بیع مزدگاز و درگزیر و علمش مفروض ثمن
 ریسان و برداشتن طعام و موزانیدن کوسپندان براس مال ضم کند و بگوید که این کالا بیع مرا
 بدین مقدار شده است و بگوید که بدین مقدار خریده ام فاما مردش بان و تعلیم واجب است خانه که بیع
 در آن نگذاشته است براس مال ضم کند **مسئله** اگر با بیع در مراحجه خیانت کرد مشتری بخیر است
 تمام بهای ستانده و یا رد کند **مسئله** اگر با بیع در تولیت خیانت کرد مشتری مقدار خیانت کم کند و
 بقول ابی یوسف رحم در مراحجه و تولیت کم کند و بقول محمد ح هر دو صورت مخیر است **مسئله** اگر مشتری جا که
 بده درم خریده است بعد از قبض بپانزده فروخت و تقاضی شد باز آنرا بده درم خرید اگر مراحجه فروشد و
 بگوید که این کالا بیست مرا به بخردم افتاده است و بگوید که به پنجدرم خریده ام اگر جامه را بده درم
 خرید باز به بیست درم فروخت بعد از قبض باز بده درم خرید مراحجه نختن جایز نبود و بقول ابی یوسف
 و محمد ح هر دو صورت مراحجه بده درم جایز بود **مسئله** اگر بنده ماذون و دیون جامه را بده درم
 خرید و بعد از قبض بدست سولی بپانزده درم فروخت مواعی بده درم مراحجه فروشد و همچنین اگر
 مواعی جامه را بده درم خرید و بعد از قبض بدست بنده ماذون و دیون خود بپانزده درم فروخت
 بنده ماذون بده درم مراحجه فروشد **مسئله** اگر بدست مضارب ده درم است نصف
 ج و بدین ده درم جامه را خریده و بدست رب مال بپانزده درم فروخت رب مال اگر
 مراحجه فروشد بدوازده نیمدرم فروشد و بقول محمد ح بیع مضارب بدست رب مال بیع رب مال
 بدست مضارب جایز نبود **مسئله** اگر جاریه کامله را خرید و کور شد و یا سولے و طے کرد جایز بود

[illegible]

بی بیان بجز این فروشد و اگر نمونے جاریه کامله را کور کرد و یا بے گانه چشم جاریه را کشد و مولى تاوان کند
 و یا جاریه بکرا مشتری و طی کرد در نیت صورت بی بیان مراجه بفروشد و بقول ابی یوسف و شافعی صحیح
 در مسئله اول جایز نبود که بے بیان مراجه بفروشد **مسئله** اگر غلامی را بهزار درم موهل خسرید و درم صد
 درم فروخت و بیان نکرد بعد مشتری را معلوم شد مشتری بخیر بود تمام ثمن قبول کند و یا رد کند
 و اگر مشتری غلام را هلاک کرد بعد ده دانت بهزار و صد درم لازم شود و اگر تولیت ستر و خست
 و بیان نکرد که بهیلت خسریده است بعد مشتری را معلوم شد مشتری بخیر بود تمام ثمن قبول کند و یا رد کند
 اگر تکلف کرد بعد معلوم شد بر مشتری هزار درم حال واجب شود و بقول ابی یوسف صحیح مشتری
 قیمت کالا رد کند و تمام ثمن از بایع بستاند **مسئله** اگر کالا بے بدست مردی تولیت فروخت
 بدینچه او را حاصل شده است و مشتری را معلوم نیست که تابع را بچند حاصل شده است بیع فاسد
 شود و اگر مشتری را در محل معلوم شد بخیر بود **فصل** بیع القاریع غیر منقول پیش از قبض جایز است
 و بقول محمد جایز نیست **مسئله** بیع منقول پیش از قبض جایز نیست **مسئله** اگر کیل را بشتر طویل و یا
 موزون را بشتر وزن و یا معدود را بشتر عدد خرید پیش از موزون و سنجیده و شمردن ستر و خستن
 خوردن جایز نبود و اگر جامه بشتر یا بشتر طویل و یا بشتر عدد خرید پیش از گردن بفروشد و بقول ابی یوسف
 و محمد صحیح فروختن معدود پیش از شمردن جایز بود **مسئله** تصرف در ثمن از قبض جایز بود
مسئله جایز است که مشتری در ثمن زیادت کند و یا بایع در بیع زیادت کند و یا در ثمن نقصان
 کند و استحقاق در جمیع متعلق است و بقول شافعی صحیح زیادت در بیع و ثمن جایز نیست **مسئله**
 دین حال که موهل کند موهل شود مگر قرض **باب** الرجو بوجوب عبارت است از انفسه و مال که
 بیعوض بود در میان مبادله مال بمال و علت ربا قدر جنس است یعنی مراد از قدر کیل در کیل
 و وزن در سوز و نوات است و بقول شافعی صحیح علت ربا طعم در مطعومات و شمیت در اثمان شرط است
 و بقول مالک علت ربا اقیات داد و ناست **مسئله** بیع کیل جنس خود و بیع موزون جنس خود بر
 دست بدست جایز بود و با فرونی و بهیلت جایز نبود **مسئله** بیع کیل غیر جنس بیع موزون بموزون غیر
 جنس با فسخ و نه دست بدست جایز بود و بهیلت جایز نبود **مسئله** بیع کیل چون گندم وجود
 خسه با و نمک موزون چون زرد نقره و آنچه منسوب است بطل بیع او جنس خود برابر جایز بود

بی بیان بجز این فروشد و اگر نمونے جاریه کامله را کور کرد و یا بے گانه چشم جاریه را کشد و مولى تاوان کند
 و یا جاریه بکرا مشتری و طی کرد در نیت صورت بی بیان مراجه بفروشد و بقول ابی یوسف و شافعی صحیح
 در مسئله اول جایز نبود که بے بیان مراجه بفروشد **مسئله** اگر غلامی را بهزار درم موهل خسرید و درم صد
 درم فروخت و بیان نکرد بعد مشتری را معلوم شد مشتری بخیر بود تمام ثمن قبول کند و یا رد کند
 و اگر مشتری غلام را هلاک کرد بعد ده دانت بهزار و صد درم لازم شود و اگر تولیت ستر و خست
 و بیان نکرد که بهیلت خسریده است بعد مشتری را معلوم شد مشتری بخیر بود تمام ثمن قبول کند و یا رد کند
 اگر تکلف کرد بعد معلوم شد بر مشتری هزار درم حال واجب شود و بقول ابی یوسف صحیح مشتری
 قیمت کالا رد کند و تمام ثمن از بایع بستاند **مسئله** اگر کالا بے بدست مردی تولیت فروخت
 بدینچه او را حاصل شده است و مشتری را معلوم نیست که تابع را بچند حاصل شده است بیع فاسد
 شود و اگر مشتری را در محل معلوم شد بخیر بود **فصل** بیع القاریع غیر منقول پیش از قبض جایز است
 و بقول محمد جایز نیست **مسئله** بیع منقول پیش از قبض جایز نیست **مسئله** اگر کیل را بشتر طویل و یا
 موزون را بشتر وزن و یا معدود را بشتر عدد خرید پیش از موزون و سنجیده و شمردن ستر و خستن
 خوردن جایز نبود و اگر جامه بشتر یا بشتر طویل و یا بشتر عدد خرید پیش از گردن بفروشد و بقول ابی یوسف
 و محمد صحیح فروختن معدود پیش از شمردن جایز بود **مسئله** تصرف در ثمن از قبض جایز بود
مسئله جایز است که مشتری در ثمن زیادت کند و یا بایع در بیع زیادت کند و یا در ثمن نقصان
 کند و استحقاق در جمیع متعلق است و بقول شافعی صحیح زیادت در بیع و ثمن جایز نیست **مسئله**
 دین حال که موهل کند موهل شود مگر قرض **باب** الرجو بوجوب عبارت است از انفسه و مال که
 بیعوض بود در میان مبادله مال بمال و علت ربا قدر جنس است یعنی مراد از قدر کیل در کیل
 و وزن در سوز و نوات است و بقول شافعی صحیح علت ربا طعم در مطعومات و شمیت در اثمان شرط است
 و بقول مالک علت ربا اقیات داد و ناست **مسئله** بیع کیل جنس خود و بیع موزون جنس خود بر
 دست بدست جایز بود و با فرونی و بهیلت جایز نبود **مسئله** بیع کیل غیر جنس بیع موزون بموزون غیر
 جنس با فسخ و نه دست بدست جایز بود و بهیلت جایز نبود **مسئله** بیع کیل چون گندم وجود
 خسه با و نمک موزون چون زرد نقره و آنچه منسوب است بطل بیع او جنس خود برابر جایز بود

و با فرونی جایز نبود مسکله بیع جید باردی در جمیع صور برابر جایز بود و با فرونی جایز نبود حرام باشد
مسکله در غیر صورت تعیین شرط است نه تقاضی و بقول شافعی رحم در بیع طعام مثل او تقاضی شرط
است مسکله جایز است بیع یک خفنه بدو خفنه و یک سیب بدو سیب و یک بیضه بدو بیضه و یک جوز
بدو جوز و یک خرما بدو خرما و یک فلس بدو فلس بشرطیکه هر دو معین باشند و بقول شافعی رحم بیع
یک خفنه گندم بدو خفنه مثل آن جایز نبود و بقول محمد بیع یک فلس بدو فلس معین جایز نبود
مسکله اگر گوشت گو سپند بگو سپند و یا گوشت گاو بگو و یا گوشت گوسفند بگو و یا گوشت
ستور بگو سپند بیع کرد در جمیع صور جایز بود و بقول محمد رحم گوشت گوسفند بگو سپند و گوشت ستور
بستور جایز نبود مگر که گوشت مفروض زیادت بود از گوشتیکه در گو سپند و یا در ستور است تا گوشت
برابر گوشت بود و زیادت گوشت برابر سر و پا چه و پوست و غیر آن بود مسکله بیع کرپاس بنیت جاع
بود با جماع مسکله بیع خرما از ترنجبرمار تر جایز است و بقول شافعی رحم جایز نیست مسکله فروختن
خرما خشک خرما تر برابر پمانه و بیع انگور بوزیر برابر جایز است و بقول ابی یوسف و محمد رحم
بیع خرما از ترنجبرمار خشک جایز نبود مسکله فروختن گوشت گوسفند بگوشت ستور و یا گوشت
ستور بزیادت جایز بود و بیع گوشت ستور بگوشت گاو میش بزیادت جایز بود و همچنین
بیع گوشت بز بگوشت میش نیز بزیادت جایز نبود مسکله بیع شیر گوسفند بشیر ماده گاو بزیادت
جایز بود و بقول شافعی رحمه الله علیه جایز نبود مگر برابر مسکله فروختن سرکه خرما بگرگه انگور
بزیادت جایز بود مسکله فروختن نان گندم بگندم و یا اگر گندم بزیادت جایز بود و فتوی برین
است و بروایتی از احنافه رحم جایز نبود مسکله فروختن پیشه کم بپیه سرین و یا گوشت بزیادت
جایز بود مسکله فروختن گندم بارد گندم و یا پست گندم جایز نبود با جماع مسکله فروختن
شمره چوب زیتون بروغن زیت و یا فروختن کنجد بروغن کنجد درست نباشد مگر که روغن زیادت
بود از آن روغن که در کنجد و زیتون است مسکله دام بستن نان بوزن جایز بود و بشما
جایز نبود و این قول ابی یوسف رحم است و فتوی برینست و بقول احنافه رحم بهر دو طریق جایز نبود
بقول محمد رحم جایز بود مسکله میان بنده و مولی و میان مسلمان و جری در دار حرب رلوا حرام نبود و بقول
ابی یوسف و شافعی رحم میان مسلمان و حر بله در دار حرب رلوا حرام بود با پای

و با فرونی جایز نبود مسکله بیع جید باردی در جمیع صور برابر جایز بود و با فرونی جایز نبود حرام باشد
مسکله در غیر صورت تعیین شرط است نه تقاضی و بقول شافعی رحم در بیع طعام مثل او تقاضی شرط
است مسکله جایز است بیع یک خفنه بدو خفنه و یک سیب بدو سیب و یک بیضه بدو بیضه و یک جوز
بدو جوز و یک خرما بدو خرما و یک فلس بدو فلس بشرطیکه هر دو معین باشند و بقول شافعی رحم بیع
یک خفنه گندم بدو خفنه مثل آن جایز نبود و بقول محمد بیع یک فلس بدو فلس معین جایز نبود
مسکله اگر گوشت گو سپند بگو سپند و یا گوشت گاو بگو و یا گوشت گوسفند بگو و یا گوشت
ستور بگو سپند بیع کرد در جمیع صور جایز بود و بقول محمد رحم گوشت گوسفند بگو سپند و گوشت ستور
بستور جایز نبود مگر که گوشت مفروض زیادت بود از گوشتیکه در گو سپند و یا در ستور است تا گوشت
برابر گوشت بود و زیادت گوشت برابر سر و پا چه و پوست و غیر آن بود مسکله بیع کرپاس بنیت جاع
بود با جماع مسکله بیع خرما از ترنجبرمار تر جایز است و بقول شافعی رحم جایز نیست مسکله فروختن
خرما خشک خرما تر برابر پمانه و بیع انگور بوزیر برابر جایز است و بقول ابی یوسف و محمد رحم
بیع خرما از ترنجبرمار خشک جایز نبود مسکله فروختن گوشت گوسفند بگوشت ستور و یا گوشت
ستور بزیادت جایز بود و بیع گوشت ستور بگوشت گاو میش بزیادت جایز بود و همچنین
بیع گوشت بز بگوشت میش نیز بزیادت جایز نبود مسکله بیع شیر گوسفند بشیر ماده گاو بزیادت
جایز بود و بقول شافعی رحمه الله علیه جایز نبود مگر برابر مسکله فروختن سرکه خرما بگرگه انگور
بزیادت جایز بود مسکله فروختن نان گندم بگندم و یا اگر گندم بزیادت جایز بود و فتوی برین
است و بروایتی از احنافه رحم جایز نبود مسکله فروختن پیشه کم بپیه سرین و یا گوشت بزیادت
جایز بود مسکله فروختن گندم بارد گندم و یا پست گندم جایز نبود با جماع مسکله فروختن
شمره چوب زیتون بروغن زیت و یا فروختن کنجد بروغن کنجد درست نباشد مگر که روغن زیادت
بود از آن روغن که در کنجد و زیتون است مسکله دام بستن نان بوزن جایز بود و بشما
جایز نبود و این قول ابی یوسف رحم است و فتوی برینست و بقول احنافه رحم بهر دو طریق جایز نبود
بقول محمد رحم جایز بود مسکله میان بنده و مولی و میان مسلمان و جری در دار حرب رلوا حرام نبود و بقول
ابی یوسف و شافعی رحم میان مسلمان و حر بله در دار حرب رلوا حرام بود با پای

الحقوق مسئله بخیدن منزل منزله بالا و رولج در نباید مگر که ذکر کند در بیج کل حق هوله او و مرا فقه او
 بکل حق قبیل و کشیر بنویس او نه مسئله اگر سبت خرید در بیج کل حق ذکر کرد بالا آن در نیاید
 تا ذکر بالا در بیج بصری ذکر کند مسئله اگر برای خرید نه در میان در بیج در آید و بالا آن سر
 نیزه راید مسئله سابط در خریدن برای در نیاید مگر که ذکر کند بکل حق هوله او و مرا فقه او
 بکل قبیل و کشیر بنویس او نه و بقول ابی یوسف و محمد رح اگر در سابط درون برای سبت
 بے آنکه ذکر کل حق هوله کند سابط در آید در بیج مسئله اگر از برای سبت و یا منزل و یا مسکن خرید
 طریق وسیل و شرب در بیج در نیاید مگر که بکل حق هوله او و مرا فقه ذکر کند مسئله اگر از برای خانه
 و یا منزل و یا مسکن اجازت داد طریق وسیل در آید علی آنکه حقوق و مرا فقه ذکر کند
باب الاستحقاق مسئله اگر مردی بکینز کے خرید و قبض او فرزند او رد و مردی
 استحقاق جاریه سینه ثابت کرد جاریه را یا بنسرزند برد و اگر مشتری بے اقرار جاریه برائے او کرد
 فرزند در اقرار در نیاید زیرا که بنیه حق متعبدیه است نه مال مسئله تناقض در دعوی
 ملک مانع است تا اگر از شخصی طلب بے کرد یا طلب شرع و بعد دعوی ملک کرد و پیش از بیعت
 شرع دعوی نشوند و در دعوی حریت و طلاق و نسب تناقض مانع نیست تا اگر بنده مشتری را
 گفت مرا بخر که من بنده ام و بخیر داین بنده آزاد پیدا شد اگر مانع حاضر بود و یا غایب بود نصیت
 معلوم مشتری بر بایع رجوع کند و اگر مانع غایب بود معلوم نبود که نجاست مشتری بزند ثمن رجوع
 کند و بنده بر مانع کند و بقول ابی یوسف رحم در هر دو صورت مشتری بے بر بنده رجوع نکند
مسئله اگر بنده گفت مرا اگر و بستان که من بنده ام و زید گروستد این بنده آزاد بود زید بر بنده بیعت مال
 بوام رجوع نکند و بقول ابی یوسف رحم در هر دو صورت مشتری بے بر بنده رجوع نمود مسئله اگر مردی در برای خانه
 مجهول دعوی کرد و صاحب برای بصد درم صلح کرد و بعضی ازین برای مردی دیگر با استحقاق
 بر دمدعا علیه بر مدعی هیچ رجوع نماند و اگر دعوی تمام برای کرده بود بعد صلح کرد و دعا علیه بنده از
 مال صلح بر مدعی اول رجوع کند مسئله اگر مردی ملک غیر بے اذن او فروخت ملک خیر بود و اجازت
 و نسخ و در اجازت بقا، بیع و بقا و متساقدین شرع است و بقا، ثمن نیز در اجازت شریعت
 اگر از جنس عروض باشد و بقول شافعی رجوع فسخ و بے منع نشود مسئله اگر مردی

بینه زید را غصب کرد و مشروخت و مشتری اناد کرد بعد غصب را زید در بیع اجازت کرد و عقیق
 درست باشد و بقول محمد و زید در بیع درست نباشد و اگر مشتری از غصب قبض کرد و بدست دیگری
 مشروخت و مالک بیع اول را اجازه کرد بیع دوم جایز نبود و اگر دست بنده مغضوب نزد یک شریک
 بریدند و مشتری از آن بستم و مولی بیع غاصب را اجازه کرد از آن مشتری را بود و آنچه از آن شریک زیاد
 بر نصف ثمن بود صدقه بدو **مسئله** اگر بنده غیر را فروخت بی اذن او و مشتری مینه اقامت کرد اقرار
 بایع که مولی بنده او را بیع بنده اذن نموده است و یا برقرار مولی بنده که مولی بیع او نفی موده است و بخاک
 بیع دارد کند مینه مشتری نشوند و اگر بایع پیش قاضی اقرار کرد که بی اذن مولی فروخته و مشتری طلب فسخ کردیم
 بطل شود **مسئله** اگر مردی سرای غیر را فروخت و مشتری سر را در بنا خود داخل کرد بایع ضامن
 نشود و بقول محمد و قول اول از ابی یوسف ریح ضامن شود **باب سلم هر چه**
 که ضبط صفت او ممکن شود و مقدار او معلوم بود سلم در جایز بود و آنچه ضبط صفت او و معرفت مفت را او
 ممکن نبود سلم در جایز نبود پس سلم در مکمل و موزون جز در اتم و دنانیر و در عددی متقارب چون جوز
 و بیضه و فلس و خشت خام و پخته بکالبد معلوم و در مذروع چون جامه بشرط بیان مقدار که در صفت
 صفت جایز بود و سلم در در اتم و دنانیر و حیوان و در اطراف او و در پوسینها محدود و پشماره یا
 پیمزم و در کشته تاره و در چاهر و خر مهره جایز نبود **مسئله** سلم جایز است در چیزی که از وقت عقد سلم
 تا وقت حلول اجل موجود بود تا اگر مسلم فیه بوقت سلم موجود بود و بوقت تمام شدن مهلت موجود نبود و
 یا در وقت عقد سلم منقطع شود و در آخر مهلت موجود بود سلم جایز نبود و بقول شافعی ریح اگر در وقت
 حلول اجل موجود شود جایز بود **مسئله** سلم در ماهی تازه و غیر وقت جایز نبود و در ماهی تازه در وقت
 و سلم بوزن معلوم جایز بود **مسئله** در ماهی شور بوزن معلوم جایز بود **مسئله** سلم در گوشت
 جایز نبود و بقول ابی یوسف و محمد رحم اگر جنس گوشت و نوع او و در جنس حیوان و صفت او و
 موضع بریدن گوشت و مقدار او بیان کند جایز بود **مسئله** اگر سلم بست بر پانه معین که مقدار
 او معلوم نبود و یا بگنجه معین که مقدار او معلوم نبود یا سلم بست در گندم و یا سلم بست در
 حنظل و در خنثی معین جایز نبود **مسئله** در سلم شرط است بیان جنس و نوع و صفت و اندازه و مهلت
 و اصل او یکماه است و مقدار سه ماهه اگر سه یا بیه از جنس تمییز و موزون و یا معدود بود

بینه زید را غصب کرد و مشروخت و مشتری اناد کرد بعد غصب را زید در بیع اجازت کرد و عقیق
 درست باشد و بقول محمد و زید در بیع درست نباشد و اگر مشتری از غصب قبض کرد و بدست دیگری
 مشروخت و مالک بیع اول را اجازه کرد بیع دوم جایز نبود و اگر دست بنده مغضوب نزد یک شریک
 بریدند و مشتری از آن بستم و مولی بیع غاصب را اجازه کرد از آن مشتری را بود و آنچه از آن شریک زیاد
 بر نصف ثمن بود صدقه بدو **مسئله** اگر بنده غیر را فروخت بی اذن او و مشتری مینه اقامت کرد اقرار
 بایع که مولی بنده او را بیع بنده اذن نموده است و یا برقرار مولی بنده که مولی بیع او نفی موده است و بخاک
 بیع دارد کند مینه مشتری نشوند و اگر بایع پیش قاضی اقرار کرد که بی اذن مولی فروخته و مشتری طلب فسخ کردیم
 بطل شود **مسئله** اگر مردی سرای غیر را فروخت و مشتری سر را در بنا خود داخل کرد بایع ضامن
 نشود و بقول محمد و قول اول از ابی یوسف ریح ضامن شود **باب سلم هر چه**
 که ضبط صفت او ممکن شود و مقدار او معلوم بود سلم در جایز بود و آنچه ضبط صفت او و معرفت مفت را او
 ممکن نبود سلم در جایز نبود پس سلم در مکمل و موزون جز در اتم و دنانیر و در عددی متقارب چون جوز
 و بیضه و فلس و خشت خام و پخته بکالبد معلوم و در مذروع چون جامه بشرط بیان مقدار که در صفت
 صفت جایز بود و سلم در در اتم و دنانیر و حیوان و در اطراف او و در پوسینها محدود و پشماره یا
 پیمزم و در کشته تاره و در چاهر و خر مهره جایز نبود **مسئله** سلم جایز است در چیزی که از وقت عقد سلم
 تا وقت حلول اجل موجود بود تا اگر مسلم فیه بوقت سلم موجود بود و بوقت تمام شدن مهلت موجود نبود و
 یا در وقت عقد سلم منقطع شود و در آخر مهلت موجود بود سلم جایز نبود و بقول شافعی ریح اگر در وقت
 حلول اجل موجود شود جایز بود **مسئله** سلم در ماهی تازه و غیر وقت جایز نبود و در ماهی تازه در وقت
 و سلم بوزن معلوم جایز بود **مسئله** در ماهی شور بوزن معلوم جایز بود **مسئله** سلم در گوشت
 جایز نبود و بقول ابی یوسف و محمد رحم اگر جنس گوشت و نوع او و در جنس حیوان و صفت او و
 موضع بریدن گوشت و مقدار او بیان کند جایز بود **مسئله** اگر سلم بست بر پانه معین که مقدار
 او معلوم نبود و یا بگنجه معین که مقدار او معلوم نبود یا سلم بست در گندم و یا سلم بست در
 حنظل و در خنثی معین جایز نبود **مسئله** در سلم شرط است بیان جنس و نوع و صفت و اندازه و مهلت
 و اصل او یکماه است و مقدار سه ماهه اگر سه یا بیه از جنس تمییز و موزون و یا معدود بود

بینه زید را غصب کرد و مشروخت و مشتری اناد کرد بعد غصب را زید در بیع اجازت کرد و عقیق
 درست باشد و بقول محمد و زید در بیع درست نباشد و اگر مشتری از غصب قبض کرد و بدست دیگری
 مشروخت و مالک بیع اول را اجازه کرد بیع دوم جایز نبود و اگر دست بنده مغضوب نزد یک شریک
 بریدند و مشتری از آن بستم و مولی بیع غاصب را اجازه کرد از آن مشتری را بود و آنچه از آن شریک زیاد
 بر نصف ثمن بود صدقه بدو **مسئله** اگر بنده غیر را فروخت بی اذن او و مشتری مینه اقامت کرد اقرار
 بایع که مولی بنده او را بیع بنده اذن نموده است و یا برقرار مولی بنده که مولی بیع او نفی موده است و بخاک
 بیع دارد کند مینه مشتری نشوند و اگر بایع پیش قاضی اقرار کرد که بی اذن مولی فروخته و مشتری طلب فسخ کردیم
 بطل شود **مسئله** اگر مردی سرای غیر را فروخت و مشتری سر را در بنا خود داخل کرد بایع ضامن
 نشود و بقول محمد و قول اول از ابی یوسف ریح ضامن شود **باب سلم هر چه**
 که ضبط صفت او ممکن شود و مقدار او معلوم بود سلم در جایز بود و آنچه ضبط صفت او و معرفت مفت را او
 ممکن نبود سلم در جایز نبود پس سلم در مکمل و موزون جز در اتم و دنانیر و در عددی متقارب چون جوز
 و بیضه و فلس و خشت خام و پخته بکالبد معلوم و در مذروع چون جامه بشرط بیان مقدار که در صفت
 صفت جایز بود و سلم در در اتم و دنانیر و حیوان و در اطراف او و در پوسینها محدود و پشماره یا
 پیمزم و در کشته تاره و در چاهر و خر مهره جایز نبود **مسئله** سلم جایز است در چیزی که از وقت عقد سلم
 تا وقت حلول اجل موجود بود تا اگر مسلم فیه بوقت سلم موجود بود و بوقت تمام شدن مهلت موجود نبود و
 یا در وقت عقد سلم منقطع شود و در آخر مهلت موجود بود سلم جایز نبود و بقول شافعی ریح اگر در وقت
 حلول اجل موجود شود جایز بود **مسئله** سلم در ماهی تازه و غیر وقت جایز نبود و در ماهی تازه در وقت
 و سلم بوزن معلوم جایز بود **مسئله** در ماهی شور بوزن معلوم جایز بود **مسئله** سلم در گوشت
 جایز نبود و بقول ابی یوسف و محمد رحم اگر جنس گوشت و نوع او و در جنس حیوان و صفت او و
 موضع بریدن گوشت و مقدار او بیان کند جایز بود **مسئله** اگر سلم بست بر پانه معین که مقدار
 او معلوم نبود و یا بگنجه معین که مقدار او معلوم نبود یا سلم بست در گندم و یا سلم بست در
 حنظل و در خنثی معین جایز نبود **مسئله** در سلم شرط است بیان جنس و نوع و صفت و اندازه و مهلت
 و اصل او یکماه است و مقدار سه ماهه اگر سه یا بیه از جنس تمییز و موزون و یا معدود بود

و جای تسلیم مسلم فیه اگر در مسلم فیه محل و موت بود و اگر در مسلم فیه محل و موت نیست در مکان بی عقد
تسلیم کند و قبض سرمایه پیش از آنکه بر دو عاقد جدا شوند شرط است و بقول ابی یوسف و محمد
چون سرمایه معین بود بیان او و بیان مکان تسلیم شرط نیست در مسلم فیه را در موضع عقد مسلم تسلیم کند
مسئله اگر بدو است درم یک خوار گندم مسلم است صد درم و ام بوده است بر مسلم الیه و صد درم نقد
قاد مسلم در حصه صد درم دین باطل شود و در صد درم نقد درست بود مسئله تصرف در سرمایه و در مسلم فیه پیش از
قبض جایز نبود تا اگر دیگر را در مسلم فیه شریک میکند و یا مسلم فیه بتولیت می فروشد جایز بود مسئله اگر در مسلم
اقالت کرد و در رب مسلم نتواند که بدل سرمایه از مسلم الیه چیزی بستاند مسئله اگر مسلم الیه یک خوار گندم خرید و
رب مسلم را فرمود تا از بدل مسلم فیه قبض کند جایز نبود و اگر مسلم الیه رب مسلم را فرمود که اول بار بکمال او قبض کند
بعده بر خود قبض کند و او همچنان کند یعنی یکبار بر بار او بیاید و بار دوم برای خود بماند که جایز بود و اگر یک
خوار گندم خرید و زید را فرمود که بدل قرض خود قبض کند جایز بود مسئله اگر در خوار گندم مسلم است و رب مسلم
مسلم الیه را فرمود تا سطر رب مسلم بکلی کند و مسلم الیه نفی رب مسلم بنظر او کلیل کرد و قبض نمود و اگر طعام
معین بخرد و یا بلیغ فرمود تا بنظر مشتری کلیل کند و بلیغ در غیبت مشتری با و نذا کلیل کرد قبض بود مسئله
اگر بجاریه در خوار خطه مسلم است و مسلم الیه جاریه را قبض کرد بعد از اقاله کرد پس جاریه مسلم الیه مرد و یا پس
از اقاله جاریه مرد اقاله باقی بود در مسئله اول درست باشد و در مسئله دوم قیمت جاریه واجب آید بر مسلم
و اگر مردی جای خرید بصد درم بپس اقاله کرد و ندان جاریه بدست مشتری ببرد اقاله باطل شود و اگر بعد از آن
جاریه اقاله کرد و ندان اقاله باطل بود مسئله اگر مسلم الیه میگوید که ردی شرط کرده ام و رب مسلم میگوید
که هیچ شرط نکرده ام قول مسلم الیه معتبر نبود و اگر رب مسلم دعوی شرط ردی میکند و مسلم الیه
منکر است قول رب مسلم بود و بقول ابی یوسف و محمد رحم قول مسلم الیه معتبر بود مسئله اگر
رب مسلم دعوی اجل میکند و مسلم الیه منکر است قول رب مسلم معتبر بود با اتفاق و اگر مسلم الیه دعوی
اجل میکند و رب مسلم منکر است قول مسلم الیه معتبر بود و بقول ابی یوسف و محمد رحم قول رب مسلم
معتبر بود و همچنین قول مدعی در صفت معتبر است نه قول منکر مسئله جایز است مسلم دست مضام
در موزه و طشت و امتابه و چون فسر مانده بیند غیر بود و پیش از آنکه خسرانده بیند
صانع تواند که بدست دیگری فروشد و صورت است که مردی موزه و غیر را گوید که موزه را طلب

در جای تسلیم مسلم فیه اگر در مسلم فیه محل و موت بود و اگر در مسلم فیه محل و موت نیست در مکان بی عقد
تسلیم کند و قبض سرمایه پیش از آنکه بر دو عاقد جدا شوند شرط است و بقول ابی یوسف و محمد
چون سرمایه معین بود بیان او و بیان مکان تسلیم شرط نیست در مسلم فیه را در موضع عقد مسلم تسلیم کند
مسئله اگر بدو است درم یک خوار گندم مسلم است صد درم و ام بوده است بر مسلم الیه و صد درم نقد
قاد مسلم در حصه صد درم دین باطل شود و در صد درم نقد درست بود مسئله تصرف در سرمایه و در مسلم فیه پیش از
قبض جایز نبود تا اگر دیگر را در مسلم فیه شریک میکند و یا مسلم فیه بتولیت می فروشد جایز بود مسئله اگر در مسلم
اقالت کرد و در رب مسلم نتواند که بدل سرمایه از مسلم الیه چیزی بستاند مسئله اگر مسلم الیه یک خوار گندم خرید و
رب مسلم را فرمود تا از بدل مسلم فیه قبض کند جایز نبود و اگر مسلم الیه رب مسلم را فرمود که اول بار بکمال او قبض کند
بعده بر خود قبض کند و او همچنان کند یعنی یکبار بر بار او بیاید و بار دوم برای خود بماند که جایز بود و اگر یک
خوار گندم خرید و زید را فرمود که بدل قرض خود قبض کند جایز بود مسئله اگر در خوار گندم مسلم است و رب مسلم
مسلم الیه را فرمود تا سطر رب مسلم بکلی کند و مسلم الیه نفی رب مسلم بنظر او کلیل کرد و قبض نمود و اگر طعام
معین بخرد و یا بلیغ فرمود تا بنظر مشتری کلیل کند و بلیغ در غیبت مشتری با و نذا کلیل کرد قبض بود مسئله
اگر بجاریه در خوار خطه مسلم است و مسلم الیه جاریه را قبض کرد بعد از اقاله کرد پس جاریه مسلم الیه مرد و یا پس
از اقاله جاریه مرد اقاله باقی بود در مسئله اول درست باشد و در مسئله دوم قیمت جاریه واجب آید بر مسلم
و اگر مردی جای خرید بصد درم بپس اقاله کرد و ندان جاریه بدست مشتری ببرد اقاله باطل شود و اگر بعد از آن
جاریه اقاله کرد و ندان اقاله باطل بود مسئله اگر مسلم الیه میگوید که ردی شرط کرده ام و رب مسلم میگوید
که هیچ شرط نکرده ام قول مسلم الیه معتبر نبود و اگر رب مسلم دعوی شرط ردی میکند و مسلم الیه
منکر است قول رب مسلم بود و بقول ابی یوسف و محمد رحم قول مسلم الیه معتبر بود مسئله اگر
رب مسلم دعوی اجل میکند و مسلم الیه منکر است قول رب مسلم معتبر بود با اتفاق و اگر مسلم الیه دعوی
اجل میکند و رب مسلم منکر است قول مسلم الیه معتبر بود و بقول ابی یوسف و محمد رحم قول رب مسلم
معتبر بود و همچنین قول مدعی در صفت معتبر است نه قول منکر مسئله جایز است مسلم دست مضام
در موزه و طشت و امتابه و چون فسر مانده بیند غیر بود و پیش از آنکه خسرانده بیند
صانع تواند که بدست دیگری فروشد و صورت است که مردی موزه و غیر را گوید که موزه را طلب

[illegible]

اودم خود بر اندازد پائین بدهد بخندین هملت بخندین درم و پهای نماید و باز اگر را گوید که انگشتری از نقره خود برای من ببارد
 بخندین هملت و بخندین درم و در استضاع موجب را حکم سلم بود و قبول ابی یوسف و محمد حکم سلم ندارد
باب المتفرقات **مسئله** بی سکه یزید و زندگان و پزندگان جایز نیست و قبول شافعی رحمه الله علیه
 بی سکه جایز نیست و بروایتی از ابی یوسف روح فروختن سکه گزنده جایز نیست **مسئله** حکم ذمی در بیع خمر و خوجان
 حکم مسلمان است در بیع شیره گویند **مسئله** اگر دیگر را گفت بنده خود بدست زید هزار درم بفروشد بدانکه من نیاید
 ام برای تو بصد درم جز هزار درم و او فروخت بیع جایز بود بر میانجی هیچ واجب نیاید و اگر گفت بنده خود بدست
 زید هزار درم بفروشد بدانکه من میانجی ام برای تو بصد درم از بهای آن بنده جز هزار درم و او بفروخت
 هزار درم بر شتری واجب آید و صد درم بر میانجی لازم **مسئله** اگر گنیزه که را خرید و پیش از قبض کردن
 تزویج کرد و شوهر او را طوطی کرد و طوطی شوهر بمزله قبض مشتری بود و نکاح حکم قبض ندارد **مسئله** اگر گنیزه را
 بخزید و مشتری پیش از قبض تسلیم ثمن غائب شد و با بیع بنیه اقامت کرد بشرا و غیبت مشتری پیش از تسلیم
 ثمن و ارقاضی طلب بیع بنده کرد برای ثمن اگر غیبت مشتری معروف است بیع بنده جایز نبود و اگر مکان مشتری
 معلوم نبود بیع بنده برای دفع ثمن جایز بود **مسئله** اگر دو کس خمرید و یکی پیش از قبض بیع تسلیم ثمن
 غایب شد مشتری حاضر تواند که تمام ثمن ببا یع دهد و تمام بیع قبض کند و چون شریک غایب حاضر
 آید نتواند که نصیب خود را از بیع قبض کند پیش از دفع نصیب خود از ثمن و قبول سببه یوسف
 ح اگر حاضر تمام ثمن ادا کرد و نتواند که نصیب غایب قبض کند و در نصیب غایب از ثمن تبرع
 بود بر شریک رجوع نکند **مسئله** اگر گنیزه که را فروخته بنهار شغال انفسره و در بر شتر
 پانصد شغال زرو پانصد شغال نقره واجب آید **مسئله** اگر از هم جیاد دادند و داشت
 و زیوت داد این را معلوم نبود تا تلف کرد و دین استیفاشده باشد و بر بدیون هیچ وجه
 نیاید و قبول ابی یوسف روح این تواند که مثل زیوت بدیون رد کند و در اهرم جیاد
 بستاند **مسئله** اگر مرغی در زمین غنیریه چوزه یا بیضه نهاد و یا آهو در زمین
 یک پنهان شد هر که بگیرد ملک او شود و این حکم جایست که صاحب زمین
 زمین خود را برای صید همیا نکرده باشد و اگر زمین از برای صید همیا
 کرده باشد این هم صاحب زمین را بود **مسئله** آنچه بر شتر باطل شود و غیبت آن بشرط

[illegible]

عاقبت زود بکن
نمودار نظام خدمت می
نصیب می شود خاص
عزادانی
خاص

جایز نباشد اینست بیع و شتمنت و اجازت و مراجعت **مسئله** از اهل فایده و ادین و عزل
وکیل و احکامات و مزاحمت و معامله در اشبار و اقرار و وقت و حکیم **مسئله** آنچه بشرط فاسد
باطل نشود اینست قرض و هبه و صدقه و نکاح و طلاق و صلح و عتیق و رهن و ایصال
وصیت شرکت و مضاربه و قضا و امارت و کفالت و حواله و وکالت و اقاله و کتابت
و اذن بنده تجارت و دعوی نسبت فرزند و صلح از دم محمد و صلح از جراحات و عقد ذمه و تسلیق
و معیوب و یا بخیار شرط و عزل قاضی **کتاب الصرف** حرف عبارت از بیع زر بر زر و نقره بر نقره
و یا نقره بر زر یا زر بر نقره است **مسئله** اگر زر بر زر و یا نقره بر نقره میسر و شد قبض هر دو عوض
در مجلس صرف شرط است اگر چه یکی چند و دوم ردی بود و یا یکی ساخته و دوم ناساخته بود
مسئله اگر زر بر نقره میسر و شد قبض هر دو عوض در مجلس شرط است و تفاضل جایز بود و اگر زر
نقره بکذا میسر و شد بلی آنکه وزن کند جایز است بشرطیکه هر دو عوض در مجلس قبض کند **مسئله**
تصرف در ثمن صرف پیش از قبض جایز نبود پس اگر فروخت دینار را بر درهم و قبض نکرد درهم و
خرید بدان درهم جامه را بیع فاسد باشد آن و بقول فیرج جایز است **مسئله** اگر گنیز کی را با طوق نقره
فسر و خست بر و خزار و قیمت جاریه هزار درم نقره است و قیمت طوق نیز هزار درم
نقره است و مشتری در مجلس هزار درم بیایع داد و از مجلس متفرق شد نه هزار درم
مقبوض بیایع طوق بود و همچنین اگر جاریه را با طوق نقره بدو هزار درم خرید هزار درم حال
و هزار بیایع بیع جایز بود و هزار درم حال بیایع طوق بود **مسئله** اگر تسخیر با حله و خست
بصد درم و حلیه پنجاه درم نقره است و از بهای پنجاه درم بیایع داد بیع درست باشد و پنجاه
درم مقبوض حصه حلیه بود اگر بیایع نهند که این پنجاه درم حصه حلیه است و همچنین اگر گفت
این پنجاه درم از بهای هر دو چیز است پنجاه درم حصه حلیه بود و بیع جایز بود اگر
هر دو عاقبت متفرق شدند و بیع قبض شد بیع در سیف درست بود و نقره فاسد شود
اگر نقره از تن جدا شود بی ضرر اگر بی ضرر جدا نمیشود در هر دو باطل شود **مسئله** اگر از نقره فروخت
و چیز از ثمن قبض کرد و از مجلس متفرق شد نه مقدار که ثمن قبض شده است بیع باطل شود
و در مقدار که ثمن قبض شده است بیع جایز بود و او را میان هر دو مشترک بود و اگر بعضی از او فاسد

مسئله بیع
در بیع زر بر نقره
بشرط فاسد
جایز است
عبدان قبض
رابطه را
و جایزه فاسد
مسئله بیع
حق بود این در
بر صور مکرر
است در بیع
در بیع بیع

باحتقاق بر دشتی خیمه بود باقی حصه ثمن بستاند و بیارزد کند مسئله اگر قطعه نقره فروخت و بعضی
از آن قطعه سختی با احتقاق بر دشتی به باقی حصه ثمن بستاند بی خیاری مسئله اگر دو درم نقره
و یک دینار زر بیک درم نقره و دو دینار زر فروخت جایز بود و در مقابل دینار بود و دو درم مقابل
دو دینار بود و قبول زهر و شافعی رح جایز نبود همچنین اگر یک خسر و اگر گندم و یک خر و ارچوب
خسر و اگر گندم و بدو خر و ارچوب فروخت جایز بود و هر جنس مقابل خلاف جنس بود و قبول شافعی
رح و زهر جایز نبود مسئله اگر یازده درم را ده درم و یک دینار زر فروخت بی جایز بود مسئله
اگر زید بر عمرو ده درم یافت دارد و عمرو بدست زید دینار سه فروخته بمقابل ده درمی که عمرو
بود و یا ده درم مطلق فروخت و عمرو دینار زر بنزد داد در هر دو نوع بی جایز بود و ده درم
از زهر عمر و بطریق مفاساة ساقط شود مسئله اگر یک درم صحیح زد و درم مغشوش بدو درم صحیح و یک درم
مغشوش نه فروخت جایز بود مسئله درم و دینار که در وزن و نفقه غلبه
عالم بود حکم از نفقه خلاص دارد تا اگر درهم صحیح بدرهم مغشوش
که نقره غالب دارد میفروشد و یا دنانیر خلاص بدان میروغشوش که زر غالب دارد
می فروشد و یا درم مغشوش بدرم مغشوش و یا دینار مغشوش بدینار مغشوش میفروشد اگر برابر
وزن فروشد جایز بود و زیادت و نقصان جایز نبود و اگر این درهم و دنانیر که غالب است در آن
زر و نقره بواحد ستاند جایز نبود مگر بوزن مسئله و اگر در درم و دینار غش غالب است حکم درم و دینار
ندارد و اگر جنس خود بتفاضل فروشد جایز بود و اگر بوزن رواج دارند بیع و مستقراض بوزن جایز بود و
اگر بعد در رواج دارند بیع و مستقراض بعدد جایز بود و اگر بهر دور واجب بیع و مستقراض بهر دو طریق جائز
بود و اما اینکه رواج دارند تعیین در بیع و شراء معین نشوند و اگر رواج ندارند معین شوند و اگر در درهم دنانیر
غنش برابر است در بیع و شراء و مستقراض حکم درهم و دینار دارند که در ایشان غش غالب است غیر
حکم غش ایشان را ندانند اگر بیع و شراء یا چیزی خرید و کاشد بیع باطل شود و قبول الی پوسن حج بر شری قیمت درهم و دنانیر
بیع و یا شود و قبول محمد قیمت آخرین روز که تعامل کرده اند و اگر بیع باطل شد یا فسخ جایز بود اگر چه تعیین کنند بیع بفلس
کاشد جایز نبود مگر تعیین کند مسئله اگر بفلس نافع بیع کرد و بعد کاشد بیع باطل شود و اگر بفلس نافع و ام بستد
بعده کاشد مثل ان فلوس را رد کند و قبول الی پوسن حج قیمت فلوس روز قبض حاصل آید و قبول محمد حج

[illegible]

تحت روزگار واجب است که اگر نصف درم فلوس خیری خرید دست بود برشتی واجب شود
نیم از فلوس نیم درم میدهند مسئله اگر مردی درم بصراف داد و گفت که بدین درم را فلوس ده نیم درم
کم از جبه ده جایز بود کتاب الکفالت کفالت عبارت از ضم ذمه بزمه دیگر است
در مطالبه و کفالت به نفس جایز است بلفظ کفالت نفس فلان یعنی میبایخ شد من نفس فلان
اگر چه تعدد شود تا اگر دو مرد و یا سه مرد میبایخ شوند جایز بود نفس او نیز کفالت نفس فلان
بود بلفظ که من است از بدن چون رقبه و روح و جسد و زان و وجه و نیز کفالت منعقد شود
کفالت نصف فلان و ثلث فلان و بلفظ ضمانت فلانا و بلفظ علی و الی و یا بلفظ انا رعیم به و
قبیل به یعنی من میبایخ ام نفس فلان مسئله اگر گفت من ضمانتم بمعرفت او میبایخ نشود
مسئله اگر در کفالت شرط کرد که کفول عنه را در وقت معین تسلیم کند لازم شود احضار و بی
بدان وقت اگر مطالبه کند و اگر از احضار عاجز آید قاضی میبایخ را حبس کند و اگر کفول بنفسه نماید
تقاضی قبیل را مدت آمدن و رفتن مهلت دهد اگر این مهلت گزشت و حاضر نیامد و قبیل را حبس کند
و اگر کفول بنفسه غایب شد مکان معلوم نیست قبیل را مطالبه نمود و اگر قبیل کفول عنه را حاضر آورد
در مکانیکه کفول که تواند که مخاصمت کند چنانچه در شهر تسلیم کند قبیل نفس از کفالت بری شود و اگر
شبهه طر کرد که مجلس قاضی تسلیم کند لازم شود که در مجلس قاضی تسلیم کند مسئله کفالت نفس باطل
شود و بوجه مطلوب و بموت قبیل فاما بموت طالب باطل نشود مسئله اگر میبایخ نفس مطلوب را
بطالب تسلیم کرد در ضمانت بری شود اگر چه در حالت کفالت برات تسلیم مطلوب شرط نبوده است
مسئله اگر کفول عنه نفس خود را تسلیم کرد و از جهت قبیل قبیل بری میشود و اگر قبیل را رسول قبیل مطالبه
بطالب تسلیم کرد قبیل بری شود مسئله اگر قبیل نفس شد بشرطیکه اگر کفول برافرد تسلیم کنم ضامن باشم یا
بروایت جایز بود و اگر فردا کفول برات تسلیم نکرد و یا مطلوب بمردار همان شود و قبول شامی رحم این کفالت
جایز بود مسئله اگر ربکی دعوی صد دنیا کرد و در کفالت میبایخ شد و گفت اگر فردا علیه تسلیم کنم صد دنیا را بر تو
طلب کرد و دنیا علیه تسلیم نکرد صد دنیا لازم شود مسئله در حدود و قصاص بر میبایخ دادن نفس جز نکند قاضی
مدعا علیه را و قبول الی یوسعت محرم در حد قف و قصاص بر میبایخ دادن نفس جز نکند مسئله در حدود
و قصاص حبس نکند مگر بگواهی دستوران و یا گواهی یکعدل که قاضی احدالت او عالم بود مسئله

ایمان و ایمان، ایمان و ایمان، ایمان و ایمان

این مسأله اگر از مردی میانجی خسراج شد و یا بدان رهن داد و یا میبایست نوابت قسمت شد تجا
 نبود مسأله اگر از مردی را گفت که برای تو میانجی شده ام از فلان بصد درم مبلت یکماه و طالب بر مقله
 گفت که صد درم حال است قول ضمانت بر تو بود مسأله اگر گزینی را خرید و مردی ضمانت در کرد شد و این گیر
 مردی با شتقاق بر تو تواند که مشتری کفیل را بگیرد تا حکم بر بالغ ثمن برای مشتری نشود باب کفالت
 ارجلین مسأله اگر دو مرد دین دادند و هر دو میبایست یکدیگر را ندو و یکی مقداری از دین
 ادا نتواند کرد که بر دیون دوم رجوع کند تا زیادت از نصف ادا کند اگر زیادت از نصف ادا کرد زیادت
 بر شریک رجوع کند مسأله اگر دو مرد از شصت میانجی شدند و هر دو میبایست یکدیگر را بپردازند هر یک یکی از ایشان
 ادا کند نصف آن بر شریک رجوع کند و اگر نخواهد تمام بر صیقل رجوع کند مسأله اگر طالب یک میبایست
 بری گردانید تواند که دوم را تمام دین مطالبه کند مسأله اگر دو شریک مفادش از شرکت جدا شدند و او
 دادنی دارند عزم تو اند که از هر که خواهد تمام دین بستاند و هر یک یکی از ایشان بر شریک رجوع کنند گزینا و
 از نصف ادا کند مسأله اگر دو بنده را یک عقد کتابت مکاتبه گردانید و هر دو مکاتبه یکدیگر میانجی شدند هر که از ایشان
 از مال کتابت چیزی ادا کند نصف آن بر شریک رجوع کند و اگر مولی پیش از ادا سیکه از ایشان از ادا کرد
 موله تواند که حصه مکاتب دوم از هر که خواهد بستاند و اگر موله حصه مکاتب دوم از ادا بستاند از او رجوع
 کند بر مکاتب اگر از مکاتب بستاند مکاتب نتواند که بر ازا در رجوع کند مسأله اگر مولی از بنده خود میانجی
 بیا یک بر وی لازم نیست که بعد از عتق حال و غیر حال نکفت حال لازم شود مسأله اگر زید بر بکر دعوی رقبه بنده
 که در قبض بکرست و مردی نفس بنده میانجی شد و بنده مرد مدعی بر ملکیت بنده بنیه اقامت کرد میانجی قیمت بنده
 ضمانت شود مسأله اگر بنده دعوی مال کرد و مرد و نفس بنده میانجی شد و بنده بر مرد میانجی بری شود مسأله
 اگر بنده از موله باذن او میبایست بپردازد یا موله از بنده میبایست بپردازد و بعد از عتق او مال ادا
 گرد چاکس بر دیگری رجوع نکند کتاب الاحوال حواله عبارت از نقل
 دین است از دمه بر دمه دیگر مسأله حواله در همین جای است برضا
 محتمل یعنی داین و برضا محتمل علیه یعنی کسیکه قبول کرده
 چون حواله قبول کرد حواله تمام شد محیل یعنی حواله کننده از دین بر سبب شود

این مسأله اگر از مردی میانجی خسراج شد و یا بدان رهن داد و یا میبایست نوابت قسمت شد تجا
 نبود مسأله اگر از مردی را گفت که برای تو میانجی شده ام از فلان بصد درم مبلت یکماه و طالب بر مقله
 گفت که صد درم حال است قول ضمانت بر تو بود مسأله اگر گزینی را خرید و مردی ضمانت در کرد شد و این گیر
 مردی با شتقاق بر تو تواند که مشتری کفیل را بگیرد تا حکم بر بالغ ثمن برای مشتری نشود باب کفالت
 ارجلین مسأله اگر دو مرد دین دادند و هر دو میبایست یکدیگر را ندو و یکی مقداری از دین
 ادا نتواند کرد که بر دیون دوم رجوع کند تا زیادت از نصف ادا کند اگر زیادت از نصف ادا کرد زیادت
 بر شریک رجوع کند مسأله اگر دو مرد از شصت میانجی شدند و هر دو میبایست یکدیگر را بپردازند هر یک یکی از ایشان
 ادا کند نصف آن بر شریک رجوع کند و اگر نخواهد تمام بر صیقل رجوع کند مسأله اگر طالب یک میبایست
 بری گردانید تواند که دوم را تمام دین مطالبه کند مسأله اگر دو شریک مفادش از شرکت جدا شدند و او
 دادنی دارند عزم تو اند که از هر که خواهد تمام دین بستاند و هر یک یکی از ایشان بر شریک رجوع کنند گزینا و
 از نصف ادا کند مسأله اگر دو بنده را یک عقد کتابت مکاتبه گردانید و هر دو مکاتبه یکدیگر میانجی شدند هر که از ایشان
 از مال کتابت چیزی ادا کند نصف آن بر شریک رجوع کند و اگر مولی پیش از ادا سیکه از ایشان از ادا کرد
 موله تواند که حصه مکاتب دوم از هر که خواهد بستاند و اگر موله حصه مکاتب دوم از ادا بستاند از او رجوع
 کند بر مکاتب اگر از مکاتب بستاند مکاتب نتواند که بر ازا در رجوع کند مسأله اگر مولی از بنده خود میانجی
 بیا یک بر وی لازم نیست که بعد از عتق حال و غیر حال نکفت حال لازم شود مسأله اگر زید بر بکر دعوی رقبه بنده
 که در قبض بکرست و مردی نفس بنده میانجی شد و بنده مرد مدعی بر ملکیت بنده بنیه اقامت کرد میانجی قیمت بنده
 ضمانت شود مسأله اگر بنده دعوی مال کرد و مرد و نفس بنده میانجی شد و بنده بر مرد میانجی بری شود مسأله
 اگر بنده از موله باذن او میبایست بپردازد یا موله از بنده میبایست بپردازد و بعد از عتق او مال ادا
 گرد چاکس بر دیگری رجوع نکند کتاب الاحوال حواله عبارت از نقل
 دین است از دمه بر دمه دیگر مسأله حواله در همین جای است برضا
 محتمل یعنی داین و برضا محتمل علیه یعنی کسیکه قبول کرده
 چون حواله قبول کرد حواله تمام شد محیل یعنی حواله کننده از دین بر سبب شود

و محال که بر محیل رجوع کند مگر توبی یعنی بپلاک حق داین و ان و ملتی بود که محال علیه حواله را منکر شود
 و گویند خورد و محال که را بنی نبود و یا محال علیه مفسد و در هر دو صورت محال که بر محیل رجوع
 کند و قبول ابی یوسف و محمد سرح اگر قاضی با فلاس محال علیه حکم کرد نیز محال که بر محیل رجوع کند
 مسئله اگر محال علیه از محیل آنچه سبب حواله داده است طلب کند و محیل میگوید که بر تو حواله کرده ام دینی که مرا
 بر تو یافت بوده است و محال علیه منکر است بر محیل واجب آید مثل آنچه محال علیه ادا کرده است مسئله
 اگر محیل از محال طلب کرد بدینچه او را حواله کرده است و گفت ترا حواله کرده ام تا برای من قصص کنی و
 محال که میگوید مرا بر تو دینی یافت بوده است و بدان حواله کرده و محیل از دین منکر است قول محیل مقبر بود
 مسئله اگر هزار درم بر یکی امانت نهاد و بران حواله کرد جایز بود و اگر آن هزار درم هلاک شد محال علیه
 بری شود مسئله سفاح یعنی هند و سه مکرده است و ازین و امی است که کسی دهد تا مقرض از خوف
 این شود کتاب القضا مسئله هر که اهل شهادت است اهل قضا است و فاسق اهلیت
 قضا دارد و چنانچه اهلیت شهادت دارد و لیکن ناشاید که فاسق را قضا دهند مسئله اگر قاضی
 عادل بصدن رشوت فاسق شد از قضا معزول نشود اما مستحق عزا شود اگر قضا بر رشوت بصد
 قاضی نشود و قبول شافعی رح گویند فاسق و قضا فاسق جایز نبود مسئله فاسق صلاحیت نیکو
 دارد و قبول صلاحیت ندارد مسئله شاید که قاضی در شت خومی و جبار و تیر کار بود و باید که تاضی
 معتد به باشد در پارسای و صلاحیت و در عقل و فهم و علم با عادیث و آثار و وجوه فقه و ائین بود
 و اجتهاد و قاضی شرط اولیست یعنی اولی است که قاضی مجتهد بود و باید که منفی نیز بدین
 اوصاف موصوف بود اگر قاضی خالیست بر نفس خود از ظلم مکرده بود که قضا قبول کند و اگر امین بود
 قبول قضا مکرده بود و نشاید که درخواست قضا کند مسئله جایز است قبول قضا از سلطان عادل ظالم
 و اهل انجی مسئله بعد از قبول قضا تخصص حال دیوان قاضی نمی کند و دیوان عبارت از خلیفه است که در آن
 نسبتها سجالات و صلوات محاضر و غیر است و در حال مجوسان نظر کنند پس هر که اتوار کند سببی و یا بنیه
 بروی اقامت کند الزام کند و اگر اقرار نکرد و بنیه حاضر نشد بفرماید تا ندا کنند هر روز تا خصم
 حاضر شود و در اینها و اجرة و وقف عمل کند و بنیه و یا با اقرار و قبول قاضی معزول عمل کند
 مگر که ذوالبیدار است که قاضی این امانت و یا وقف و یا اجرت آن بدو تسلیم کرده است

و محال که بر محیل رجوع کند مگر توبی یعنی بپلاک حق داین و ان و ملتی بود که محال علیه حواله را منکر شود
 و گویند خورد و محال که را بنی نبود و یا محال علیه مفسد و در هر دو صورت محال که بر محیل رجوع
 کند و قبول ابی یوسف و محمد سرح اگر قاضی با فلاس محال علیه حکم کرد نیز محال که بر محیل رجوع کند
 مسئله اگر محال علیه از محیل آنچه سبب حواله داده است طلب کند و محیل میگوید که بر تو حواله کرده ام دینی که مرا
 بر تو یافت بوده است و محال علیه منکر است بر محیل واجب آید مثل آنچه محال علیه ادا کرده است مسئله
 اگر محیل از محال طلب کرد بدینچه او را حواله کرده است و گفت ترا حواله کرده ام تا برای من قصص کنی و
 محال که میگوید مرا بر تو دینی یافت بوده است و بدان حواله کرده و محیل از دین منکر است قول محیل مقبر بود
 مسئله اگر هزار درم بر یکی امانت نهاد و بران حواله کرد جایز بود و اگر آن هزار درم هلاک شد محال علیه
 بری شود مسئله سفاح یعنی هند و سه مکرده است و ازین و امی است که کسی دهد تا مقرض از خوف
 این شود کتاب القضا مسئله هر که اهل شهادت است اهل قضا است و فاسق اهلیت
 قضا دارد و چنانچه اهلیت شهادت دارد و لیکن ناشاید که فاسق را قضا دهند مسئله اگر قاضی
 عادل بصدن رشوت فاسق شد از قضا معزول نشود اما مستحق عزا شود اگر قضا بر رشوت بصد
 قاضی نشود و قبول شافعی رح گویند فاسق و قضا فاسق جایز نبود مسئله فاسق صلاحیت نیکو
 دارد و قبول صلاحیت ندارد مسئله شاید که قاضی در شت خومی و جبار و تیر کار بود و باید که تاضی
 معتد به باشد در پارسای و صلاحیت و در عقل و فهم و علم با عادیث و آثار و وجوه فقه و ائین بود
 و اجتهاد و قاضی شرط اولیست یعنی اولی است که قاضی مجتهد بود و باید که منفی نیز بدین
 اوصاف موصوف بود اگر قاضی خالیست بر نفس خود از ظلم مکرده بود که قضا قبول کند و اگر امین بود
 قبول قضا مکرده بود و نشاید که درخواست قضا کند مسئله جایز است قبول قضا از سلطان عادل ظالم
 و اهل انجی مسئله بعد از قبول قضا تخصص حال دیوان قاضی نمی کند و دیوان عبارت از خلیفه است که در آن
 نسبتها سجالات و صلوات محاضر و غیر است و در حال مجوسان نظر کنند پس هر که اتوار کند سببی و یا بنیه
 بروی اقامت کند الزام کند و اگر اقرار نکرد و بنیه حاضر نشد بفرماید تا ندا کنند هر روز تا خصم
 حاضر شود و در اینها و اجرة و وقف عمل کند و بنیه و یا با اقرار و قبول قاضی معزول عمل کند
 مگر که ذوالبیدار است که قاضی این امانت و یا وقف و یا اجرت آن بدو تسلیم کرده است

فصل اول در بیان اقسام قاضی
قاضی را از جهت اقسام سه قسم است
اول قاضی عیالی که در امور عیالی
تقاضی میکند و در این اقسام
سه قسم است
یک قاضی عیالی که در امور عیالی
تقاضی میکند و در این اقسام
سه قسم است
دوم قاضی عیالی که در امور عیالی
تقاضی میکند و در این اقسام
سه قسم است
سوم قاضی عیالی که در امور عیالی
تقاضی میکند و در این اقسام
سه قسم است

[illegible]

149

از چنانچه بدو را در کمال
و عوی مال کرده
بود و او را معایده
حاکم مال در مضافات
از ملک بدو برگرداند
چنانچه در بیوگرافی
بود و بدو در حکم
از قوم مال گردان
بایز است و
فقیر و محمد

بسم الله الرحمن الرحيم

جایز بود **مسئله** ششمی که اگر از خانه یک علو دار و دیگر سفل صاحب سفل نتواند که در دیوار میخ زند و یار فرزند سفل کند بی رضاء صاحب علو و قبول ابی یوسف و حنفی کم اگر علو را زیان ندارد تواند که بکند **مسئله** اگر کوچه سبست دراز و از آن کوچه کوچه سبست بیرون آمده سبست اهل کوچه دراز نتواند که درین کوچه سبست دے کشاید فاما اگر کوچه مدور سبست که هر دو طرف او بکوچه دراز متصل است هر یک تواند که درین کوچه که درین کوچه مدور دے کشاید **مسئله** اگر زید بر عمر و دعویٰ به برائی کرد که در دست عمر و است و گفت که عمر و این سب را در فلان وقت بمن بخشیده بود قاضی بنیہ طلب کرد بعد از آن گفت که عمر و از سب منکر شده بود از تو بخبریده ام و بنیہ بر شرا اقامت کرد تا پنج سابق از سب مقبول نبود و اگر تا پنج شرا موخر بود از سب مقبول بود **مسئله** اگر مردی دعویٰ کرد که این جاریه از من خسریده داد اگر باطل ترک خصومت گرفت باطل تواند که این جاریه را وطی کند **مسئله** اگر اقرار کرد که از فلان ده درم قبض کرده ام بعد میگوید که ده درم ز یوسف بود تصدیق کنند **مسئله** اگر گفت ترا بر من هزار درم است و او رد کرد بعد تصدیق کرد بیچ واجب نیاید **مسئله** اگر بر زید دعویٰ مالی کرد و زید گفت ترا بر من بیچ وقت چیز نبود و مدعی بنیہ هزار درم آورد و زید بنیہ بر او آرد و یا بار او رد و مقبول بود و مقبول منسوخ مقبول نبود و اگر زید انکار کرد در جواب دعویٰ گفت ترا بر من هرگز چیزی نبوده است و ترا نمی شناسم و مدعی بنیہ هزار درم آورد و زید بنیہ بر او آرد و یا بار او رد و شود **مسئله** اگر مردی بر زید دعویٰ کرد که کنیزک بدست من فروخته زید گفت که کنیزک بدست تو فروخته ام و مدعی بنیہ شرا آورد بعد مدعی در کنیزک عیبی یافت و دعویٰ رد کرد و زید بنیہ می آرد که مدعی از جمله عیوب ابرار کرده است میانه زید نشوند **مسئله** اگر مردی صک قرار بدیون نبشت و در آخر ذکر کرد که هر که این صک بیرون آرد و طلب کند آنچه در ویت از حق او را رسد وکیل بود و متصل نبشت ان شاء الله تعالی و یاد آخر صک شرا نبشت که اگر فلان مدعی استحقاق کند خلاص تسلیم آن بر من بود ان شاء الله تعالی تمام صک باطل شود و مقبول ابی یوسف و محمد راجع استرا آخر متصل است ان شاء الله تعالی باطل شود و در اقرار بر مقدم باطل نشود **مسئله** اگر زن ذمی بعد از موت شوهر میگوید که بعد از موت او اسلام آورده ام و ورثه ذمی میگویند که پیش از موت او اسلام آورده است قول مدعی معتبر بود و مقبول فرج قول زن معتبر بود **مسئله** اگر

کند زید از خون
او دفع دریم که دیدار می
زید را که در میان دو
قول زید ممکن است
باین طریق که او را قبول
او ترا در بیچ و دست
من چیزی بود این باشد
که بقضای یابد از بار
ترا بر من چیزی نبوده
شرا و قایم
ش قوه نشود و زید
در میان دو شخص قرار
۱۴۰
و او مستند بنیہ
بیعت نمی باشد
شرا و قایم
ش قوه نشود
نشوند زید را مقبول
و می تقاضا است
شرا و قایم

که برین شخص سبک کردن حکم کرده ام و یا بقطع حکم کرده ام و یا گفت ضرب حکم کرده ام کردن انکار جایز بود
و دیگر بر این میگوید که در ذات جانی با قیامت رسان کردن انکار جایز بود و بقول محمد رح کردن انکار جایز نبود تا گواه
معاینه نگردد و فتوای بر اینست **مسئله** اگر قاضی مغضول گفت زیر ابجسار درم بر تو حکم کرده ام
و از تو سده بجز داده ام و زید می گوید بطلم سده قول ماضی معتبر بود اگر زید مقهر است که در حال
قضا سده و همچنین اگر قاضی مغضول گفت زید را که بریدن دست تو در حق حکم کرده ام و زید
گفت که ظلم کرده و زید مقهر است که در حال قضا بوده است قول قاضی مغضول معتبر بود کتاب
الشهادت **مسئله** شهادت اخبار است از خبری که معاینه و مشاهد کرده است نه ائمه بکمال
گوید **مسئله** ادای شهادت بر گواه ضرر است طلب مدعی و در حدود و سر
افضل است و در سرقه گواهی دهد که مال سده است و گوید که دزدی کرده است **مسئله**
در زنا گواهی چهار مرد شرط است و در حدود دیگر و در قصاص گواهی دو مرد شرط است و در ولادت
بکارت و عیب مادر زن که مرد را بدین اطلاع نبود گواهی یک زن مقبول است و بقول شافعی رحمه الله
علیه گواهی چهار زن شرط است **مسئله** در حقوق دیگر گواهی دو مرد و یا یک مرد و دو زن
مقبول است و بقول شافعی رحمه الله علیه گواهی زن بان مردان مقبول نیست مگر در اموال متعلقه
آن چون اجل و شرط خیار **مسئله** در جمیع سایل لفظ شهادت و عدالت گواهی بان شرط است تا اگر گواه
گفت میبدام و یا گفت یقین دارم که این کار چنین است گویم پس او نشنود تا نگوید که گواهی میبدم
و بقول ابی یوسف رحمه الله علیه گواهی معروف با مروت اگر چه فاسق است بشنود **مسئله**
از حال شهود در سایر حقوق نهان و آشکار انقضص کند و بقول ابی یوسف حاکم بر ظاهر
عدالت مسلمانی اختصار کند **مسئله** تعدیل خصم جایز نبود تا اگر مدعی علیه میگوید که گواهی
مدعی عدل اند نشنود بلکه قاضی اذ حال گواهی بان انقضص کند **مسئله** در تزکیه شهود و ترجمه
شهادت و در رساله از جهت حاکم بر نرگه یک مرد و بنده است **مسئله** مدعی و قاضی و حاکم
حاکم و غضب و قتل اگر خود شنیده و یا دیده باشد جایز است که گواهی دهد اگر چه شهادت نکند و اند
مسئله گواهی فرع بے اشتباه جایز نبود **مسئله** اگر گواه و قاضی و مدعی حادثه یاد
ندارند نشناختن خط خود عمل نکند و بی معاینه کردن تبایع شهادت جایز نبود مگر در

[illegible]

نسبت و محنت و بخل و دخول و ولایت قاضی و فصل و تقس پس درین مسایل اگر گواه از کسی
 شنید که بر او اعتماد دارد جایز بود که گواهی دهد **مسئله** اگر چیزی بدست کیل دید جایز بود که گواهی
 دهد که آن چیز از آن اوست مگر در بنده و کینرک و قنوعه از ابی یوسف رحمت الله علیه شرط
 است که غالب بود بر بن گواه که این کالا از آن دو الیه است اگر درین مسایل گواهی مان پیش
 قاضی بیان کردند که متابع و یا بسبب معانیه قبض گواهی میدهم قبول نکند
مسئله اگر گواه میگوید که من در دفن فلان حاضر بوده ام و یا میگوید نماز جنازه
 فلان گذارده ام این گواه معانیه بود تا اگر پیش قاضی بیان کرد قبول بود یا ب
من یقبل شهادته ومن لا یقبل شهادته گواهی نابینا و مفلوک و صبی نشوند
 و اگر کودک در حال صغر تحمل شهادت و بنده در حال یتیم تحمل شهادت کرد و بعد از بلوغ و حریت گواهی می دهند
 بشنوند و بقول زفر هم گواهی نابینا در آنچه متابع قبول است بشنوند و بقول ابی یوسف و شافعی رحم اگر نابینا در وقت
 تحمل شهادت نباشد و یا بوده است بشنوند **مسئله** گواهی محذور و قذف نشوند اگر چه توبه کرده باشد و بقول شافعی رحم بعد از
 توبه بشنوند **مسئله** اگر کافر محذور و قذف اسلام آورد گواهی بشنوند **مسئله** گواهی فرزند برای مادر و پدر و گواهی نسبه
 گواهی احدی برای نسبه گواهی زن برای شوهر و گواهی شوهر برای زن و گواهی مالک بر بنده و برای مکاتبه
 گواهی شریک بر شریک در متاع مشترک و گواهی خنثی و نوحه و دسر و دگر نشنوند و بقول شافعی رحم
 گواهی شوهر بر برائے زن و گواهی زن برای شوهر بشنوند **مسئله** گواهی دشمن اگر
 عداوت دنیا و دین دارد و گواهی مدمن شراب بر لهو و گواهی کبوتر باز و کشیک بر اسے مردمان
 سر و دگر و کسی که گناه موجب حد کند و کسی که در حمام بے ازار رود و گواهی رباخوار
 و مقام بر بند و شطرنج باز نشنوند **مسئله** گواهی کسی که در راه بول کند و یا در راه نان خورد
 و کسی که دشنام سلف اهل کفر کند گواهی او نشنوند **مسئله** گواهی کسی که باشتغال
 شطرنج نماز خوف کند نشنوند **مسئله** گواهی برادر و عمه و پدر و مادر رضا سعه و خوشی
 و دقتند رود و ماد و زن پسر مانند روالی هوامی نشنوند و بقول شافعی رحم گواهی اهل هوامی نشنوند
مسئله گواهی خطابیه نشنوند و ایشان قومی اند که بسوگند مدعی اعتماد کنند و برای او گواهی دهند
مسئله گواهی ذمی بر ذمی و گواهی حربی بر حربی نشنوند و گواهی حربی بر ذمی نشنوند

درین مسایل اگر گواه از کسی
 شنید که بر او اعتماد دارد
 جایز بود که گواهی دهد
 مسئله اگر چیزی بدست کیل
 دید جایز بود که گواهی
 دهد که آن چیز از آن اوست
 مگر در بنده و کینرک و قنوعه
 از ابی یوسف رحمت الله علیه
 شرط است که غالب بود بر بن
 گواه که این کالا از آن دو الیه
 است اگر درین مسایل گواهی مان
 پیش قاضی بیان کردند که متابع
 و یا بسبب معانیه قبض گواهی
 میدهم قبول نکند
 مسئله اگر گواه میگوید که من
 در دفن فلان حاضر بوده ام و یا
 میگوید نماز جنازه فلان گذارده
 ام این گواه معانیه بود تا اگر
 پیش قاضی بیان کرد قبول بود یا
 ب
 من یقبل شهادته ومن لا یقبل
 شهادته گواهی نابینا و مفلوک
 و صبی نشوند و اگر کودک در
 حال صغر تحمل شهادت و بنده در
 حال یتیم تحمل شهادت کرد و بعد
 از بلوغ و حریت گواهی می دهند
 بشنوند و بقول زفر هم گواهی
 نابینا در آنچه متابع قبول است
 بشنوند و بقول ابی یوسف و شافعی
 رحم اگر نابینا در وقت تحمل
 شهادت نباشد و یا بوده است
 بشنوند مسئله گواهی محذور و
 قذف نشوند اگر چه توبه کرده
 باشد و بقول شافعی رحم بعد از
 توبه بشنوند مسئله اگر کافر
 محذور و قذف اسلام آورد
 گواهی بشنوند مسئله گواهی
 فرزند برای مادر و پدر و گواهی
 نسبه گواهی احدی برای نسبه
 گواهی زن برای شوهر و گواهی
 شوهر برای زن و گواهی مالک بر
 بنده و برای مکاتبه گواهی
 شریک بر شریک در متاع مشترک
 و گواهی خنثی و نوحه و دسر و
 دگر نشنوند و بقول شافعی رحم
 گواهی شوهر بر برائے زن و
 گواهی زن برای شوهر بشنوند
 مسئله گواهی دشمن اگر عداوت
 دنیا و دین دارد و گواهی مدمن
 شراب بر لهو و گواهی کبوتر باز
 و کشیک بر اسے مردمان سر و
 دگر و کسی که گناه موجب حد
 کند و کسی که در حمام بے ازار
 رود و گواهی رباخوار و مقام
 بر بند و شطرنج باز نشنوند
 مسئله گواهی کسی که در راه
 بول کند و یا در راه نان خورد
 و کسی که دشنام سلف اهل کفر
 کند گواهی او نشنوند مسئله
 گواهی کسی که باشتغال شطرنج
 نماز خوف کند نشنوند مسئله
 گواهی برادر و عمه و پدر و مادر
 رضا سعه و خوشی و دقتند رود
 و ماد و زن پسر مانند روالی
 هوامی نشنوند و بقول شافعی
 رحم گواهی اهل هوامی نشنوند
 مسئله گواهی خطابیه نشنوند
 و ایشان قومی اند که بسوگند
 مدعی اعتماد کنند و برای او
 گواهی دهند مسئله گواهی ذمی
 بر ذمی و گواهی حربی بر حربی
 نشنوند و گواهی حربی بر ذمی
 نشنوند

تمام شصت و نه
 گواهی یک نفر است
 شصت و نه
 نشود زیرا که
 از دو طریق می باشد
 است و نیست
 از هر دو طریق
 برای قبول از دیگر
 است
 دوم باطل می شود
 زیرا که خلاف است
 بحدی که
 بقضای او
 باشد
 در هر حال
 آن کار در حق
 باشد

و بقول ملک و شافعی حج گواهی دومی بر دومی نشود **مسئله** اگر شخصی گناه صغیره میکند و از کبایر
 محترز است و حسانت او بیشتر از سیئات است گواهی او نشود **مسئله** گواهی خفته ناکرده و حرام زاده
 نشود و بقول ملک حج گواهی حرام زاده نشود **مسئله** گواهی خفته و عاملان سلطان و گواهی انا که
 برای ازا و گفته نشود **مسئله** اگر مرد و گواهی میدهد که پدر ایشان زید را وصی کرده است و زید دعوی
 میکند نشود اگر زید از وصایت منکر است نشود **مسئله** اگر دو مرد و گواهی میدهد که پدر غایب ایشان زید را
 بقض کردن و ام وکیل کرده است وکیل دعوی وکالت میکند و یا منکر است نشود **مسئله** حاج
 گواهی بر حج نشود **مسئله** اگر گواه بعد از ادا شهادت در حال گفت و بعضی گواهی غلط
 کرده ام نشود اگر عدل بود **باب الاختلاف فی شهادة مسئله** اگر گواهی موافق دعوی
 نشود و اگر مخالف بود نشود **مسئله** اگر دعوی برای رد سبب میراث و یا خرید کی و گواهیان مطلق ملک گواهی
 دادند نشود و اگر دعوی ملک مطلق کرد و گواهیان ملک سبب ارث و یا خرید کی گواهی دادند نشود **مسئله** اتفاق
 گواهیان در لفظ و معنی شرط است تا اگر یکی هزار درم گواهی داد و دوم بدو هزار نشود و بقول ابی یوسف و محمد
 اگر معنی دو هزار دعوی میکند گواهی هزار نشود **مسئله** اگر یکی هزار گواهی داد و دوم هزار و پانصد و مد هزار و پانصد
 دعوی کرد گواهی هزار نشود **مسئله** اگر هزار گواهی داد و دیگر گواهی گفت که مدیون پانصد
 ادا کرده است گواهی هزار نشود و گواهی یک گواه با او نشوند مگر که دیگر نیز با او گواهی دهد و بر و تری
 از ابی یوسف حج پانصد حکم کند و درین **مسئله** گواه را باید که گواهی ندهد تا مدتی بقض قسم را نکند
مسئله اگر هزار درم قرض گواهی داد و یکی از ایشان گفت که نداد ده است گواهی هزار نشود
 و بقول زفر حج نشود **مسئله** اگر گواهی دادند که عمر و زید را روزی در کشته است و دو گواه دیگر گواهی
 دادند که زید را همان روز در کشته است گواهی مینه نشود اگر یک مینه حکم شد بعد مینه دیگر
 حاضر شد مینه دوم باطل شود **مسئله** اگر بر مردی گواهی دادند که گاو من دزدیده است و در
 لون او اختلاف کردند قطع کنند و بقول ابی یوسف و محمد حج قطع نکنند و از یک گواه گفت که آن
 زبده است و گواه دیگر گفت که زده بوده است قطع نکنند و اگر غضب گاو گواهی داد و در لون او
 اختلاف کردند با اتفاقی گواهی نشود **مسئله** اگر یکی گواهی داد که زید بنده و عمر و راست هزار درم خریده
 گواه دوم هزار و پانصد گواهی داد و نشود اگر بنده را تسلیم کرده است و اگر تسلیم کرده است نشود نه هزار

مسئله اگر گواهان در بدل کتاب و در بدل مصلح اختلاف کردند نشنوند و اگر در مقدار هر اختلاف کردند چنانچه یک گواه گفت هزار نخاج کرده است و گواهی دیگر هزار و پانصد گفت گویا در هزار نشنوند و نخاج هزار درم ثابت شود و قبول ابی یوسف و محمد بن عثمان مسئله سراسر است در فیض زید و عمرو دعوی کرد که این سرای ملک بکرید عمر و بکرید عمر و بکرید عمر است دیگر عاریت و با اجاره بزرگ داده بود دیگر وفات یافت عمر و سرای از زید بگیرد و تکلیف نکند تا نسیه آید بدانکه بکرید در سرای میراث گذاشت فاما اگر دعوی کرد که سرای ملک پدر او بوده و نسیه آید بر دو دعوی عاریت و اجاره نکرد و گواهان میگویند که سرای ملک پدر مدعی بوده است و پدر او مرد و این سرای را برای مدعی میراث گذاشت برای مدعی حکم کنند و قبول ابی یوسف رج شرط نیست که گواهان گویند که پدر او مرد و این سرای میراث گذاشت مسئله اگر گواهان گواهی دهند درین مسئله که سرای ملک پدر عمرو بوده است تا روز وفات و یا گواهی دهند این سرای در دست مستعیر او بوده است تا روز وفات درین صورت براساس وراثت حکم کنند مسئله اگر گواهان گواهی دادند که این سرای بدست زید یک ماه بوده است و زید زنده گواهی نشنوند و بروایتی از ابی یوسف رج نشنوند مسئله اگر مدعی علیه قرار کرد که این سرای بدست مدعی بوده است و یا گواهان گواهی دادند که مدعی علیه قرار کرده است که سرای بدست مدعی بوده است در هر دو صورت سراسر مدعی دهند **باب الشهادت علی الشهادت** مسئله گواهی گواهان فرع در آنچه بشبه ساقط نشود و مقبول بود و در چیزیکه بشبه ساقط نشود و چنانچه دو قصاص گواهی گواهان فرع در گواهی دو گواه اصل گواهی دهند مقبول بود قبول شمس اگر چهار گواه فرع از دو گواه اصل گواهی دهند سراسر اصلی و فرع مقبول مسئله اگر یک گواه فرع از یک گواه اصل گواهی دهند نشنوند و قبول مالک نشنوند مسئله صفت اشتباه است که گواه اصل گواه فرع را گوید که گواهی ده بر گواهی من که من گواهی میدهم که فلان بنزدیک من بخیدن درم برای فلان اقرار کرده است مسئله صفت ادا گواهی فرع است که گواه فرع گوید گواهی میدهم که فلان مرا گواه کرده است بر گواهی خود که زید بنزدیک بخیدن درم برای عمرو اقرار کرده است و فلان گفته است مرا که گواهی ده بر گواهی من با قرار زید مسئله گواهی گواهان فرع نشنوند مگر که گواهان اصل مرده و یا بیمار باشند به بیمار یک در مجلس قاضی نتواند آمد و یا در سفر باشد مسافت سه روزه یا بیشتر و قبولی از ابی یوسف رج اگر شهود اصل غایب اند از شهر مسافتی که اگر با مدد برای ادا شهادت در مجلس قاضی آیند شب در خانه

مسئله بی حد است
نیز که در شهادت مدعی
و شاهد تا تمام باشد
است پس حاجت
شدن نیست
در شهادت قاضی
مسئله قاضی نشنوند
نیز که در دست گواهی
جگای باشد و گواهی
بماند و گواهی شهادت
پس حکم درین شهادت
نشدند مسئله قاضی
گواه اصل گوید و من
و اخضر قول تمام است
که من گوید فرع را گواهی
بده بر گواهی من با قرار
فلان بن فلان
مسئله ذکر زید است
و علیه است
الامام الحسن
پیشتر است و قاضی
قد است

۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱
 ۴۷۲
 ۴۷۳
 ۴۷۴
 ۴۷۵
 ۴۷۶
 ۴۷۷
 ۴۷۸
 ۴۷۹
 ۴۸۰
 ۴۸۱
 ۴۸۲
 ۴۸۳
 ۴۸۴
 ۴۸۵
 ۴۸۶
 ۴۸۷
 ۴۸۸
 ۴۸۹
 ۴۹۰
 ۴۹۱
 ۴۹۲
 ۴۹۳
 ۴۹۴
 ۴۹۵
 ۴۹۶
 ۴۹۷
 ۴۹۸
 ۴۹۹
 ۵۰۰
 ۵۰۱
 ۵۰۲
 ۵۰۳
 ۵۰۴
 ۵۰۵
 ۵۰۶
 ۵۰۷
 ۵۰۸

۱۳۷
 قلم
 گویان سوز
 تیرا که بسبب
 عفت مین است
 دقت مضامین
 است بسوسا
 اگر اینهاست
 سبب کتبه
 یعنی
 قلم مخدود بود
 ای ز سز
 باشد
 هر دو اینگونه

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

شما فی رحم بر موکل متعلق شود مسئله ملک میباید با ابتدا موکل را ثابت شود تا اگر وکیل متبرک شود
را خرید برای موکل بپردازد و مسئله عقد دیکه بسوی موکل اضافت کند چون کحل صلح از دم عمد و خلع
و صلح از انکار حقوق این عقود بر موکل متعلق شود پس مطالبه مهر و تسلیم زوج بر وکیل نمود مسئله اگر موکل از شرع
بها طلب کرد تواند که ندهد و اگر داد جایز بود و وکیل باز دوم مطالبه شن کند باب الوکالت بالبیع
و اشرار مسئله اگر وکیل گرفت برای خریدن بنده و یا سرای اگر تعین شن کرد جایز بود و اگر تعین شن
نکرد جایز نبود مسئله اگر وکیل گرفت برای خریدن طعام برگندم و آرد کندم و اقشود مسئله اگر بیع بد
وکیل بود تواند که رد کند بسبب عیب و اگر موکل تسلیم کرد تواند که رد کند مگر نفع بان موکل مسئله اگر
وکیل بپایزال خود داد تواند که در پیش بیع حبس کند بپای شن اگر مدین مسئله بیع پیش از حبس پست
وکیل هلاک شد از مال موکل هلاک شود و شن از ذمه موکل ساقط نشود و اگر بیع بعد از حبس وکیل
هلاک شد حکم او حکم بیع که بدست بیع بود پس شن از ذمه موکل ساقط شود و بقول ابی یوسف صحیح
حکم او حکم هلاک مرهون بدست مرهون بود تا اگر شن بیشتر از قیمت بیع بود ضمان قیمت بر وکیل لازم آید وکیل
بزیادت بر موکل رجوع کند و بقول زفر رحم وکیل تواند که بر اے استیفاء شن بیع
یا حبس کند و اگر حبس کرد غاصب شود بعد از هلاک ضمان غضب بر وکیل لازم شود یعنی تمام
قیمت بر وکیل لازم شود مسئله اگر بر اے عقد صرف و یا بر اے عقد سلم وکیل گرفت و وکیل
دو کما عقد صرف کرد و موکل پیش از قبض عوضین از مجلس رفت و وکیل در مجلس صرف
قبض و تسلیم کرد صرف باطل نشود و اگر وکیل پیش از قبض عوضین از مجلس رفت و موکل
حاضر است صرف باطل نشود و همچنین در عقد سلم مفارقت وکیل مفید عقد است نه مفارقه
موکل مسئله اگر وکیل کرد بر اے خریدن ده رطل گوشت بیک درهم و وکیل بیک درهم
بست رطل خرید از گوشت بیکه ده رطل از ان بیکه م فروخته میشود ده رطل از ان به چندم موکل یا
لازم آید و بقول ابی یوسف و محمد صحیح هر بیست رطل بر موکل بیکه لازم شود مسئله اگر وکیل
گرفت بخردن کالای معین وکیل تواند که کالای معین را بنحو تخمیر و اگر بهر معین بود وکیل
بخلاف جنس آن بخسید و یا بهر معین نبود و وکیل بمقابله متاعی خریه این شرار برای وکیل
واقشود مسئله اگر وکیل گرفت بخردن بنده غیر معین و وکیل بنده خرید شرار بر اے وکیل

مردم این گروه نصف نافذ شدگان را میگویند و عاقبت کرده ستمگر و مصلحت خور را پس بعضی بر مصلحت نافذ شدگان را میگویند.

مردمانی

[illegible]

زیرِ پرده علم
 بس درونِ سیجِ حبیب
 بویِ نامش در دین
 قوسِ خاطرِ خود درین
 وکیلِ عالمِ بجا از دست
 یمنِ ناصبی می شود
 موطنِ حبیبِ دلِ آرا
 و نورِ باطنِ خود
 زیرِ پرده و عسکه شد
 نیست لهذا فاقه
 اورا کیلی

الفصل در مکره وکیل گوید در وقت خریدن نیست برای موکل کرده ام و یا مال موکل خریدیده باشد یعنی اضافت عقد بدراهم موکل کرده باشد آنگاه شرعاً برای موکل واقع شود مسئله اگر وکیل گرفت بخیریدن بنده بهای معین وکیل گفت این بنده برای تو خریدیده ام موکل میگوید که براسه خود خریدیه قول موکل مقبر بود اگر بپا نداده است و اگر بپا داده است قبول وکیل مقبر بود و قبول ابی یوسف و محمد صحیح اگر بپا بگویند داده است یا نداده است قبول وکیل مقبر بود مسئله اگر زیر عمر و اگر گفت که این بنده برای بکر بفروش و عمر و فروخت و در میان وکالت منکر شد بکر تواند که بنده از زیر بستاند مگر بکر از توکیل منکر شود و اگر بعد از انکار بکر زیر بنده بکر تسلیم کرد و بکر قبض کرد این تسلیم صحیح دوم بود مسئله اگر وکیل گرفت بخیریدن دو بنده معین بی تعیین ثمن وکیل یکی ازین دو بنده خرید برای موکل در سیف باشد مسئله اگر وکیل گرفت بخیریدن دو بنده هزار درم و قیمت هر دو بنده برابر است و یکی از دو بنده خرید یا نصف درم و یا کمتر از آن چیزی بود و اگر زیادت از یا نصف درم خرید جایز نبود مگر که بنده دوم را پیش از خصوصیت بیاقی از هزار درم بخیرد و بیع هر دو بنده براسه موکل واقع شود و قبول ابی یوسف و محمد صحیح اگر زیادت از یا نصف ثمن سیر بود و بقیه ثمن بنده دوم حاصل شود جایز بود مسئله اگر زیر یکی هزار درم یافت داشت وکیل گرفت مدیون را تا بدان هزار درم بنده معین برای موکل بخرد و وکیل خرید جایز بود و اگر بنده معین نکرد وکیل بنده خرید براسه وکیل نافذ شود تا اگر پیش از قبض موکل بنده مرد از مال مشتری هلاک شود درین در زمره او باقی بود و قبول ابی یوسف و محمد صحیح در هر دو وجه شرعاً برای موکل واقع شود مسئله اگر هزار درم بگویند داد و گفت بل هزار درم جاری برای من بخرد وکیل بخیرد موکل میگوید که یا نصف خریدیه وکیل میگوید که هزار خریدیه ام و با بیع تصدیق کرد و قبول وکیل مقبر بود و اگر هزار درم نداده است قول موکل مقبر بود مسئله اگر وکیل گرفت بخیریدن بنده معین یا تعیین ثمن وکیل خرید و گفت هزار درم خریدیه ام و با بیع تصدیق کرد و موکل میگوید که یا نصف خریدیه هر دو گویند خورد و قبول ابی یوسف و محمد صحیح سوگند نهند و قول وکیل باشد با سوگند مسئله اگر بنده مرزید را گفت که نفس من از مولی برای من بخیر هزار درم و بنده هزار درم داد و وزیر گفت بنده را براسه او خریدیه ام و با بیع هم برین شرط فروخت بنده آزاد شود و دلایله و مواضع را بود و اگر زیر گفت این بنده را خریدیه ام و برین زیادت نکرد بنده ملک مشتری بود و هزار درم

[illegible]

[Handwritten Persian text at the bottom of the page]

نه بنده و او دست بايع را بود و شتر سه هزار درم و ديگر لازم شود مسئله اگر بنده را گفت نفس خود برآيد
 من بخوبن بنده مولی را گفت که نفس مرا برای فلان بنزد درم بفروش و مولی فروخت سیح برای امر واقع
 شود و آن بنده مرا و را باشد و اگر بنده مولی را گفت که مرا بفروش و نه گفت برای فلان در نیصورت
 بنده آزاد شود فصل و کیل بر سیح و شتر اتواند که با سیح سیح و شتر است که گواهی او برای کیل
 رو شود و چنانچه پدر و وجد و غیران و بقول ابا یوسف و محمد ریح جایز که بدست ایشان
 بفروشند مگر بدست بنده خود و مکاتب خود مسئله و کیل سیح تواند که باندک بسیار و غیر نقد و بهیلت بفروشد
 و بقول ابا یوسف و محمد رحمۃ اللہ علیہا بغیر نقد و تحجین فاحش جایز بود مسئله و کیل بشر اگر
 مثل قیمت و یا بغن سیر بخرد جایز بود و اگر بغن فاحش خرید جایز نبود و غن سیر است که
 در قیمت مقومان در آید و غن فاحش آنکه در قیمت مقومان در نیاید مسئله اگر وکیل کرد و فروختن
 بنده و کیل نمیدانند فروختن جایز بود و بقول ابا یوسف و محمد رحمۃ اللہ علیہا جایز بود مسئله
 اگر وکیل گرفته بخرد بنده و کیل نصف بنده خرید موقوف بود تا خریدن نصف دیگر مسئله
 اگر مشتری سیح را بر وکیل بايع بسبب عیبت بنیه و یا بکول سوگند رد کند و کیل نیز بر موکل
 رد کند و همچنین اگر وکیل ات را رد کرد بسبب قدیم چون انگشت و دندان زاید و کیل بر موکل
 رد کند مسئله اگر وکیل نسیه فروخت و موکل میگوید که بنده من فروخته ام و وکیل گوید
 که مطلق من فروختن من فروخته قول موکل معتبر بود و اگر رب مال میگوید که
 بنده من فروخته ام و مضارب میگوید که مال بمضاربته دادی و
 سیح گفتی قول مضارب معتبر بود مسئله اگر وکیل ثمن رهن بستاند و بدست او هلاک شده خان
 نشود و همچنین اگر میانجی تند مال بر قبیل هلاک شد یعنی اگر پیش قاضی دعوی کرد و قاضی بر ابراست
 اصل حکم کرد و بعد کفالت چنانچه بدست ملک است و قبل مغلک و کیل ضامن نشود مسئله اگر وکیل گرفت یک وکیل ویر
 دوم تصرف نکند مگر در خصوص و طلاق حیوض و عتاق بغیر بدل و رد و ودیعت و رد و فرض بقول زفر
 یک در غیبت وکیل و در خصوص نکند مسئله وکیل تواند که دیگر را وکیل گیرد و مگر باندن موکل و یا بگفت وکیل
 موکل اصل را ملک و اگر وکیل اول دیگر را بی اذن موکل وکیل گرفت و وکیل دوم بحضور وکیل اول تصرف
 کرد جایز بود و بقول زفر رحمۃ اللہ علیہ جایز نبود مسئله اگر اسبغی و یا وکیل دوم در

۱۵۰
 بود و دیگر که
 سلطان است
 جاز است
 یکبار است
 یا تفریق
 قوت اول
 مضارب
 زیرا که
 مضارب
 مجموع
 و کلا
 بتقسیم

۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰

در غیب اول تصرف کرد وکیل اجازت کرد جایز بود مسئله اگر بنده یا مکتوب یا ذمی دفتر خود سفیر
 حقه منکما از اتروج کرد و یا برای این دفتر مال او خریدند و یا فروختند جایز نبود باب الوکاله با خصوص
 واقبض مسئله اگر وکیل گرفت بخصوص یا بتقاضا کردن وکیل تواند که قبض کند و این قول
 زفریح است و بمیرین است فتوی و بقول علامه ثلثه تواند که قبض کند مسئله وکیل قبض دین وکیل است بخصوص
 تا اگر مدعا علیه بحضور وکیل نیامد اقامت کرد باستیفاء مومل و یا برای وی بشنوند و بقول ابی یوسف و محمد
 وکیل قبض دین وکیل نیست بخصوص و اقامت و بنیه مدعا علیه وکیل نشنوند مسئله وکیل قبض
 عین وکیل نیست بخصوص تا اگر ذوالیاب بنیه اقامت کرد بر روی وکیل که مومل تو بدست من خیر
 من رفته است بنیه ترا مسموع بود و بر دفع خصوص مسموع بود پس توقف کند تا مومل حاضر شود و همچنین
 اگر زن و یا بنده بر وکیل که ایشان را از شهر بشهر دیگر بر بنیه بطلان و یا باعناق اقامت کردند بنیه اثبات
 طلاق و علق مقبول نبود فاما برای آنکه تا دست وکیل از ایشان کوتاه شود مسموع بود مسئله اگر وکیل مدعی و
 یا وکیل مدعا علیه پیش قاضی اقرار کرد بر مومل جایز بود و اگر در غیر مجلس قاضی اقرار کرد جایز نبود و بقول
 شافعی راجع و قول زفریح و قول اول از ابی یوسف راجع در هر دو وجه جایز نبود و بقول اکثر از ابی یوسف راجع
 در هر دو وجه جایز بود مسئله اگر میبختی ربان را وکیل کرد برای قبض دین از مدیون جایز بود مسئله
 اگر مردی دعوی کرد بر زید که من وکیل از فلان غایب برای قبض دین که در ذمه تست و زید تصدیق کرد و بقیه
 تا زید دین بکلیل تسلیم کند پس اگر غایب حاضر شد و لو کالت تصدیق کرد زید از دین بری شود و اگر غایب از
 وکالت منکر شد زید بار دوم دین را بطلبه دهد و بر وکیل رجوع کند باینکه اول بار داده است اگر دین بدست
 وکیل موجود و اگر دین هلاک شده است زید نتواند که بر وکیل رجوع کند مگر وکیل میبختی شده باشد و قیاس
 زید دین بدو ادا کرده است و اگر مدیون وکالت تصدیق نکرد سبب دعوی دین بدو ادا و مومل
 از وکالت منکر شد و دین از مدیون بدست درین صورت مدیون بر وکیل رجوع کند
 مسئله اگر شخصی دعوی وکالت قبض و ولایت کرد و مومل تصدیق
 وکالت و ولایت کرد و وکیل بکلیل نپذیرد و همچنان اگر وکیل مومل دعوی خسار دین و ولایت کرد
 از مالک مومل تصدیق کرد و نیز و ولایت مدعی دهد و اگر دعوی کرد که مومل مرد و ولایت بر
 مدعی میراث گذاشت مومل تصدیق کرد و ولایت بر مدعی مسئله اگر وکیل قبض از غریم مطالبه مال کرد

دین است
 فتوی از ابی یوسف
 النبی و منصرف
 ۱۵۱
 جایز بود و اگر
 چون وکیل مدعی
 شد پس در وکیل
 دین بود بر
 آنکه مومل را
 در آن اختیار
 بود و از اقرار
 و اعطای بیعت
 شافعی
 در ذمه است

۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰

105

این نیکوکار

احیاء و نوازش
میر یوسف

سید از کتب خانہ روزنامہ سیکرانیہ کیا مقام و براد

است "شرح وقایع"
نویسنده: محمد علی

وہی جو کہ ملوث ہو کر
ان کے درمیان اور
صوت ہو

1

[illegible]

سوگند عرضہ کر دے مدعا علیہ کیا نکول اور دے گفت سوگند نیوزم و یا خاموش شد قاضی بر مدعا علیہ حکم
 کند و عرض کردن سوگند سہ بار مندوبت مسئلہ سوگند بر مدعی رد نکند و بقول شافعی رح اگر مدعی
 بنیہ ندارد و یا ایک گواہ آورد قاضی مدعا علیہ سوگند دہد اگر نکول آورد مدعی را سوگند دہد اگر مدعی
 سوگند خورد حکم کند بر مدعا علیہ یا پنچہ مدعی دعوی کردہ است مسئلہ در دعوی ملک مطلق بنیہ قاضی
 قبول نکند و اگر قاضی و خارج ہر دو بنیہ اقامت کرد نہ بنیہ خارج اولی بود و بقول شافعی رح بنیہ ذیاد
 اولی بود مسئلہ اگر مرد سے بر زنی دعوی نکاح کرد وزن سہن کر شد و یا زنی بر مردی دعوی
 کرد کہ مرا نکاح کردہ است و مرد منکر شد در ہر دو صورت منکر سوگند نہ ہند و چہنچین اگر شوہر بر زن و یا زن
 بر شوہر بعد از عقدہ دعوی سے مراجعہ کر دے مدعا علیہ منکر شد سوگند نہ ہند و چہنچین اگر شوہر بر زن و یا زن
 بر شوہر دعوی کر دے کہ در مدت چہار ماہ شوہر حرج از ایلہ کردہ است و مدعا علیہ منکر شد سوگند نہ ہند و چہنچین
 اگر کنیزک بر مولی دعوی میکند کہ از مولی فرزند آوردہ ام و مولی منکر است سوگند نہ ہند و چہنچین اگر
 مجہول نسبی شخصی دعوی کر دے کہ بندہ او است و او منکر شد و یا مجہول نسب شخصی دعوی کر دے کہ من بندہ توام
 منکر سوگند نہ ہند و چہنچین اگر مجہول نسب دعوی سے کر دے کہ پسر من است و یا مجہول نسب شخصی دعوی کر دے
 کہ من پسر توام منکر سوگند نہ ہند و چہنچین اگر معروف نے بر مجہول دعوی اعتاق و ولاہ میکند و یا مجہول
 بر معروف نے دعوی کر دے کہ مرا ازاد کردہ و یا من بر عقدہ و لا بہتہ منکر سوگند نہ ہند و بقول ابی یوسف
 و محمد رح در ہر شش مسئلہ منکر سوگند دہند مسئلہ در دعوی حدود و لعان منکر با اتفاق سوگند
 نہ ہند و دعوی سے سان چنان ست کہ زن بر شوہر دعوی سے میکند کہ مرا زنا قذف
 کردہ است بروے لعان واجب است و شوہر منکر شود سوگند نہ ہند و قاضی امام فخر الدین
 در جامع صغیر گفتہ است کہ درین شش چیز قوی سے بقول ابی یوسف و محمد رح
 مسئلہ در دعوی ذری منکر سوگند دہند اگر نکول آورد و ملل راضا من شود و دست نہ زند
 اگر زن بر شوہر پیش از دخول دعوی سے طلاق کرد شوہر منکر شد سوگند دہند اگر نکول آورد و نصف
 مہر ضامن شود مسئلہ در دعوی سے قصاص منکر سوگند دہند اگر نکول آورد پس اگر دعوی قصاص
 در نفس است جس کند تا اقرار کند و یا سوگند خورد و اگر دعوی در اطراف است بکول قصاص کند و
 بقول ابی یوسف و محمد رح کولی در دعوی سے طرف مال شوہر مسئلہ اگر مدعی گفت کہ بنیہ من غریب است و سوگند از خصم طلب

سوگند عرضہ کر دے مدعا علیہ کیا نکول اور دے گفت سوگند نیوزم و یا خاموش شد قاضی بر مدعا علیہ حکم
 کند و عرض کردن سوگند سہ بار مندوبت مسئلہ سوگند بر مدعی رد نکند و بقول شافعی رح اگر مدعی
 بنیہ ندارد و یا ایک گواہ آورد قاضی مدعا علیہ سوگند دہد اگر نکول آورد مدعی را سوگند دہد اگر مدعی
 سوگند خورد حکم کند بر مدعا علیہ یا پنچہ مدعی دعوی کردہ است مسئلہ در دعوی ملک مطلق بنیہ قاضی
 قبول نکند و اگر قاضی و خارج ہر دو بنیہ اقامت کرد نہ بنیہ خارج اولی بود و بقول شافعی رح بنیہ ذیاد
 اولی بود مسئلہ اگر مرد سے بر زنی دعوی نکاح کرد وزن سہن کر شد و یا زنی بر مردی دعوی
 کرد کہ مرا نکاح کردہ است و مرد منکر شد در ہر دو صورت منکر سوگند نہ ہند و چہنچین اگر شوہر بر زن و یا زن
 بر شوہر بعد از عقدہ دعوی سے مراجعہ کر دے مدعا علیہ منکر شد سوگند نہ ہند و چہنچین اگر شوہر بر زن و یا زن
 بر شوہر دعوی کر دے کہ در مدت چہار ماہ شوہر حرج از ایلہ کردہ است و مدعا علیہ منکر شد سوگند نہ ہند و چہنچین
 اگر کنیزک بر مولی دعوی میکند کہ از مولی فرزند آوردہ ام و مولی منکر است سوگند نہ ہند و چہنچین اگر
 مجہول نسبی شخصی دعوی کر دے کہ بندہ او است و او منکر شد و یا مجہول نسب شخصی دعوی کر دے کہ من بندہ توام
 منکر سوگند نہ ہند و چہنچین اگر مجہول نسب دعوی سے کر دے کہ پسر من است و یا مجہول نسب شخصی دعوی کر دے
 کہ من پسر توام منکر سوگند نہ ہند و چہنچین اگر معروف نے بر مجہول دعوی اعتاق و ولاہ میکند و یا مجہول
 بر معروف نے دعوی کر دے کہ مرا ازاد کردہ و یا من بر عقدہ و لا بہتہ منکر سوگند نہ ہند و بقول ابی یوسف
 و محمد رح در ہر شش مسئلہ منکر سوگند دہند مسئلہ در دعوی حدود و لعان منکر با اتفاق سوگند
 نہ ہند و دعوی سے سان چنان ست کہ زن بر شوہر دعوی سے میکند کہ مرا زنا قذف
 کردہ است بروے لعان واجب است و شوہر منکر شود سوگند نہ ہند و قاضی امام فخر الدین
 در جامع صغیر گفتہ است کہ درین شش چیز قوی سے بقول ابی یوسف و محمد رح
 مسئلہ در دعوی ذری منکر سوگند دہند اگر نکول آورد و ملل راضا من شود و دست نہ زند
 اگر زن بر شوہر پیش از دخول دعوی سے طلاق کرد شوہر منکر شد سوگند دہند اگر نکول آورد و نصف
 مہر ضامن شود مسئلہ در دعوی سے قصاص منکر سوگند دہند اگر نکول آورد پس اگر دعوی قصاص
 در نفس است جس کند تا اقرار کند و یا سوگند خورد و اگر دعوی در اطراف است بکول قصاص کند و
 بقول ابی یوسف و محمد رح کولی در دعوی سے طرف مال شوہر مسئلہ اگر مدعی گفت کہ بنیہ من غریب است و سوگند از خصم طلب

فایده نوری
کدام در این
میکند سوگند
نیز هر کجا که مدعی رود مدعا علیه یا او رود و اگر مدعا علیه غریب باشد مقدار مجلس قاضی ملاست
کند مسئله سوگند بیکدیگر یا بدو و بطلاق و عتاق سوگند مذکور که مدعی است آنجا کند و سوگند
را تعقیب نکند بذكر اوصاف خداست تعالی و سوگند را بزبان و مکان مخصوص نکند و قبول سوگند
اگر دعوی مقدار بست مثقال بود اگر در مکه است سوگند در میان ان رکن و مقام دارد و بینه است
نزدیک قسبه پنجاه علیه السلام سوگند دهد و در شهرهای دیگر و در جایی که سوگند در جایی
و اگر در مسجد جامع نبود در مسجد عظمه سوگند دهند بعد از نماز دیگر روز جمعه سوگند دهند مسئله سوگند
سوگند دهند بخدای که تورات بر موسی علیه السلام فرستاد و ترسا را سوگند دهند بخدا که انجیل بر عیسی
علیه السلام فرستاد و مع را سوگند دهند بخدای که آتش بیا فرید و بت پرست را سوگند دهند بخدا که ان
بت را بیا فرید و ایشان را از خانه عبادت ایشان سوگند دهند مسئله سوگند بر جاهل دهند یعنی
در دعوی بی سوگند دهند بخدا که در میان شما هیچ قائم نیست این زمان و در دعوی نکاح سوگند
دهند بخدا که میان شما نکاح قائم نیست این زمان و در دعوی غصب سوگند دهند بخدا که بر تو روان
کالا واجب نیست این زمان و در دعوی طلاق سوگند دهند بخدا که این زن از تو مبانیه نیست این زمان
مسئله اگر دعوی شفعه بود بسبب جوار و یا زن مطلقه بطلاق یا این دعوی نفقه عدت کند و مدعا علیه
شأنی رحمة الله علیه مذنب است که شفعه جوار و نفقه متبوت بر خود لازم نمی بیند درین دو مسئله سوگند بر بینه یعنی
بخدا اینکه خودی سر در میان نمی دهم و بان خدا یک طلاق ندادی زنا مسئله در میراث سوگند بر علم دهند یعنی اگر
شخص را بنده میراث رسید و دیگری دعوی ملکیت بنده میکند و مدعی بینه ندارد و طلب سوگند و اگر
را سوگند دهند بخدا که نمیدانم که این بنده اوست مسئله اگر مردی بنده را بخبرید و یا بخشیده
یافت قبض کرد و دیگری دعوی ملکیت این بنده کرد و بینه ندارد
سوگند طلب کرد سوگند بر قطع و نبات دهند یعنی بگوید بخدا که
که بنده او نیست مسئله اگر دعوی مالے کرد و بینه ندارد سوگند
طلب کرد مدعا علیه سوگند را مالے باز بخود و یا از سوگند صلح میکند بر چیزی
جایز بود و مدعی تواند که بعد از صلح و فدا سوگند دهد باب التحالف مسئله اگر باطل و شرع را

فایده نوری
کدام در این
میکند سوگند
نیز هر کجا که مدعی رود مدعا علیه یا او رود و اگر مدعا علیه غریب باشد مقدار مجلس قاضی ملاست
کند مسئله سوگند بیکدیگر یا بدو و بطلاق و عتاق سوگند مذکور که مدعی است آنجا کند و سوگند
را تعقیب نکند بذكر اوصاف خداست تعالی و سوگند را بزبان و مکان مخصوص نکند و قبول سوگند
اگر دعوی مقدار بست مثقال بود اگر در مکه است سوگند در میان ان رکن و مقام دارد و بینه است
نزدیک قسبه پنجاه علیه السلام سوگند دهد و در شهرهای دیگر و در جایی که سوگند در جایی
و اگر در مسجد جامع نبود در مسجد عظمه سوگند دهند بعد از نماز دیگر روز جمعه سوگند دهند مسئله سوگند
سوگند دهند بخدای که تورات بر موسی علیه السلام فرستاد و ترسا را سوگند دهند بخدا که انجیل بر عیسی
علیه السلام فرستاد و مع را سوگند دهند بخدای که آتش بیا فرید و بت پرست را سوگند دهند بخدا که ان
بت را بیا فرید و ایشان را از خانه عبادت ایشان سوگند دهند مسئله سوگند بر جاهل دهند یعنی
در دعوی بی سوگند دهند بخدا که در میان شما هیچ قائم نیست این زمان و در دعوی نکاح سوگند
دهند بخدا که میان شما نکاح قائم نیست این زمان و در دعوی غصب سوگند دهند بخدا که بر تو روان
کالا واجب نیست این زمان و در دعوی طلاق سوگند دهند بخدا که این زن از تو مبانیه نیست این زمان
مسئله اگر دعوی شفعه بود بسبب جوار و یا زن مطلقه بطلاق یا این دعوی نفقه عدت کند و مدعا علیه
شأنی رحمة الله علیه مذنب است که شفعه جوار و نفقه متبوت بر خود لازم نمی بیند درین دو مسئله سوگند بر بینه یعنی
بخدا اینکه خودی سر در میان نمی دهم و بان خدا یک طلاق ندادی زنا مسئله در میراث سوگند بر علم دهند یعنی اگر
شخص را بنده میراث رسید و دیگری دعوی ملکیت بنده میکند و مدعی بینه ندارد و طلب سوگند و اگر
را سوگند دهند بخدا که نمیدانم که این بنده اوست مسئله اگر مردی بنده را بخبرید و یا بخشیده
یافت قبض کرد و دیگری دعوی ملکیت این بنده کرد و بینه ندارد
سوگند طلب کرد سوگند بر قطع و نبات دهند یعنی بگوید بخدا که
که بنده او نیست مسئله اگر دعوی مالے کرد و بینه ندارد سوگند
طلب کرد مدعا علیه سوگند را مالے باز بخود و یا از سوگند صلح میکند بر چیزی
جایز بود و مدعی تواند که بعد از صلح و فدا سوگند دهد باب التحالف مسئله اگر باطل و شرع را

فایده نوری
کدام در این
میکند سوگند
نیز هر کجا که مدعی رود مدعا علیه یا او رود و اگر مدعا علیه غریب باشد مقدار مجلس قاضی ملاست
کند مسئله سوگند بیکدیگر یا بدو و بطلاق و عتاق سوگند مذکور که مدعی است آنجا کند و سوگند
را تعقیب نکند بذكر اوصاف خداست تعالی و سوگند را بزبان و مکان مخصوص نکند و قبول سوگند
اگر دعوی مقدار بست مثقال بود اگر در مکه است سوگند در میان ان رکن و مقام دارد و بینه است
نزدیک قسبه پنجاه علیه السلام سوگند دهد و در شهرهای دیگر و در جایی که سوگند در جایی
و اگر در مسجد جامع نبود در مسجد عظمه سوگند دهند بعد از نماز دیگر روز جمعه سوگند دهند مسئله سوگند
سوگند دهند بخدای که تورات بر موسی علیه السلام فرستاد و ترسا را سوگند دهند بخدا که انجیل بر عیسی
علیه السلام فرستاد و مع را سوگند دهند بخدای که آتش بیا فرید و بت پرست را سوگند دهند بخدا که ان
بت را بیا فرید و ایشان را از خانه عبادت ایشان سوگند دهند مسئله سوگند بر جاهل دهند یعنی
در دعوی بی سوگند دهند بخدا که در میان شما هیچ قائم نیست این زمان و در دعوی نکاح سوگند
دهند بخدا که میان شما نکاح قائم نیست این زمان و در دعوی غصب سوگند دهند بخدا که بر تو روان
کالا واجب نیست این زمان و در دعوی طلاق سوگند دهند بخدا که این زن از تو مبانیه نیست این زمان
مسئله اگر دعوی شفعه بود بسبب جوار و یا زن مطلقه بطلاق یا این دعوی نفقه عدت کند و مدعا علیه
شأنی رحمة الله علیه مذنب است که شفعه جوار و نفقه متبوت بر خود لازم نمی بیند درین دو مسئله سوگند بر بینه یعنی
بخدا اینکه خودی سر در میان نمی دهم و بان خدا یک طلاق ندادی زنا مسئله در میراث سوگند بر علم دهند یعنی اگر
شخص را بنده میراث رسید و دیگری دعوی ملکیت بنده میکند و مدعی بینه ندارد و طلب سوگند و اگر
را سوگند دهند بخدا که نمیدانم که این بنده اوست مسئله اگر مردی بنده را بخبرید و یا بخشیده
یافت قبض کرد و دیگری دعوی ملکیت این بنده کرد و بینه ندارد
سوگند طلب کرد سوگند بر قطع و نبات دهند یعنی بگوید بخدا که
که بنده او نیست مسئله اگر دعوی مالے کرد و بینه ندارد سوگند
طلب کرد مدعا علیه سوگند را مالے باز بخود و یا از سوگند صلح میکند بر چیزی
جایز بود و مدعی تواند که بعد از صلح و فدا سوگند دهد باب التحالف مسئله اگر باطل و شرع را

[illegible]

[illegible][illegible]

قدس سره
 بوند بیکه
 وقت زیاده
 یعنی
 قوله
 بوند بیکه
 معنون است
 در کتاب
 معنون است
 در کتاب
 یعنی
 ۱۵۷
 قدس سره
 زیرا که چون در
 در دست بردار
 نصف آن در
 در قبض بود
 باشد
 اگر دست
 معانی است
 این یکی در کوه
 یکدیگر
 دست و پا
 و نصف در
 بردار

قد تم بحمد الله

برای این کار

۱۰۰

در صفحه

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله

مدنی کتب

ایہی کی دعا

بدری کی انوار
دست سے

و نفوس

1

سازمان نظامی و نظامی "وکیل" غرض از این است که به هر حال

بنده بدست مرد است یکی دعوی عصب کرد و بنده آورد دوم دعوی ودیعت کرد و بنده
آورد و برادر بر حکم شود مسئله اگر دو کس در اسپه دعوی کردند یکی سوار است و دیگری
لگام گرفته است سوار اولی بود و اگر دو کس در دیوار این دعوی کردند یکی پوشیده و دوم آهین گرفته
پوشنده اولی بود و اگر دو کس در دیوار خصومت کردند یکی بر آه است و دوم کوزه
او نیخته است صاحب بار اولی بود مسئله اگر دو کس در دیواری خصومت کردند و تیر یکی بر آن
دیوار است و دیواری متصل بنا او است و دیگری را دست نه بر آن دیوار است صاحب اتصال
و صاحب تیر اولی بود مسئله اگر دو کس در جامه خصومت کردند و جامه بدست یکیت و دیگری
گوشه جامه گرفته است میان هر دو مناصف بود مسئله اگر کوک بدست مرد است و کوک
عاقل است چنان که تعبیر نفس خود یکین گفت من آزادم قول او معتبر بود مگر آنکه ذوالسببیه
اقامت کند که این کوک بنده من است بر آه ذوالسبب حکم کند و اگر گفت من بنده فلانم بنده ذوالسبب
بود و اگر کوک محرد است نفس خود تعبیر نمی تواند کرد بنده ذوالسبب بود مسئله اگر سببیت که ده خانه
از آن سکر بدست زیر است و یک خانه بدست عمرو است در ضمن سکر است و در ضمن است
می کنند ضمن میان ایشان مناصف بود مسئله اگر دو کس زمین در قبض او بود و زمین
زمین خشت بدست ویانکه ده است و یا جای کافه زمین در قبض او بود و زمین کافه
ک زمین در قبض او است نسبش ثابت شود باب دعوی نسب
و جاریه بدست مشتری منزند آورد و بایع دعوی نسب کرد اگر از روز سبب من نشین
منزند آورد است از بایع ثابت شود و کنیزک اسم و ولد بایع بود و بیع فسخ شود و من بشیر
رکن و نفیول زعفر و شافعی رح دعوی باطل بود و اگر مشتری نیز بعد از دعوی
بایع و یا با دعوی نسب کرد دعوی بایع اولی بود و اگر بعد از مردن کنیزک بایع دعوی
نسب کرد و کم از شش ماه ولادت نبود نسب ثابت نشود و جاریه ولد نشود مسئله اگر جاریه
حامله را فروخت و در خانه مشتری جاریه فرزند آورد کم از شش ماه از کاه شر او مشتری جاریه را
ازاد کرد بعد ده بایع دعوی نسب کرد و نسب از بایع ثابت شود حصه منزند از من مشتری را
و اگر مشتری فرزند ازاد کرد بعد ده بایع دعوی نسب کرد و ولادت کم از شش ماه بود نسب از بایع ثابت

[illegible]

۱۵۹
ما کز آنکه در دنیا بود
ما گزند وقت عدم
گوایان هر چه
بخشید از آن قوم
تقصیر زیاده بر کم زیاده
اسم مال اطلاق کنند
هر چنانچه
قوله دو بیت دوم
نمیخواند و صد مدح ملازم
شود زیرا که این قصه
در شرح حال علیهم السلام
تا صاحب اینقدر

نشد و جاریه اوام ولد نشود **مسئله** اگر جاریه پیشتر از شاه از گاه بیع فرزند آورد و دعوی نسب
بایع جایز نبود مگر که شترے تصدیق کند **مسئله** اگر دو بچه یکبار زادنند و یکی را دعوی نسب
نسب از هر دو ثابت شود و اگر شتری یکی را ازین دو بچه بخیرد و ازاد کرد و بعد بایع دعوی نسب
نکرد که بدست بایع است نسب هر دو ثابت شود و حق شتری باطل شود **مسئله** اگر کودک بدست
مرد بدست شترے گشت این کودک پسرنده غایب من است بعد میگوید که پسرنست نسب از وثاب
نشد اگر چه پسرنده غایب از نسب او منکر شود و بقول ابی یوسف و محمد رم اگر نده منکر شود و کودک پس
مسئله بود و محمد بن خلّاف است اگر گفت این کودک که پسرن فلان است و در نداشت او زاده است
بعد از گفتن که پسرنست **مسئله** اگر کودک بدست مسلمان و ترسا است ترسا گفت پسرنست و مسلمان
نبد منست این کودک ازاد بود و پس ترسا بود **مسئله** اگر کودک بدست زن و شوی است شوی
میگوید که این کودک من است از زن دیگر زن گفت کودک پسرنست از شوهر دیگر کودک پسرنست
بود **مسئله** اگر جاریه از شترے فرزند آورد و دیگری جاریه را باستحقاق برد پدر ضامن شود بر
مولی عقر کنز و قیمت فرزند و فرزند ازاد بود و اگر بعد مردن فرزند استحقاق آورد پدر قیمت
منزند ضامن نشود اگر چه فرزند مالی گزاشته است و مال پدر را بود و اگر فرزند کشته شد و پدریت
بستد و یا پدر منزند نکشت در هر دو صورت قیمت فرزند بر پدر واجب شود بر استحقاق و شترے
بسیار جاریه و قیمت منزند بر بایع رجوع کند و بعقر جاریه رجوع نکند و بقول شافعی
بعقر جاریه نیز رجوع کند **کتاب اقرار** **مسئله** اقرار عبارت از اخبار است ثبوت حق غیر بر نفس خود
مسئله اگر ازادی عاقل و بالغ اقرار کرد بحق لازم شود بر او اگر چه مجهول بود چنانچه اقرار کند که فلان ازین
چیز نیست و یا برین حق است اقرار جایز بود و جبر نکند تا بیان کند و اگر مقرر زیادت از آن دعو کرد که میرا
کرد قول محقر معتبر بود با سو کند **مسئله** اگر گفت فلان از بر من است اگر کم از یکدم بیان کند تصدیق نکند
پس گرفته شود از او یک یکدم و اگر گفت فلان از بر من است عظیم است اگر کم از نصاب بیان کند تصدیق نکند و بدو
درم لازم شود **مسئله** اگر گفت بر من اموال عظام است من نصاب **مسئله** اگر گفت فلان از بر من دراهم است
سه درم واجب شد و اگر گفت فلان از بر من دراهم کشیه است ده درم واجب آید و بقول ابی یوسف و محمد رم
درم واجب آید **مسئله** اگر گفت فلان از بر من چندین درم است یکدم واجب آید **مسئله** اگر گفت

اگر متصل گفت تصدیق کنند مسئله اگر گفت از فلان هزار درم غصب کرده ام وان زیور است
 یا گفت فلان برین هزار درم امانت نهاده است وان زیور است تصدیق کنند اگر چه متصل یا
 منفصل گوید مسئله اگر غصب فلان را برین هزار درم است از بیاد کالایه و یا گفت از وجه وام
 و یا و بجهت و یا گفت غصب کرده ام و در هر چهار مسئله متصل میگوید که چندین کم است تصدیق کنند
 اگر متصل گوید و اگر منفصل گفت تصدیق کنند مسئله اگر غصب جامه اقرار کرد و جامه معیب آورد تصدیق
 کنند مسئله اگر گفت هزار درم و دلچیت از تو گرفته ام و من فروتن هلاک شده است و مقره گفت
 از من غصب کرده خاص شود مسئله اگر گفت هزار درم و دلچیت بن داده بودی و مقره میگوید که غصب
 کرده بودی از من خاص نشود مسئله اگر گفت این هزار درم امانت من بر فلان بوده است و مقره گفته
 ام و مقره میگوید که هزار ازان منت مقره هزار درم از مقره بنامد مسئله اگر گفت این دایه و یا گفت
 این جامه و یا فلان با تجارت و بجا ریت داده بودم و او سوار شده است و یا جامه پوشیده است
 و بن رد کرده است و مقره میگوید که جامه و دایه ازان منت قول مقره مقبر بود و قبول ابی یوسف و محمود
 قول مقره مقبر شود مسئله اگر گفت این هزار درم و دلچیت زید است نه بلکه و دلچیت عمرو است این هزار درم یا
 بود و یا عمرو هزار درم دیگر بر مقره واجب شود باب اقرار المريض اگر مریض در مرض موت بود اقرار کرد
 بر دوا می است که در حاله صحت لازم شده است و دایمیکه در مرض او با سبب معلوم لازم شده است
 بعد از موت دین صحت و دینے که با سبب معلوم لازم شده است این هر دو
 دین را مقدم دارند بر دینے که در مرض اقرار کرده است و آنچه از دو دین فاضل ماند دینے
 که در مرض موت اقرار کرده است ادا کنند عده آنچه باقی ماند و شر را بود و قبول شافعی رح دین
 مرض و دین صحت برابر است مسئله اگر مریض برای وارث اقرار کرد باطل است مگر که بقیه و شر
 تصدیق کنند و قبول شافعی رح درست بود مسئله اگر مریض برای یگان اقرار کرد درست بود
 اگر چه تمام مال اقرار کرد مسئله اگر برای سجنه مال اقرار کرد عده گفت این پسر منت
 نسب ثابت شود و اقرار باطل بود و اگر براسے زنی یگان اقرار کرد عده نکاح کرد نکاح جایز بود و اقرا
 باطل نشود و قبول زفر هم باطل شود مسئله اگر زن یگان را چیرے بخشید و یا براسے او وصیت
 کرد عده ان زن را نکاح کند وصیت و به باطل شود و اگر در مرض موت سه طلاق گفت

من است که در این
 قول منکر بود
 عظام بخلاف موت
 نیست که در آن است
 صفات را نیست بلکه در
 باصطلاح دان غل
 مقرب است
 خود مقربان
 خلاف و قیامت که اگر
 نباشد و در اول موت
 برای مقربان قول مقربان
 باقیان و معن
 خود مقربان خلاف خود
 ۱۴۲

است که هرگز نباشد و در
 موردی که بقول
 قتل معذرت باشد باقیان
 "ما معدن" می تواند
 دیگر بقوله بر کار قرار
 میسب است که اول
 قتل بلا دروغیست و
 میسب است از پس
 قبول که رفته شود
 ردیف اول و در
 میان مانند اول برای
 ثانی که بر کار قرار
 بان در میسب
 قتل با سبب میسب
 پس و با سبب میسب
 با معذور است

[illegible][illegible][illegible]

در انکار و سکوت صلح بر سر کس شد و قنایح فیہ مستحق شد بجهت ان رو کند و بدان مقدار

در انکار و سکوت صلح بر سر کس شد و قنایح فیہ مستحق شد بجهت ان رو کند و بدان مقدار

بخصوص رجوع کند و اگر بعضی از بدل صلح و یا کل بدل صلح سختی شد بر دعا علیه بدعوے
بعضی در استحقاق یا بدعوے در استحقاق بدل رجوع کند و اگر بدل صلح هلاک شد پیش از تسلیم
حکم و حکم استحقاق بود در نزد فصل اقرار و انکار فصل صلح جایز است از دعوی مال و منفعت یعنی
اگر دعوی که در یکی سه یک سال که صاحب سکه وصیت کرده است و ارث منکر شد و یا اقرار
کرد و چنانچه صلح شد جایز بود مسئله صلح از دعوی خیانت نیز جایز بود و اگر چه خیانت عمدی بود یا
خطا و یا خیانت در نفس بود یا در طرائف مسئله صلح از دعوی حد جایز نیست تا اگر زانی سابق
باشد ارتخار یا فاداف را گفت و صلح کرد بامان سلطان نرسند و یا دعوی قذف نکند صلح باطل
بود و آنچه بسته است رو کند مسئله صلح از دعوی نکاح جایز بود تا اگر مردی بر زن دعوی نکاح
کرد و زن منکر شد و صلح کرد بر مانع تاترک دعوی کرد و یا زن بر مردی دعوی نکاح کرد و مرد
بازن صلح کرد بر مانع این هر دو صلح جایز بود و این صلح در حق مدعا علیه بدل است بر دفع خصومت
و صلح است در حق مدعی مسئله صلح از دعوی رقیبت نیز جایز است تا اگر رجول نسبه دعوی کرد
که او بنده منت و مدعا علیه یا مدعی بامان صلح کرد جایز بود و این صلح در حق مدعا علیه بدل مال است
بر مدعی دفع خصومت و در حق مدعی اعناق بر مال بود مسئله اگر بنده ماذون مرد یا عده بکشت صلح
کرد از نفس خود جایز بود و اما اگر مولا جهت بنده خود بامان صلح کرد جایز بود مسئله اگر جامه و یا بنده
عصب کرد قیمت بنده با جامه ده درم است و آنرا استهلاک کرد بعد صلح کرد بشتر ده درم جایز بود
و بقول ابی یوسف و محمد ریح آنچه زیادت از قیمت است باطل شود مگر که ضمیمه مسئله اگر صلح کرد
از مغضوب بر کالای که قیمت او زیاده است از قیمت مغضوب با اتفاق جایز بود مسئله بنده مشترک
است میان دو شریک یکی که زاد کرد و او تو انگر است و با شریک دوم زیادت از قیمت نصیب
او صلح کرد باطل بود با اتفاق مسئله اگر مردی را وکیل کرد تا از صلح کند و وکیل صلح کرد جایز بود و بدل
صلح بر وکیل لازم شود و بر وکیل لازم نشود مگر که میانجی شود مسئله اگر مردی بی اذن او صلح کرد با شخصی اگر امارا
خاص شود و یا اضافت صلح با او خود کند یعنی گفت که بدین هزار درم صلح کرده ام و یا بر هزار درم
صلح کرد هزار درم را تسلیم کرد و در هر صورت صلح جایز بود و اگر بر هزار درم

در انکار و سکوت صلح بر سر کس شد و قنایح فیہ مستحق شد بجهت ان رو کند و بدان مقدار
بخصوص رجوع کند و اگر بعضی از بدل صلح و یا کل بدل صلح سختی شد بر دعا علیه بدعوے
بعضی در استحقاق یا بدعوے در استحقاق بدل رجوع کند و اگر بدل صلح هلاک شد پیش از تسلیم
حکم و حکم استحقاق بود در نزد فصل اقرار و انکار فصل صلح جایز است از دعوی مال و منفعت یعنی
اگر دعوی که در یکی سه یک سال که صاحب سکه وصیت کرده است و ارث منکر شد و یا اقرار
کرد و چنانچه صلح شد جایز بود مسئله صلح از دعوی خیانت نیز جایز بود و اگر چه خیانت عمدی بود یا
خطا و یا خیانت در نفس بود یا در طرائف مسئله صلح از دعوی حد جایز نیست تا اگر زانی سابق
باشد ارتخار یا فاداف را گفت و صلح کرد بامان سلطان نرسند و یا دعوی قذف نکند صلح باطل
بود و آنچه بسته است رو کند مسئله صلح از دعوی نکاح جایز بود تا اگر مردی بر زن دعوی نکاح
کرد و زن منکر شد و صلح کرد بر مانع تاترک دعوی کرد و یا زن بر مردی دعوی نکاح کرد و مرد
بازن صلح کرد بر مانع این هر دو صلح جایز بود و این صلح در حق مدعا علیه بدل است بر دفع خصومت
و صلح است در حق مدعی مسئله صلح از دعوی رقیبت نیز جایز است تا اگر رجول نسبه دعوی کرد
که او بنده منت و مدعا علیه یا مدعی بامان صلح کرد جایز بود و این صلح در حق مدعا علیه بدل مال است
بر مدعی دفع خصومت و در حق مدعی اعناق بر مال بود مسئله اگر بنده ماذون مرد یا عده بکشت صلح
کرد از نفس خود جایز بود و اما اگر مولا جهت بنده خود بامان صلح کرد جایز بود مسئله اگر جامه و یا بنده
عصب کرد قیمت بنده با جامه ده درم است و آنرا استهلاک کرد بعد صلح کرد بشتر ده درم جایز بود
و بقول ابی یوسف و محمد ریح آنچه زیادت از قیمت است باطل شود مگر که ضمیمه مسئله اگر صلح کرد
از مغضوب بر کالای که قیمت او زیاده است از قیمت مغضوب با اتفاق جایز بود مسئله بنده مشترک
است میان دو شریک یکی که زاد کرد و او تو انگر است و با شریک دوم زیادت از قیمت نصیب
او صلح کرد باطل بود با اتفاق مسئله اگر مردی را وکیل کرد تا از صلح کند و وکیل صلح کرد جایز بود و بدل
صلح بر وکیل لازم شود و بر وکیل لازم نشود مگر که میانجی شود مسئله اگر مردی بی اذن او صلح کرد با شخصی اگر امارا
خاص شود و یا اضافت صلح با او خود کند یعنی گفت که بدین هزار درم صلح کرده ام و یا بر هزار درم
صلح کرد هزار درم را تسلیم کرد و در هر صورت صلح جایز بود و اگر بر هزار درم

در انکار و سکوت صلح بر سر کس شد و قنایح فیہ مستحق شد بجهت ان رو کند و بدان مقدار

صلح کرد و مسلم بن حنفیة را بر سر مال خود و الا باطل شود باب صلح
فصل در صلح اگر صلح بر چیزی واقع شود که آن عقد مدائنه واجب بود و حال بر مصادفه
 نمکند ملک بر آن حمله کنند که بعضی حق خود استیفاء کرد و بعضی را اسقاط کرد تا اگر صلح کرد از هزار درم
 بیافصد درم و یا از هزار درم مال بر هزار درم موجب صلح کرد جایز بود و مگر صلح کرد از هزار درم مال بر صد درم
 موجب جایز بود و همچنین اگر صلح کرد از هزار درم موجب بیافصد درم حال و یا صلح کرد از هزار درم موجب سیاه
 بر بیافصد درم سپید جایز نبود **مسئله** اگر شخصی بر یک هزار درم حال دارد و گفت فردا بیافصد درم من ادا کن
 بدان شرط که از من نیز ارباشی ز باقی داد بیافصد درم من ادا کن از بیافصد درم دیگر نیز بر ادا شود و اگر
 بیافصد درم من ادا نکرد بر من نشود و همچنین آن هزار درم در ذمه او بود و بقول ابی یوسف
 و محمد بن حنفیة همان بیافصد درم در ذمه او بود و اگر چه بیافصد ادا نکرد **مسئله** اگر مردی میگوید تو از من
 جانم تا از من ما خبر نکنی و او تا خبر و یا کم کرد جایز بود و این جای بود که پنهان گفته باشد فاما اگر آشکارا
 میگوید بر اسی این اقرار بگیر **فصل** اگر دینی است مشترک میان دو کس یکی از ایشان از نصیب خود
 صلح کرد بر جامه شریک می مجیر بود یا نصف دین از میون بستاند و یا نصف جامه از شریک بستاند
 اگر شریک ربع دین بدو نهد **مسئله** اگر یک شریک نصیب خود از میون بستاند شریک دوم هم تواند
 که در قبضه شریک شود و باین هر دو بر میون رجوع کنند و اگر یک شریک نصیب خود چنانچه
 از میون خرید شریک دوم تواند که بر جمیع دین شریک را تضمین کند **مسئله** اگر دو مرد عقد سلم
 بستند و یکی از نصیب خود بر اس مال صلح کرد جایز نبود و بقول ابی یوسف رج جایز نبود **مسئله**
 اگر یک وارث با ورثه دیگر صلح میکند بمال و ترکه و عوض و عقارت جایز بود باندک و بسیار و اگر
 ترک ز رست و بنقره صلح کرد و دو یا ترک بنقره است بزر صلح شد نیز جایز بود و اگر در ترک زرو
 بنقره و عوض و عقارت و بنقره و یا بزر صلح شد باید که بدل صلح پیشتر از نصیب بود از زود و نقد و یا
 نصیب اوست از زود و نقد و بنقره و یا بزر صلح بود و اگر در عوض و عقارت و اگر در ترکه و اجهاس
 از میون یافت و از زود و یک وارث با ورثه دیگر از میون صلح میکند از حصه خود تا حصه او ورثه را بود و جایز
 و اگر شرط کرد که غنا از نصیب این وارث بماند جایز بود **مسئله** اگر زکریا صد درم است و میثک بر آن صد درم و آن صد درم صلح شد
 در ترک جایز نبود **کتاب المضار** تبیه **مسئله** تصاریفات از عقد شرکت است مال از یک

[illegible]

[illegible]

درم دیگر و همچنین هر بار که هلاک میشود پیش از تسلیم هر بار بر رب مال واجب اید و جمیع آنچه بر رب مال داد است
 را سال بود مسئله اگر بضاعت هزار درم است میگوید که رب مال هزار درم داده بود هزار درم دیگر هیچ حاصل شده
 و رب مال میگوید که این هر دو هزار من نبوده ام قول مضارب مقبر بود و بقول زفریج قول رج قول مال بود
 مسئله اگر بضارب هزار درم است و میگوید که این هزار درم مضارب است از فغان شرب و نصیفت رج و ازین
 هزار درم دیگر هیچ حاصل شده است و رب مال میگوید که بضاعت نیست بر تو پس قول رب مال را بسوگند مقبر
 کتاب الو دلیقه مسئله ابداع عبارت از گماشتن غیر بر حفظ مال خود مسئله دلیت است که نزدیک
 امین گذارد مسئله دلیت امانت است اگر مالک شود امین ضامن نشود خواه مالی دیگر از آن مودع بان ودلیت
 هلاک شود خواه نشود و نزدیک ایام مالک سح اگر در دیده ودلیت و در دیده بشود مالی دیگر از آن مودع بصورت
 تمام و ان نمکند مسئله امین تواند که امانت را خود نگهدارد و یا کسی که در عیال اوست نگاه داشتن بدو اگر بکار
 را داد ضامن شود مگر که از خوف سوختن خانه و یا غرق شدن کشتی در آب اگر در خصوص امانت همسایه
 دهد و یا در کشتی دید دهد ضامن نشود مسئله اگر مالک امانت از امین طلب گردد و نداد و قدرت تسلیم
 داشت بعد هلاک شد امین ضامن شود مسئله اگر امین امانت را در مال خود مخفی و تمیز نکند ضامن و بی
 ابی یوسف و محمد و مالک سح تواند که در آن آنچه شریک شود مسئله اگر مالک امانت در مال من میخست
 بی فعل او هر دو شریک شود باتفاق مسئله اگر امین بعضی از امانت خراج کرد و مثل آن آورد و در
 باقی امانت میخست اگر هلاک شود تمام امانت را ضامن شود و اگر باقی ودلیت پیش از غلط هلاک شد
 ضامن نشود باقی را مسئله اگر امین در امانت تعدی کرد یعنی بردارد یا امانت سوار شد و یا جامه امانت
 پوشیده یا بنده امانت را خدمت فرمود بعد تعدی از زایل کرد و یا بجا از آن تعدی کرد و بعد تعدی زایل کرد
 ضامن زایل نشود و یا مستعیر یا مستاجر کالاکه بجا ریت و یا با اجازت شده اند تعدی کرد و بعد تعدی زایل کرد
 ضامن زایل نشود و بقول زفریج و همچنین اگر بعد از آنکه او دین او را کرد و نیز ضامن زایل نشود مسئله
 امین تواند که امانت امانت را در سفر برده اگر مالک امانت منع کرده باشد و نیز خوف ماه نبود و بقول شافعی
 رج تواند مسئله اگر دو کس کالا را بر شخصه امانت نهادند و یکی از ایشان حبیب خود
 طلب میکند بچاکس راه نهد تا دوم نیز حاضر نشود و بقول ابی یوسف و محمد رج نصیب
 بر مسئله اگر یکی بر دو کس کالا را که قابل قسمت است امانت نهاد جایز

درم دیگر و همچنین هر بار که هلاک میشود پیش از تسلیم هر بار بر رب مال واجب اید و جمیع آنچه بر رب مال داد است
 را سال بود مسئله اگر بضاعت هزار درم است میگوید که رب مال هزار درم داده بود هزار درم دیگر هیچ حاصل شده
 و رب مال میگوید که این هر دو هزار من نبوده ام قول مضارب مقبر بود و بقول زفریج قول رج قول مال بود
 مسئله اگر بضارب هزار درم است و میگوید که این هزار درم مضارب است از فغان شرب و نصیفت رج و ازین
 هزار درم دیگر هیچ حاصل شده است و رب مال میگوید که بضاعت نیست بر تو پس قول رب مال را بسوگند مقبر
 کتاب الو دلیقه مسئله ابداع عبارت از گماشتن غیر بر حفظ مال خود مسئله دلیت است که نزدیک
 امین گذارد مسئله دلیت امانت است اگر مالک شود امین ضامن نشود خواه مالی دیگر از آن مودع بان ودلیت
 هلاک شود خواه نشود و نزدیک ایام مالک سح اگر در دیده ودلیت و در دیده بشود مالی دیگر از آن مودع بصورت
 تمام و ان نمکند مسئله امین تواند که امانت را خود نگهدارد و یا کسی که در عیال اوست نگاه داشتن بدو اگر بکار
 را داد ضامن شود مگر که از خوف سوختن خانه و یا غرق شدن کشتی در آب اگر در خصوص امانت همسایه
 دهد و یا در کشتی دید دهد ضامن نشود مسئله اگر مالک امانت از امین طلب گردد و نداد و قدرت تسلیم
 داشت بعد هلاک شد امین ضامن شود مسئله اگر امین امانت را در مال خود مخفی و تمیز نکند ضامن و بی
 ابی یوسف و محمد و مالک سح تواند که در آن آنچه شریک شود مسئله اگر مالک امانت در مال من میخست
 بی فعل او هر دو شریک شود باتفاق مسئله اگر امین بعضی از امانت خراج کرد و مثل آن آورد و در
 باقی امانت میخست اگر هلاک شود تمام امانت را ضامن شود و اگر باقی ودلیت پیش از غلط هلاک شد
 ضامن نشود باقی را مسئله اگر امین در امانت تعدی کرد یعنی بردارد یا امانت سوار شد و یا جامه امانت
 پوشیده یا بنده امانت را خدمت فرمود بعد تعدی از زایل کرد و یا بجا از آن تعدی کرد و بعد تعدی زایل کرد
 ضامن زایل نشود و یا مستعیر یا مستاجر کالاکه بجا ریت و یا با اجازت شده اند تعدی کرد و بعد تعدی زایل کرد
 ضامن زایل نشود و بقول زفریج و همچنین اگر بعد از آنکه او دین او را کرد و نیز ضامن زایل نشود مسئله
 امین تواند که امانت امانت را در سفر برده اگر مالک امانت منع کرده باشد و نیز خوف ماه نبود و بقول شافعی
 رج تواند مسئله اگر دو کس کالا را بر شخصه امانت نهادند و یکی از ایشان حبیب خود
 طلب میکند بچاکس راه نهد تا دوم نیز حاضر نشود و بقول ابی یوسف و محمد رج نصیب
 بر مسئله اگر یکی بر دو کس کالا را که قابل قسمت است امانت نهاد جایز

بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين والصلوة والسلام على سيدنا محمد وآله الطيبين الطاهرين

بنود که یک امین تمام کالا باین دوم بدید ملک قسمت کنند و هر یک نصیب خود کنند و اگر یکی تمام بیک داد ضامن شود و قبول ابی یوسف و محمد رحمته الله علیهما هر یک از ایشان تواند که باذن دوم تمام آن را بیک دهد و اگر امانت قابل قسمت نیست هر یک از ایشان تواند که باین دوم بدید بالاجماع **مسئله** اگر مالک امین را گفت که این امانت بعیال خود دهه یا گفت این امانت در خانه نگا بدارد و امین امانت را بعیال خود که از چهاره ندارد داد و یا در خانه دیگران سراسر بنگهداشت ضامن نشود و اگر از عیال خود بکسی داد که از چهاره داشت و یا در سراسی دیگر نگاهداشت کرد ضامن شود **مسئله** اگر مردی کالا را شخصی غصب کرد و بدست کسی امانت نهاد و هلاک شد امین غاصب ضامن شود و اگر امین امانت بدست دیگر کسی امانت نهاد و هلاک شد امین دوم ضامن نشود و امین اول ضامن شود و قبول ابی یوسف و محمد رحم مالک بخیر بود از هر که خواهد تا وان بستاند **مسئله** اگر بدست شخصی هزار درم است دو کس دعوی میکنند هر یک میگوید که ازان منب او را امانت داده ام و او منکر است و از سوگند هر دو نکول آورد پس این هزار درم میان هر دو بود بروی هزار درم دیگر لازم شود برای هر دو درم **کتاب العاریت** **مسئله** عاریت عبارت از تملیک منفعت است بی عوض **مسئله** الفاظی که بدان عاریت جایز بود اینست اعونک یعنی عاریت دادم ترا طعنک ارضی بخنک ثوبی مکنک علی و اتبی اخذتک عیسی داری لک سکنی داری لک عمری **مسئله** مالک عاریت هر وقت که خواهد باریت خود رجوع کند **مسئله** اگر بی تعدی عاریت هلاک شد ضامن نشود و قبول شافعی رج ضامن شود **مسئله** اجازت دادن عاریت و رهن کردن آن جایز نبود چنانچه ودیعت را اجازت دادن و رهن کردن جایز نیست **مسئله** اگر مستعیر عاریت را اجازت داد و هلاک شد ضامن شود **مسئله** اگر کالا مستعار را از آنهاست که باختلاف متعل مختلف نشود مستعیر تواند که بدیگر عاریت دهد و قبول شافعی رهن تواند **مسئله** اگر مالک عاریت بوقت و یا منفعت یا هر دو چیز معید گردانید مستعیر تواند که از آنچه معی کرده است تجاوز کند و اگر معید نکرد مستعیر تواند که هر نوع و هر وقت که خواهد منفعت گیرد **مسئله** عاریت دادن در اسب و ذانی و غیره و معدود حکم قرض دارد **مسئله** اگر زینی را برای بنا کردن و یا برای نهال کردن عاریت داد جایز بود و مالک تواند که باریت رجوع کند مستعیر را تخلف کند تا بنا و نهال خود را قلع کند اگر مالک عاریت را بوقت معید نکرد تا وان بنا و نهال بروی واجب نیاید و اگر وقت معید کرده باشد نتواند که پیش از وقت

فوقه عاصب
ضامن بگوید خواه
ایمانت دارا
درین اتفاق
امام دهاجر
ایمانت از پیش
و قیام
فوقه هزار درم دیگر
بیغیر این هزار
درم که بدست
نیت باز
نیم یا هزار درم
۱۰۰
رنگی بجای بیست
و بیست
از بیست و بیست
حق بر دو بیست
مکول واجب
و در نتیجه است
تشیع فکاهی
۵
فوقه مالک
تعدی عاریت
جایز نشود
نیت از پیش
در وقت معید

در وقت معید

رجوع کند اگر پیش از وقت رجوع کرد و آنچه بسبب طبع در دنیا و نهال نقصان شود مالک زمین ضامن شود
مسئله اگر زمین را عاریت داد و تا زراعت کند مستعیر زراعت کرد مالک نتواند که در عاریت
از زمان که درویده شود و اگر چه مقید نکرده باشد بوقت مسئله موقوفه رد کردن مستعیر مستعیر واجب است و موقوفه
رد کردن و دعیت بر مالک بود و موقوفه رد کردن کالای که باجارت سنده است بر مالک است و موقوفه رد
کردن منضوب بر خالص است و موقوفه رد کردن موقوفه بر زمین است مسئله اگر دایه مستعار را در پایگاه
مالک رسانید و هلاک شد و یا بنده مستعار را در سر مالک زد و هلاک شد در هر دو صورت ضامن نشود مسئله
اگر معضوب و یا ودعیت را در سر مالک زد و هلاک شد و یا مالک تسلیم نکرد و هلاک شد ضامن نشود مسئله
دایه را بنده خود و یا بامر و در یک ماه و یا با بنده مالک یا مزدور مالک زد و هلاک شد در صورت
ضامن نشود و اگر با بیکان زد و هلاک شد ضامن نشود مسئله اگر زمین را برای زراعت عاریت سند
در ملک عاریت نویسد یعنی ارضک و بقول ابی یوسف و محمد رحم لفظ اعترفی نویسنده است
مسئله به عبارت از تملیک عین است بی عوض مسئله الفاعلیه که بران بخشیده شود انیت و بی
نخلت و طعمک هذا الطعام جلت هذا الشئ لک و عمر تک هذا الشئ و ملک علی هذا الدایه و درین لفظ
نیت به شرط است و اگر گفت کسوتک هذا الثوب و دارے لک است نیت کنهانه منعقد شود و اگر گفت دارے
بیت لک کنی و اگر گفت دارے لک کنی نیت برین الفاظ به منعقد نشود مسئله به منعقد شود با بیع قبول و قبض
در مجلس اگر چه بی اذن و واجب بود و بعد از انقراق مجلس قبض جایز نبود مگر باذن و واجب مسئله خنیدن
بیزی که قابل تمت است جایز نبود مگر که مخور و مقوم بود و مراد از مخور است که از ملک واجب فایز بود
و به مشاع در قابل تمت جایز نبود و اگر تمت که بحدود تسلیم کرد جایز بود مسئله چیزی که قابل تمت نیست چنانکه
یک سینه و یک دایه به مشاع در جایز بود مسئله اگر از دیکه در گندم است بخشید جایز بود اگر چه اس که دو
تسلیم میکرد و همین اگر روغنی که در گندم است بخشید جایز نبود اگر چه روغن از گندم تسلیم کرد و همچنین اگر
روغن که در شیر است بخشید جایز نبود اگر چه روغن کشیده تسلیم کرد مسئله اگر کالای موهوب بدست موهوب نه است
بمانت یا بحدیث بخشنیدن قبولی کردن مالک شود بی قبض جدید مسئله اگر پدر از فرزند خود اجیزی بخشید بحدیث تمام شود
مسئله اگر بیکانه صغیره اجیزی بخشید قبض ولی او به تمام شود قبض مادر و بی نیز به تمام شود و اگر صغیره
در کناره ایشان بود مسئله اگر کسی به برافتنه خود قبض کرد و اگر قابل است جایز بود مسئله اگر دو کس

قلدرستان شوق
 زیر کمر خاصه کج
 یار کمر کج
 مغضوب از پیشانی
 کاکس
 قلدرستان شوق
 زیر کمر خاصه کج
 ولایت کمال در دوزخ
 زین کاه بر ای بار
 نیز از خانه دهن
 شمع و قاف نار
 قلدرستان شوق
 قلدرستان شوق
 و غلت بجای هلوکار
 بیست و نیمی بر سر نقد
 تو بخشم و مدام
 السلام بر آن که السلام
 نسبت کرده شود و نام
 باشد و اگر زین بیت
 کرده شود و از ادران
 عاریتر باشد و جوت
 بنزدک یعنی زین عیله
 خاص برای تو کردم
 و کسوتک بدانند
 یعنی زین نام
 بخشم و مدام

الحمد لله الذي جعلنا من عباده المخلصين

[illegible][illegible]

مرات اجارت گزشت و در زمین زراعت هست زراعت را ترک گیرند با جهل متاوقت ادراک
فصل اگر داب را استیجار کرد برای سوار شدن و یا برای بار کردن و یا جامه را استیجار کرد بر پوشیدن
اگر سوار شدن و بار کردن و پوشیدن مطلق گفته است روا بود که دیگر را سوار کند و یا دیگر را پوشاند و اگر باران
عشره استیجار گرفت که فلان سوار شود و یا فلان پوشد اگر دیگر را سوار کرد و یا پوشانید و داب و جامه ملاک
شخصان شود مسئله هر چه باختلاف استعمال مختلف شود همین حکم دارد تا اگر مطلق گفته است تواند که دیگر
استعمال کند و اگر مقید گفته باشد دیگری تواند که استعمال کند و اگر استعمال استعمال مختلف نشود شرط تنقید باطل بود
چنانکه اگر شرط کرد که فلان ساکن شود تواند که دیگر را ساکن کند مسئله اگر داب را استیجار کرد تا مقدار سه معین
از کندم بار کند تواند که چیزی را دیگر مثل کندم در ضرر و یا سبکتر از آن بار کند چون جو و کجند فاما این اگر کندم ضرر
بیشتر است چون نمک آهین تواند که بار کند مسئله اگر استور را اجاره گرفت برای آنکه تا سوار شود و خود
سوار شود و دیگر را نیز پس خود بنزد و ستور ملاک شد نصف قیمت ستور ضامن شود اگر چه آن دیگری گران
بود و یا سبکتر مسئله اگر استور را کرای کرد تا مقدار سه معین از کندم بار کند و زیادت از آن بار کرد و ستور ملاک
مقدار زیادت ضامن شود مسئله اگر گام ستور کشید و یا ستور باز دو داب ملاک شد ضامن شود قبول ابله
یوسف و محمد رح اگر چنانچه محتازست لگام کشید و یا بزد ضامن نشود مسئله اگر رانگوش را کرای گرفت باین
هم وان زمین دور کرد و زمین دیگر نهاد و اگر این زمین مثل آن زمین هست ضامن نشود و اگر این زمین چنانست
که این دراز گوش را بدین چنین زمین نمکند ضامن شود و پالان همین حکم دارد تا اگر استور را پالان کرای کرد و پالان
پالان خود آورد و پالان دیگر نهاد و اگر این پالان مثل آن پالان هست ضامن نشود و اگر برین ستور مثل این پالان
نهضت ضامن شود مسئله اگر محالی را اجیر گرفت تا طعام او بگیرد و در طحان راه رود و طحان در راه دیگر قیمت
که مردمان در آن راه میروند و طعام می برند ملاک ضمان واجب نیاید و اگر میان این دوره تفاوت هست ضامن
شود و اگر طعام را در کشتی دریا بار کرد ضامن نشود و اگر طعام رسانید اجز واجب آید مسئله اگر زنی به اجارت
گرفت تا کندم زراعت کند و تره کاشت آنچه در زمین نقصان شود ضامن بود و اگر واجب نیاید مسئله اگر در زیر اجاره
داد و پلیرین دوز و اوقبا و دخت ملاک غیر خود قیمت جات معین کند و یا قبول کند و اجرتش آید باب الاجاره
الفاست مسئله شرط منفذ اجارت هست و چون اجاره فاسد شود اجرتش واجب برای چه بر می زیادت کند و قبول نذر
و شافی راج اگر اجرتش زیادت از می هست زیادت کند تا اجرتش تمام شود مسئله اگر برای اجرت داد و دیگر بگذرد

۱۷۵
 ششادین نهاد در پیش
 انوار و تمام کار شد
 مدام شود در راه
 و زنی تفاوت در پیش
 شیخ و قیامت خود در
 و این بیاید از کار
 تیره غایت در پیش
 خفین است از کار
 در مصوب نهاد شود
 ضامن لازم بود
 مع نمود از کار
 و در اول پیش
 نهاد از کار

[illegible]

از راحت سستی نکرد اجارت فاسد بود و بقول نه فورح اجارت فاسد بود پس اگر در صورت زراعت کرد
 و بهیئت گذشت اجرتی واجب آید مسئله اگر در ارگوشه را اجارت گرفت تا نگذشت یکم و باز زمین
 نکرد اجارت جایز بود پس اگر بار کرد آنچه مردم بار کنند و در ارگوشه هلاک شدند سانس نشود و اگر در مکه
 پس مرا و راست اجرتی و اگر خصوصت کرد زمینش از آنکه زراعت کند در سله اول و با پیش از آنکه
 کنند در سله دوم عقد اجارت بشکند **باب ان الاجیر** اجیر بر دو نوع است اجیر شتر است
 اجیر خاص اجیر شتر است که برای شخصی معین عمل بخند بلکه برای بیار عمل کند و اجرت را مستحق
 مگر عمل چون نکرزد بر دو کوب و گادزو کلا بدست اجیر شتر است اما نت بود و اگر هلاک شود ضمانت اجیر
 بقول ابی یوسف و محمد بن حنبلان واجب آید اگر آتش غلب بسوزد و یا دشمنی مکاره که دفع آن
 نبود غارت کند مسئله اگر جاسه بسبب کوفتن باره شود یا حامل بلغزید و کلا هلاک شد و یا رسته کرد
 مکاری بار بسته بود بریده شد و یا شتر را میکشد گشتی غرق گشت و کلا هلاک شد در هر چهار سله ضمانت
 بر اجیر واجب شود و بقول زفر و شافعی رحم واجب نشود مسئله اگر در شتر آدیسان نوزد و غرق
 شدند بر اجیر ضمانت آدیسان واجب نیاید مسئله اگر شخصی را اجیر گرفت تا جب آب از فرات بگذرد
 پس برگرفت و در اثنای راه ببقا جب شکست مالک جب مخیر بود یا بقیت جب در جای که
 برداشته است تضمین کند و مژدند با بقیت جب در جایی که شکسته است تضمین کند و مژد
 بحساب آن بدو مسئله اگر فساد فصد کرد و یا حجام و یا بزلغ حیوان را شتر زد و از مواضع متعاد
 نکردند اگر هلاک شود ضمانت مسئله اجیر خاص است که چون نفس خود را نسیم کرد در مدت اجارت اجرت
 واجب آید اگر چه عمل نکرد چنانکه اگر شخصی را اجیر گرفت بر اخذ دست و یا بر پرانیدن گوسفند آن مسئله اجیر خاص
 ضمانت نشود آنچه در دست او با سبب عمل او هلاک شود مسئله اگر در زیر اجیر گرفت و گفت اگر این جاسه بر این
 دوختی یکدم درم و اگر روی دو دو درم و هم جایز بود و اگر پارسای دوخت یکدم و اجب آید و اگر روی دو
 یک دو درم و اجب آید مسئله اگر گفت اگر امروز دوختی یکدم و اگر فردا دوختی نیم درم اگر امروز دوخت یکدم درم
 و اگر فردا دوخت اجرت مثل آید و بقول ابی یوسف و محمد بن هر دو شرط جایز بود اگر امروز دوخت یکدم درم
 و اگر فردا دوخت نیم درم و بقول نه فورح هر دو شرط فاسد بود مسئله اگر دو کوا یا خاند را با اجارت داد و
 اگر خطار را ساکن کسی در آن یکدم دی و اگر آنرا ساکن کند ده درم جایز بود و اگر آنرا ساکن کرد و دو درم

ضمانت شتر در
 برای اجارت
 منفعت اجاره
 فاسد شده است
 پس در ارگوشه
 امانت بسته
 شرا و فایده کار
 بقول ابی یوسف
 محمد بن حنبلان
 ضمانت شتر
 بقول زفر و شافعی
 حجام و یا بزلغ
 حیوان را شتر زد
 و از مواضع متعاد
 نکردند اگر هلاک
 شد ضمانت مسئله
 اجیر خاص است
 که چون نفس خود
 را نسیم کرد در
 مدت اجارت اجرت
 واجب آید اگر چه
 عمل نکرد چنانکه
 اگر شخصی را اجیر
 گرفت بر اخذ دست
 و یا بر پرانیدن
 گوسفند آن مسئله
 اجیر خاص ضمانت
 نشود آنچه در دست
 او با سبب عمل او
 هلاک شود مسئله
 اگر در زیر اجیر
 گرفت و گفت اگر
 این جاسه بر این
 دوختی یکدم درم
 و اگر روی دو دو
 درم و هم جایز
 بود و اگر پارسای
 دوخت یکدم و
 اجب آید و اگر روی
 دو یک دو درم و
 اجب آید مسئله
 اگر گفت اگر
 امروز دوختی
 یکدم و اگر فردا
 دوختی نیم درم
 اگر امروز دوخت
 یکدم درم و اگر
 فردا دوخت اجرت
 مثل آید و بقول
 ابی یوسف و محمد
 بن هر دو شرط
 جایز بود اگر
 امروز دوخت یکدم
 درم و اگر فردا
 دوخت نیم درم و
 بقول نه فورح
 هر دو شرط فاسد
 بود مسئله اگر
 دو کوا یا خاند را
 با اجارت داد و
 اگر خطار را ساکن
 کسی در آن یکدم
 دی و اگر آنرا ساکن
 کند ده درم جایز
 بود و اگر آنرا ساکن
 کرد و دو درم

و اگر عطار را ساکن کردید رم دبد و بقول ابیوسف و محمد رح اجارت فاسد بود مسئله اگر دایه را استیجار کرد تا
بصره بکیرم و اگر از اینجا بخاوند کرد و تا قاصه برود و درم دهد اجارت جائز بود و اگر دایه را استیجار کرد
بر آن شرط که اگر یک خروار کند م بار کند کیرم دهد و اگر یک خروار جبار کند نیم درم دهد جائز بود و بقول ابیوسف و محمد
بیع جائز بود مسئله اگر بنده را استیجار کرد در بر خشتوانه که در سفر بر دگر که مامولی او شرط کرد و با مسئله اگر بنده
مخجور را اجیر گرفت در مدت یک ماه و مزد بدو داد و نتواند که مستاجر ازین بند و شرط بازستاند مسئله اگر بنده
مزدوری کرد و فاضل و از بنده دست و بخور و ضامن نشود و بقول ابیوسف و محمد رح ضامن شود و اگر مامولی
عین اجرت بیاید بنا بر اجامه مسئله اگر بنده با جرت خود قرض کرد و با اتفاق جائز بود مسئله اگر بنده را اجارت
داد بدو ماه معین یک یا چهارم و یک یا پنج درم جائز بود و در ماه اول چهار درم واجب آید و در ماه دوم
لازم آید مسئله اگر بنده را استیجار کرد و یک ماه بکیرم اول ماه و در مستاجر بنده را قبض کرد و در آخر ماه بنده را بخیل
یا بیار شد مستاجر میگوید که این بنده در زمان قبض گرفته یا بیار بود و مامولی میگوید که بیشتر ازین مان گرفته است
و یا بیار شده بکمال کند اگر در وقت اختلاف بنده صحیح و یا حاضریت قول مستاجر معتبر بود و اگر در وقت
بنده صحیح و یا حاضریت قول مالک معتبر بود مسئله اگر میان خیاط و مالک ماه اختلاف شد صاحب میگوید
که فرموده ام تا قیامه بکیرم در زی میگوید که هر ازین فرموده بود یا مالک بانه زگر برامی گوید که رنگ سر
فرموده ام و تو رنگ ندادی زگر میگوید که رنگ زرد فرموده در هر دو مسئله قول صاحب معتبر بود مسئله
اگر مالک بانه میگوید که بی مزد عمل کرده صاحب میگوید که بشرط مزد عمل کردم قول صاحب معتبر بود و بقول ابیوسف
اگر مالک صاحب بانه داد و ستد با جرت قول صاحب معتبر بود و بقول محمد رح اگر میان بدین جرت شدن و دعوت
قول او معتبر بود با فتح الاجاره مسئله اگر سرای را استیجار کرد بر اسکله دور و صبی یافت که سکنه را زبان
تواند که فتح کند مسئله اگر سرای اجارت گرفت و آن سر را خراشید و ازین را استیجار کرد در از راحت و از آن زمین
آب منقطع شد و یا آب سیر را استیجار کرد و آب او را منقطع شد مستاجر تواند که اجاره فتح کند مسئله اگر یکی از دو عاقدین مرد
برای خود عقد اجارت نسبت استیجار فتح شود و اگر برادر دیگر عقد اجارت نسبت یعنی وکیل یا وصی خود یا خنوع
در وقف بود دعوت او بفتح استیجار بشرط و یا بخیار رویت و بخیر تواند که فتح کند و ضرر آن بود مسئله عقد
که عاقد عاجز بود که بک اجارت بگذرد بکمال ضرر زاید که بسبب اجارت مستحق نشده است
چنانکه مردی را بطریق گرفت تا دندان او برکن لبب در دو پیش از برکن دندان درو

(Faint handwritten notes at the bottom of the page)

١٥٢

باین هر دو
مال حاصل شود
نفسه ۷۰ دقیقه
فارسی ۱۲
زبان فارسی
زیر کار این
از باب کتاب
مانندیت
اعراض
در این کتاب
و در این کتاب
و در این کتاب
و در این کتاب

بسم الله الرحمن الرحيم

سخت قضا است

۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰

فارسه " شش و ده است " بر معنی نافه " عذرا بیست " خود دیزدک " خود معنی " دانشمند " دانشمند

پایان خطی و کتبیه: **بسم الله الرحمن الرحیم** **الحمد لله رب العالمین** **والصلاة والسلام على من لا نبي بعده** **وبعد** **فان الله قد خلقنا من طين** **فصل في بيان** **الحمد لله رب العالمین** **والصلاة والسلام على من لا نبي بعده** **وبعد** **فان الله قد خلقنا من طين**

در این کتاب که در باب اول است العبد المشرک مسئله است مشترک میان
دو کس یک شریک هر شریک دوم را از آن کرد تا نصیب خود را بپردازد و در مکاتبت کند و بدل کتابت قصص
کند بعد بنده از او را بدل کتابت عاجز شد مال مقبوض قاضی بود و لقبول امیوسف و محمد رح هر دو
شریک را بود مسئله کنیز کی است مشترک میان دو کس هر دو شریک این کنیز را مکاتبه کردند یکی از این
شریکان وطنی کرد و این کنیز فرزند آورد و وطنی دعوای نسب کرد بعد شریک دوم نیز این کنیز را
کرد و کنیز فرزند آورد و دو وطنی دوم دعوای نسب کرد بعد کنیز از او را بدل کتابت عاجز شد کنیز را مرد و او را
اول بود و دومی اول برای شریک دوم غنیمت کنیز و غنیمت هر کنیز خاص شود و شریک دوم برای شریک
اول تمام هر کنیز قیمت فرزند خاص شود و نسب فرزند از شریک دوم ثابت شود هر کدام که هر کنیز را
جایز بود و لقبول امیوسف رح شریک اول برای شریک دوم نصف قیمت مکاتبه خاص شود و لقبول
رح آنچه کمتر بود از نصف قیمت کنیز و از نصف باقی از بدل کتابت شریک اول برای شریک دوم خاص
شود و اگر شریک دوم کنیز را وطنی نکرد و لیکن برادر دایه بعد کنیز از او را مال کتابت عاجز شد بدو را
شود و کنیز کام و ولد شریک اول بود و برای شریک دوم نصف قیمت کنیز و نصف عرق و خاص شود و
شریک اول بود مسئله اگر دو شریک کنیز مشترک را مکاتبه کردند بعد یک از او را او توانا کرد است بعد
کنیز از او را مال کتابت عاجز شد از او کند برای شریک دوم غنیمت کنیز خاص شود و بدان مجموع کند
بر کنیز و لقبول امیوسف و محمد رح رجوع کنند مسئله است مشترک میان دو کس یک شریک این بنده را بدو
کرد بعد شریک دوم از او کرد و او توانا کرد شریک اول مخیر بود یا شریک دوم غنیمت مدر تصفین کند و یا
را در نصیب سعادت فرماید و یا آزاد کند و اگر شریک اول از او کرد بعد شریک دوم بدو شریک دوم تواند
که شریک اول تصفین کند و لقبول امیوسف و محمد رح در سله اول احتیاق شریک دوم باطل بود و شریک برای
دوم نصف قیمت بنده خاص شود اگر چه در ویش بود و در سله دوم بدو شریک دوم باطل بود و شریک اول برای
شریک دوم نصف قیمت بنده خاص شود اگر تو او را در ویش است بنده در نصف قیمت خود را شریک دوم
سعادت کند یا بابت الکاتب عجز و موت المولی مسئله اگر کتابت عاجز شد از او را یک نیم و او را
مالیت در سفر که بخوار رسید یا و می یافت و او را بدو دیگر حاکم تعجیل کند در تعجیر او تا سه روز منتظر باشد اگر
سه روز گذشت و مال حاصل نشد و مولی طلب تعجیر بنده میکند حکم تعجیر کند و کتابت فسخ شود و

五、

علامہ فیض احمد فیض
 بابا بزرگ بکسر
 بانی لکھنؤ
 سید علی
 قوی وکیل
 علامہ فیض احمد فیض
 بابا بزرگ بکسر
 بانی لکھنؤ
 سید علی
 قوی وکیل
 علامہ فیض احمد فیض
 بابا بزرگ بکسر
 بانی لکھنؤ
 سید علی
 قوی وکیل

وفاقیہ مدرسہ اسلامیہ کتب خانہ دارالعلوم دیوبند

[illegible]

۱۰. "وایست نقل او" سلمان از حسن
 ۱۱. "صورت" خورشید
 ۱۲. "خواجه خورشید" خورشیدگرد و افکار
 ۱۳. "قوله سیریه" یعنی راهان و سبک
 ۱۴. "نیکو نامم" نیکو نامم
 ۱۵. "عقل" عقل
 ۱۶. "خواجه خورشید" خورشید
 ۱۷. "نیکو نامم" نیکو نامم

۱۶۵
گروه اولیای با خرد و
میل این نخل غافلانه قدیم
غیر کسی که یوم همدلی
نفس که دانه تاز و باروم
اجار که به سراج دیواره
و قورایت بیست بار
زیاده درون مجلس است
دادید هر آن خوبتر از
آغل شمشیری نه روز
ساز

بزرگ مصاص رسیده و اجابت شود و بقول

بسم الله الرحمن الرحيم

بحریت درین سایل مذون مجبور شود و بقول شافعی رحم در بحرین مجبور نشود مسئله اگر کسی که مذون از مولی فرزند
 او را ذون بطل شود و بقول زعفران بطل نشود مسئله اگر مولی از کسی که مذون مدیونه فرزند او را بداد و بگوید
 مولی قیمته او را برای و ام داران ضامن شود و در صورت تدبیر ذون باقی بود مسئله اگر بنده مذون بعد از آن
 اقرار بمانت و با نصیب یا بام کرد بر شخص آنچه در دست است از اموال جایز بود و بقول ابو یوسف
 محمد رحم جایز نبود مسئله اگر مذون بیون است بگوید که محبط رفته و مال او است ممالک ممالک نبود بدین
 است مذون است تا اگر مولی بنده مذون که از کسی است آزاد کرد و آزاد شود و بقول ابو یوسف و محمد
 آنچه در دست مذون است ممالک بود و بنده آزاد شود و قیمت بنده بخواهش مسئله اگر ذین ذون
 است از قیمت مذون از مال او اگر مولی بنده را که از کسی است آزاد کند با اتفاق جایز بود مسئله
 اگر مذون بیون برست ممالک لای بفروشد مثل قیمت جایز بود و کم از قیمت جایز نبود و اگر مولی بنده مذون
 کالای فروخت مثل قیمت و یا نقصان قیمت جایز بود پس اگر مولی پیش از استیفا شدن مبیع را با ذون تسلیم
 کرد مثل مطلق خود و اگر مولی مبیع را حبس برای استیفا شدن جایز بود مسئله اگر مولی مذون مدیون آزاد کرد
 باشد و قیمت مذون مسلمی عمار ضامن شود و آنچه و ام زیاد از قیمت بود از مذون بعد از عتیق طلب کند مسئله
 اگر مولی بنده مذون مدیون خود را فروخت و مشتری دوز را غایب گردانید و ام داران مخیر اند اگر خواهند با هم را
 مقدار قیمت بخرند و یا قیمت از مشتری بخرند و یا بیع را اجازت کنند و من شانند پس اگر یکی را تعیین کردند
 بقیمت او بعد مذون بسبب حبس بر این روش مولی بقیمت بروام داران رجوع کند و حق و ام داران در بنده
 باشد مسئله اگر مولی بنده مشتری را اعلام کرد که این بنده مدیون است با وجود این اعلام مشتری این بنده را خرید پس
 و ام داران توانند که بیع را باز کنند و اگر باطل غایب شد مشتری خصم و ام داران نبود و بقول ابو یوسف در مشتری
 خصم بود مسئله اگر مردی در شهر آمد و گفت من بنده مذون مدیونم فروخت که هر چه از تجارت ابرو نام
 شود که او را بر اوام فروشد تا مولی او حاضر نشود و اگر مولی او حاضر شد و گفت این بنده مذون من است
 جایز بود که برای و ام بفروشد و اگر گفت او مجبور است تواند که بفروشد مسئله اگر دلبه بود که
 و یا معقوبی را که قفل است در خرید و فروخت اذن کرد در بیع و شرا این کودک و معقوبه منزه بنده
 مذون بود کتاب الغصب مسئله غضب عبارت از از اکت یا محض است یا ثبات
 مسئله اگر بنده غیر را خدمت فرمود و یا برد یا به غیر می ارشد و یا بار گرد غصب در گرد بر بار

در این سایل مذون مجبور نشود مسئله اگر کسی که مذون مدیونه فرزند او را بداد و بگوید
 مولی قیمته او را برای و ام داران ضامن شود و در صورت تدبیر ذون باقی بود مسئله اگر بنده مذون بعد از آن
 اقرار بمانت و با نصیب یا بام کرد بر شخص آنچه در دست است از اموال جایز بود و بقول ابو یوسف
 محمد رحم جایز نبود مسئله اگر مذون بیون است بگوید که محبط رفته و مال او است ممالک ممالک نبود بدین
 است مذون است تا اگر مولی بنده مذون که از کسی است آزاد کرد و آزاد شود و بقول ابو یوسف و محمد
 آنچه در دست مذون است ممالک بود و بنده آزاد شود و قیمت بنده بخواهش مسئله اگر ذین ذون
 است از قیمت مذون از مال او اگر مولی بنده را که از کسی است آزاد کند با اتفاق جایز بود مسئله
 اگر مذون بیون برست ممالک لای بفروشد مثل قیمت جایز بود و کم از قیمت جایز نبود و اگر مولی بنده مذون
 کالای فروخت مثل قیمت و یا نقصان قیمت جایز بود پس اگر مولی پیش از استیفا شدن مبیع را با ذون تسلیم
 کرد مثل مطلق خود و اگر مولی مبیع را حبس برای استیفا شدن جایز بود مسئله اگر مولی مذون مدیون آزاد کرد
 باشد و قیمت مذون مسلمی عمار ضامن شود و آنچه و ام زیاد از قیمت بود از مذون بعد از عتیق طلب کند مسئله
 اگر مولی بنده مذون مدیون خود را فروخت و مشتری دوز را غایب گردانید و ام داران مخیر اند اگر خواهند با هم را
 مقدار قیمت بخرند و یا قیمت از مشتری بخرند و یا بیع را اجازت کنند و من شانند پس اگر یکی را تعیین کردند
 بقیمت او بعد مذون بسبب حبس بر این روش مولی بقیمت بروام داران رجوع کند و حق و ام داران در بنده
 باشد مسئله اگر مولی بنده مشتری را اعلام کرد که این بنده مدیون است با وجود این اعلام مشتری این بنده را خرید پس
 و ام داران توانند که بیع را باز کنند و اگر باطل غایب شد مشتری خصم و ام داران نبود و بقول ابو یوسف در مشتری
 خصم بود مسئله اگر مردی در شهر آمد و گفت من بنده مذون مدیونم فروخت که هر چه از تجارت ابرو نام
 شود که او را بر اوام فروشد تا مولی او حاضر نشود و اگر مولی او حاضر شد و گفت این بنده مذون من است
 جایز بود که برای و ام بفروشد و اگر گفت او مجبور است تواند که بفروشد مسئله اگر دلبه بود که
 و یا معقوبی را که قفل است در خرید و فروخت اذن کرد در بیع و شرا این کودک و معقوبه منزه بنده
 مذون بود کتاب الغصب مسئله غضب عبارت از از اکت یا محض است یا ثبات
 مسئله اگر بنده غیر را خدمت فرمود و یا برد یا به غیر می ارشد و یا بار گرد غصب در گرد بر بار

کلمه اولی ذون اولی ذون اولی ذون

بنا بر این که اگر کسی را غصب شود و او را بخواهند باز پس بیاورند و او را بخواهند بکشند و او را بخواهند...

عمری نشست غاصب بود مسئله واجب اگر غاصب که عین مضمون در جا که غصب کرده باشد اگر
 رو کند و اگر هلاک شده است اگر مثلی است چنانکه گیل موزون و حد و متقارب چون جوز و حبشه و فلان مثل
 آن رو کند و اگر مثل منقطع شد و موجودیت قیمت مضمون روز خصوصیت واجب آید و بقول ابیوسف
 رح قیمت روز غصب واجب آید و بقول محمد رح قیمت روز انقطاع واجب آید و اگر مضمون مثلی نیست چنانکه
 جامه و ستور و غیر آن قیمت روز غصب واجب آید مسئله اگر غاصب دعوای غاصب میکند قاضی حکم کند
 تا معلوم شود که اگر این مضمون باقی بودی از غاصب ببرد و حکم کند بید آن مسئله
 غصب منقول تحقق شود مسئله اگر عتق را غصب کند و بدست غاصب هلاک شد ضمان نشود و بقول محمد رح
 غصب عتق نیز ثابت شود و بهلاک آن ضمان شود مسئله اگر عتقاری بفعل غاصب هلاک شد چنانکه ساکن
 شد و سبب آن غیر از این باشد و یا سبب اجرت دزدین نقصان شد تاوان نقصان واجب آید با اتفاق
 چنانکه در فتاوی مسئله اگر بنده مضمون را با تجارت داد و بدین سبب ربنده نقصان شد نقصان بر غاصب
 واجب شود و آنچه اجرت قبض کرده باشد صدقه کند و بقول ابیوسف رح نکند و همچنین اگر غاصب در
 و یا در بیعت تصرف کرد و در بیعت حاصل شد بر غاصب حلال نمود و صدقه کند و بقول ابی یوسف
 مسئله اگر کالای مضمون بفعل غاصب متغیر شد و اسم او زایل شد ملک مالک از او زایل شود و غاصب ملک
 شود و تاوان بر او واجب و در صنعت گرفتن بدان کار حلال نبود مگر بعد از ادات او ان بقول محمد رح
 ادات او ان منتقل حلال بود و بقول شافعی رح حق مالک منقطع نشود چنانکه گویندی بعد از غصب چه کرد
 و بریان کرد و یا دیگر بخت یا گندم مضمون بر آس کرد و یا زراعت کرد و یا آهین غصب کرد و متغیر ساخت
 و یا سبب روغن را غصب کرد و او را در می ساخت و یا چوبی را غصب کرد و در آهیم و یا نیر ساخت و یا او را
 ساخت مالک ملک را نکل نشود و پس مالک آن در آهیم و یا نیر را بستاند و یا آهیم او ان کند و بقول ابیوسف
 و محمد رح غاصب ملک را نکل و مثل آن تاوان واجب آید مسئله اگر گویندی یکی را غصب کرد و دیگر ملک
 مخیر بود و گویندی ندبوم بیا غصب بد قیمت آن تاوان بستاند و یا گویند ندبوم را نکند دارد و نقصان
 تاوان بستاند و همچنین اگر جامه کسی بسیار پاره کرد که بیشتر نافع او ماحل شد مالک مخیر بود تمام قیمت از غاصب بستاند
 و جامه غاصب بود و یا جامه نگه دارد و نقصان تاوان بستاند و اگر اندک پاره کرد و نقصان از غاصب بستاند و
 مالک بود مسئله اگر زمینی را غصب کرد و در و نهال کرد دنیا کرد و غاصب بستاند و یا اگر در زمین مالک کند

بنا بر این که اگر کسی را غصب شود و او را بخواهند باز پس بیاورند و او را بخواهند بکشند و او را بخواهند...

بنا بر این که اگر کسی را غصب شود و او را بخواهند باز پس بیاورند و او را بخواهند بکشند و او را بخواهند...

بنا بر این که اگر کسی را غصب شود و او را بخواهند باز پس بیاورند و او را بخواهند بکشند و او را بخواهند...

و اگر در زمین سبب برکندن بنا و نهال نقصان شود مالک ضامن شود و اگر فاضل قیمت بنا و نهال برکندن

آن واجب است و آن بنا و نهال مالک زمین بود مسئله اگر جابه را بعد از نصب نگه سر کرد و یا در سوتی
 روغن آغخت فاضل قیمت جابه سفید و دل آن سوتی ضامن شود و جابه سوتی فاضل را بود و اگر مالک
 خواهد که جابه و سوتی است از قیمت رنگ و دل روغن بجا نصب آن دهد و بقول شافعی مالک
 تواند که جابه بکشد و فاضل گویند رنگ خود بقدر امکان از جابه بگیرد فصل اگر مضموب یا
 غایب گردانید و ضمان داد فاضل مالک شود و بقول شافعی رحم مالک نشود مسئله در قیمت مضموب
 قول فاضل معتبر بود با سوگند و اگر مالک گواه آورد که قیمت مضموب تیر از آنست که فاضل میگوید
 بنیة مالک مسوم بود و اگر مضموب پیدا شد و قیمت او بیشتر از آنست که فاضل ضامن است و است و تاوان
 بقول مالک است و یا گواه و یا بگوید فاضل سوگند مالک بخیر بود و کالای فاضل بود و اگر مالک
 بقول فاضل است و مالک مخیر بود یا مضار ضمان کند و یا مضموب بازستاند و عوض رد کند مسئله
 بنده مضموب فروخت بعد مالک از او قیمت بنده استبدیم فاضل فاضل است و اگر فاضل نه از آن
 کرد بعد و تاوان او جاز نبود مسئله زواید مضموب امانت است بدست فاضل چنانچه جاریه درست
 در زواید تعدی کرد تاوان او و ایدر فاضل جابج و همچنین اگر مالک ایدر اطلب کرد و فاضل ایدر
 صورت تیر تاوان بر فاضل جابج و بقول شافعی رحم زواید مضموب مضمون است و بهیلاک او و بر
 تاوان جابج مسئله آنچه در جاریه مضموب است نقصان شود فاضل ضامن شود و اگر در قیمت و
 چندان است که فاضل تاوان کرد تاوان از فاضل قط شود مسئله اگر جاریه مضموب از فاضل حاصل شد
 بر مالک کرد و استبدت مالک و فاضل قیمت آن جاریه زور علق ضامن شود و اگر حره
 مضموب از فاضل حل گرفت و استبدت بر ضامن نشود و بقول ابو یوسف و محمد رحم در کنیز
 نیز ضامن نشود مسئله فاضل ضامن مضموب را ضامن نشود و اگر در مضموب نقصان شود با استمال
 پس نقصان را ضامن شود و بقول شافعی رحم ضامن مضموب ضامن است او اجبر بشود هر مسئله اگر مسلمانی
 خمر و یا خمر زدی را بهیلاک کرد ضامن شد و اگر کسی خمر و خمر زدی را بهیلاک کرد ضامن نشود و بقول
 رحم برای نمی نیز ضامن نشود مسئله اگر غیر مسلمانی را مضموب کرد و سرکه ساخت و یا پوست مردار را مضموب کرد
 و دباغت کرد مالک خمر تواند که سرکه بکشد و یا پوست را بکشد و یا پوست را بکشد و یا پوست را بکشد

و اگر در زمین سبب برکندن بنا و نهال نقصان شود مالک ضامن شود و اگر فاضل قیمت بنا و نهال برکندن

و اگر در زمین سبب برکندن بنا و نهال نقصان شود مالک ضامن شود و اگر فاضل قیمت بنا و نهال برکندن

و اگر در زمین سبب برکندن بنا و نهال نقصان شود مالک ضامن شود و اگر فاضل قیمت بنا و نهال برکندن

و اگر در زمین سبب برکندن بنا و نهال نقصان شود مالک ضامن شود و اگر فاضل قیمت بنا و نهال برکندن

و اگر در زمین سبب برکندن بنا و نهال نقصان شود مالک ضامن شود و اگر فاضل قیمت بنا و نهال برکندن

و اگر در زمین سبب برکندن بنا و نهال نقصان شود مالک ضامن شود و اگر فاضل قیمت بنا و نهال برکندن

و اگر در زمین سبب برکندن بنا و نهال نقصان شود مالک ضامن شود و اگر فاضل قیمت بنا و نهال برکندن

و اگر در زمین سبب برکندن بنا و نهال نقصان شود مالک ضامن شود و اگر فاضل قیمت بنا و نهال برکندن

و اگر در زمین سبب برکندن بنا و نهال نقصان شود مالک ضامن شود و اگر فاضل قیمت بنا و نهال برکندن

و اگر در زمین سبب برکندن بنا و نهال نقصان شود مالک ضامن شود و اگر فاضل قیمت بنا و نهال برکندن

و اگر در زمین سبب برکندن بنا و نهال نقصان شود مالک ضامن شود و اگر فاضل قیمت بنا و نهال برکندن

فاعلم ان صاحب مير که وجهت مبيع را ملوک کرده که راضا من شود بدست راضا من نشود و بقول اميوسف و محمد
 بدست مبيع راضا من شود و آنچه بدباخت زيات شده دست مالک بخاص بازده مسئله اگر مالک
 بر طبق و باطل و يا زيار و يا داف از ان مسلمانى بکس و يا شراب سکر و يا نصف مسلمانى بخت خزان
 شود و بچنين شياء جايز بود و بقول اميوسف و محمد هر چه جايز نبود مسئله اگر مدبر و ايام و لد کسی را خصم که
 بدست او برود در قيمت بد با اتفاق خصا من شود و قيمت ام و لد راضا من نشود و بقول اميوسف و
 ام و لد را نیز خصا من شود کتاب الشفعة مسئله شفعه عبارت از مالکى است بقعه است بهائى که شتر
 نموده است بطريق جبر بر شترى مسئله شفعه واجب است بر اشريك در نفس مبيع بعد از اشريك
 مبيع چون شتر بطريق خاص باشد بعد از برای مهاي متصل و بقول شافعى هم شفعه زسدگر کسی که در بقعه
 شريك بود مسئله اگر کسی را بر دو بار تير است و يا در چوبی که بر دو بار است ثلث دارد و شريك نباشد و يا
 سرامی بلکه مهاي باشد در ن شفعه مسئله شفعه شفعيا نزار بعد در و ن خود نه براند از نصف اگر شريك ثلث
 دارد و دو دوم نصف دارد و شفعه بر دو برابر اند و مخين اگر یک مهاي بدو جانب اتصال دارد مبيع و مهاي
 دو مبيک جانب در شفعه بر دو برابر اند و ناصفه بر مسئله شفعه ببيع واجب شود و بگوارد فتن استقرار کرد
 گرفتن سرامی تسليم شترى و يا محکم قاضى مالک شود باب طلب الشفعة مسئله اگر شفعه را بطلان
 مبيع مهران مجلس گواه گیر و بر طلب شفعه بعد از مبيع بدست بايم ست بر بايم گواه گیر و اگر مبيع بدست
 نزد یک شترى گواه گیر و يا نزد یک شفعه گواه گیر و طلب شفعه و بعد از اشهاد اگر تاخير کرد و برای طلب
 خصومت نکرد و شفعه او باطل نشود و بقول اميوسف و محمد اگر بعد از اشهاد یک نای خود را تاخير کرد و شفعه باطل شود و متوجه
 باختيار شفعه باطل شود و بقول محمد و زفر و محمد اگر بعد از اشهاد یک نای خود را تاخير کرد و شفعه باطل شود و متوجه
 نیز بر بن قولست مسئله چون شفعه نزد یک قاضى طلب شفعه کرد از مدعا عليه برسد از ملکيت خانه که بدان
 می طلبد که آن خانه ملک شفعه است یا نه اگر اقرار کرد ملک شفعه و یا منکر شد و از سوگند نکول آورد و یا شفعه
 اقامت نکرد و شفعه ثابت شود باز قاضى از مدعا عليه برسد که آن خانه که در آن شفعه می طلبد مدعا عليه خریدار
 اگر مدعا عليه اقرار کرد و شتر آن خانه و یا منکر شد و از سوگند نکول آورد و یا شفعه مینه اقامت کرد و حکم
 شفعه مسئله لازم نیست بر شفعه حاضر آوردن شتر در وقت دعوى بلکه بعد از حکم
 لازم شود مسئله اگر مبيع بدست بايم ست شفعه بر بايم خصومت کند مسئله

وہی کہ جس نے اسے دیکھا ہے وہ اسے دیکھتا ہے

۲۰

مینشود تا مشتری حاضر نشود و چون مشتری حاضر شد بینه حضور او نشود و حضور او هیچ سود ندارد
و شفعه بر این حکم کند و عهد بر این است که **مسئله** وکیل شد انحصار بود شفعه را مادامیکه برای
را بوجمل تسلیم کرده است **مسئله** شفعه تواند که محکم خیار رویتد و یا محکم خیار عیب بد
اگرچه بر مشتری شرط برات کرده باشد از عیب **مسئله** اگر این شفعه مشتری اختلاف در گشت و فست
سر از انقبض کرده است و ثمن تسلیم کرده است قول مشتری مقبول شود اگر شفعه مشتری بینه اقامت کرده است
شفعه صحیح بود و بقول میوهت و شافعی رحم بینه مشتری صحیح بود **مسئله** اگر مشتری به بیمار زیادت میگوید
بالم کم از آن میگوید و بالم شن قرض کرده است شفعه بر او اگر بیمار میگوید اگر بالم شن قرض کرده است شفعه
بیمار مشتری گوید بستاند **مسئله** اگر بالم از مشتری بینه از شن کم کرده است شفعه گیر کم شود و بقول شافعی رحم از شفعه
نشود و اگر باقیمانده از مشتری تمام کرده است شفعه ساقط نشود و اگر مشتری زیادت کرد در شن بشفعه زیادت لازم
مسئله اگر سر از او بقیه یا کالای و یا مقابله عاری دیگر شفعه بقیه آن کالای بقیه مقابله بستاند و اگر سر
را مقابله بکلی و یا موزون خرید شفعه مثل آن بستاند **مسئله** اگر سر را خرید و ثمن بوجمل شفعه مخیر بود به بیجا حال
بستاند و یا سر کند تا مهلت بگذرد **مسئله** اگر ذمی را خرید و بخرید و شفعه بخرید می شفعه بقیه آن خرد
بقتیت آن خوک برای ران بستاند اگر شفعه مسالمت قیمت خرد و قیمت خوک دهد **مسئله** اگر سر
در سه آنبار کرد و یا نهال کرد و بدهای شفعه حکم شد بشفعه شفعه مخیر بود یا سر یا بستاند
و قیمت نهال و بنا و دیاشن سرای مشتری دهد و او را جبر کند تا بنا یا نهال خود بکشد
بر و بقول شافعی رحم و مالک رحم و بروانی یوسف رحم شفعه مخیر بود یا قیمت
بنا و نهال و بجا و سرای مشتری دهد و سر از بستاند و یا بگذارد و بکشد و بستاند
مسئله اگر شفعه سرای را محکم شفعه بستاند در آن بنا و نهال کرد و بدهای آن سر از آن
باستحقاق بر دشفعه رجوع کند که ثمن بقیه بنا و نهال رجوع نکند نه برایم اگر اندوخته
باشد نه بر مشتری بگذارد و بقیه میوهت رحم بقیه بنا و نهال غیر رجوع کند **مسئله** اگر سر
خراب شد و یا درختان باغ خشک شدند بقیه مشتری شفعه تمام بستاند
یا بگذارد و بقول از شافعی رحم بجهت بستاند **مسئله** اگر مشتری بنا سرای را
تقصیر باخرای کرده شفعه تواند که بجهت بستاند یعنی حصه بنا کم کند و مقوض تر را بود و یا بگذارد **مسئله**

[illegible]



...

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين

دکتر دینار

بسم الله الرحمن الرحيم

یہاں سے

۱۹۳

بسم الله الرحمن الرحيم

سید

منہ

مجلس نیا کرنا

مجلس

این کتاب

۵۵

١٠٠

بنا بر این که از روش مذکور است که از دیدگاه اسلام تصویر را خبر از اندر این خانه از این دیدگاه است

فادع فی ارد
سکندر که این
عوض یکم
در صورت
واجبیت
نمی

و جاذبه گهای خلق است و این چهار است یکی مری است و آن بوی عمام و شراب است یکی هم نامی گلو است این
 مجرخی است و دو دیگر نه رگ اند و این سرد و بوی خون اند مسئله بریدن رگ در فوج سبده بود و هر که کم باشد
 و بقول ابی یوسف ح شرط است که از هر رگی بیشتر بریده نشود مسئله اگر باخن و یا بسرون و یا باستخوان یا بدن
 جدا شده و یا پوستی و یا بنک تیر و یا کلبد و یا بخرگ برود و خون بریزد و بجز کند جائز بود و ندفا اما اگر بدن
 و یا نخی که جدا کرده است فوج کند جائز نبود و بقول شافعی ریح بدن را نخن جدا شده اگر فوج کردند بوجور
 بانه مسئله مستحب است که کاره تیر کند مسئله کرده است که در بجز کردن کاره را بجز استخوان کردن رساند و یا
 سر برود و یا از پس کردن فوج کند مسئله اگر کجاری مو است گرفت و بجز کنند و اگر از چهار پای ابله گریخت
 و یا در جاه افاد بجز بود و به قول مالک ح بجز کردن حلال نشود مسئله است که شتر را بکشد
 یعنی رگها را بکوی شتر نزدیک سینه بریزد و رگا و و در گوشت خنک است بلکه سنت است که فوج کنند و گاو و گوسفند
 بکشد و بجز حلال بود و بقول مالک ح حرام بود مسئله اگر ماه شتری را بکشد و یا ماهه گاو یا بجز کرد
 از شکم او بجز کرده بریزد و یا بکشد و اگر چه بوی برتن او بر آمده باشد و یا بر نیامده باشد و بقول از ابی یوسف ح
 ریح چون خلقت اتمام شده است خوردن او جائز بود و بجز مادر و نسله فوج او بود و فصل آنچه از جاربایه است
 دارد و از بندگان که بخل داد و خوردند و مراد از بندگان بخل است که سلاح بود و یا از بندگان نکار و جرح کنند
 و یا جرح کنند خوار و سحر و زور و با خنک است یعنی آنچه بر زمین باشد حرام است و بقول شافعی ح حلال است
 و زان و مراد و زان حرام است مسئله خوردن کفار و سحر حلال است مسئله خوردن خرابی است و حرام است و بقول
 ابی یوسف ح شمشیر خوردن گوشت است مسئله خوردن خرگوش حلال است مسئله آنچه گوشت او حرام است
 چون فوج کند گوشت و پوست او پاک شود و بجز آدمی و خوک به قول شافعی ح حرام است بجز کردن گوشت او پاک
 نشود مسئله از حیوان آبی خوردن گریه می زند و یا ماهی که در آبی است مرده باشد حرام بود مسئله ماهی تلخ بی فوج
 حلال اند مسئله اگر گوشت بجز از فوج خنک یا خون برین آمد حلال بود و اگر نه خنک و یا خون بود برین یا
 حلال نبود و این مسئله ای است که در وقت فوج کردن حیوه او معلوم باشد و اگر در وقت فوج حیوه او معلوم بود
 است حلال بود اگر چه خنک و خون برین نیامد کتاب الاضحیه الضحیه واجب است بر مسلمان آنرا و تعظیم آن
 از نفس خنک و در و ضحیه و قول شافعی ح و او ای از ابی یوسف ح سنت بود که مسئله از فرزند ضحیه
 از این اصح است و برای دیگر از فرزند ضحیه تیر ضحیه دهد مسئله اضحیه از نفس یک سبده است

و جاذبه گهای خلق است و این چهار است یکی مری است و آن بوی عمام و شراب است یکی هم نامی گلو است این
 مجرخی است و دو دیگر نه رگ اند و این سرد و بوی خون اند مسئله بریدن رگ در فوج سبده بود و هر که کم باشد
 و بقول ابی یوسف ح شرط است که از هر رگی بیشتر بریده نشود مسئله اگر باخن و یا بسرون و یا باستخوان یا بدن
 جدا شده و یا پوستی و یا بنک تیر و یا کلبد و یا بخرگ برود و خون بریزد و بجز کند جائز بود و ندفا اما اگر بدن
 و یا نخی که جدا کرده است فوج کند جائز نبود و بقول شافعی ریح بدن را نخن جدا شده اگر فوج کردند بوجور
 بانه مسئله مستحب است که کاره تیر کند مسئله کرده است که در بجز کردن کاره را بجز استخوان کردن رساند و یا
 سر برود و یا از پس کردن فوج کند مسئله اگر کجاری مو است گرفت و بجز کنند و اگر از چهار پای ابله گریخت
 و یا در جاه افاد بجز بود و به قول مالک ح بجز کردن حلال نشود مسئله است که شتر را بکشد
 یعنی رگها را بکوی شتر نزدیک سینه بریزد و رگا و و در گوشت خنک است بلکه سنت است که فوج کنند و گاو و گوسفند
 بکشد و بجز حلال بود و بقول مالک ح حرام بود مسئله اگر ماه شتری را بکشد و یا ماهه گاو یا بجز کرد
 از شکم او بجز کرده بریزد و یا بکشد و اگر چه بوی برتن او بر آمده باشد و یا بر نیامده باشد و بقول از ابی یوسف ح
 ریح چون خلقت اتمام شده است خوردن او جائز بود و بجز مادر و نسله فوج او بود و فصل آنچه از جاربایه است
 دارد و از بندگان که بخل داد و خوردند و مراد از بندگان بخل است که سلاح بود و یا از بندگان نکار و جرح کنند
 و یا جرح کنند خوار و سحر و زور و با خنک است یعنی آنچه بر زمین باشد حرام است و بقول شافعی ح حلال است
 و زان و مراد و زان حرام است مسئله خوردن کفار و سحر حلال است مسئله خوردن خرابی است و حرام است و بقول
 ابی یوسف ح شمشیر خوردن گوشت است مسئله خوردن خرگوش حلال است مسئله آنچه گوشت او حرام است
 چون فوج کند گوشت و پوست او پاک شود و بجز آدمی و خوک به قول شافعی ح حرام است بجز کردن گوشت او پاک
 نشود مسئله از حیوان آبی خوردن گریه می زند و یا ماهی که در آبی است مرده باشد حرام بود مسئله ماهی تلخ بی فوج
 حلال اند مسئله اگر گوشت بجز از فوج خنک یا خون برین آمد حلال بود و اگر نه خنک و یا خون بود برین یا
 حلال نبود و این مسئله ای است که در وقت فوج کردن حیوه او معلوم باشد و اگر در وقت فوج حیوه او معلوم بود
 است حلال بود اگر چه خنک و خون برین نیامد کتاب الاضحیه الضحیه واجب است بر مسلمان آنرا و تعظیم آن
 از نفس خنک و در و ضحیه و قول شافعی ح و او ای از ابی یوسف ح سنت بود که مسئله از فرزند ضحیه
 از این اصح است و برای دیگر از فرزند ضحیه تیر ضحیه دهد مسئله اضحیه از نفس یک سبده است

[illegible]

و شکر کردن در خاص فصل آن مسئله حلال است مسلم کردن بیخ زدن سوراخ مکنه سخت کردن دندان به لقمه یا با
سخت کردن دندان بر حلال بود و بقول محمد باک نیت و این روایت از امام اعظم حج است مسئله که در کتاب
ذره حری که در مسئله بلک نیت دست کردن باره جامه برای خود و پاک کردن نمی و پاک نیت ریشمان نیت
استن بای یا آمدن فصل فی النظر و المسئله جائز نیت که مرد بزرگی بیکانه از او نظر کند مگر نمی دو
گفتند و این جای است که این بود و از شهوت و از شهوت این نه بود و نظر در روی او نیز جائز نبود مگر گوهر را
در حال ادا بر شهوات و قاضی را در حال حکم جائز بود که بر روی بیکانه نظر کند اگر چه از شهوت تبرسد مسئله
جائز است که طبیب نظر کند به موضع مرض آن اگر زن طبیب بر شهوت مسئله نظر مرد در زن مرد جائز بود مگر از
ناف تا زانو مسئله نظر زن در زن دیگر جائز است مقدار نظر مرد در زن بر و باقی از امام ابو حنیفه نظر
بر زن چون نظر مرد است بزرگی از محرم بود مسئله جائز است نظر مرد در فرج مکتوحه و کثیر که خود مسئله جائز است
نظر روس مرد در روی پسر و سینه و دوساق و دوازدهمی فی کمالح او حرام است مسئله جاریه بیکانه در نظر حکم زبان
محرم دارد و در او بد که شکر در حالت خدین سر و روی و سینه و ساق با نومی جاریس کند اگر این از شهوت
نمود و جائز نبود که جاریه لقمه را در کینه از عرض کند مسئله حسی و محبوب محبت در نظر حکم مردان از نیمی نظر زن
در زن بیکانه جائز بود مسئله نظر بنده در مالک خود جائز نبود مگر در روی و دو کف دست و بقول لک کمال فی الشیخ
ح مالک حج محرم است مسئله جائز بود که در حمام کثیر که بر خضار او میرون فنج انزال کند اما از زن جائز بود
مگر به توری فی الفضل فی الاستبراء غیره مسئله اگر مردی کثیر که را مالک شد و طی لیس و نظریه فنج او
از استبراء حرام بود مسئله اگر مردی و کثیر که را مالک است و این مرد و میان خود خواهر اند و سولی بر و را قتل
شهوت بیچ کی از نیان را و طی لیس قبله روا باشد تا یکی را بر خود حرام کنند ترویج و یا به تملک یا به حق مسئله
مکروه است که مردی در دیانت یا اندام او اقبیل کند و یا کنار گیرد در یک یا از او بقول بابی یوسف باکی نبود
و اگر با بزرگ بود با جماع در دست باشد خواجه مصافحه درست است فضل فی البیوع و الاحکام و الاحادیث غم
مسئله بیچ عده مکروه است و فروختن سرگین مکروه نیت مسئله و به قول شافعی بیچ فروختن سرگین نیز جائز بود
مسئله اگر مردی میداند که این کثیر که زید است و بگوید که این کثیر که را می فروشد و بگوید که زید پدر زید است
این کثیر که فروخته است جائز است که این کثیر که را بخرد و و طی کند مسئله مکروه بود که دام دار از مدیون بپا
خمر که مدیون سلمان فروخته است دام خود بگیرد و اگر فروخته کافر است جائز بود که دام خود بگیرد مسئله

194

جوز

فمنها

22

14

۱۰۰

لَا

۱۰۰

نہیں

کتابخانه

الحیاتی

2

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

۵۴
 دوست از این غنای بانگ
 کزانی هیچ فایده نماند
 خون رخسار کزین جلا
 بجز غم و اندوه نماند
 بی و در زینت خضای
 بوی گل و کبکب

[illegible]

شماره پنجم - اصل و نقل از کتب موجود در انجمن - مجوز نشر از انجمن - مجوز نشر از انجمن

شد و یا زمین مسایع عقیق شد غاشق نشود کتاب الاشریبه مسئله شراب عبارت از مست کنند
 است مسئله شراب احرام چهار است یکی حرمت و آن شیره انگور است که خام نهند تا بپوشد و سخت نشود و
 اندازد و بگوید ای یوسف و محمد ص کف شرط نیست و ازین شراب اندک و بسیار حرام است و دوم شراب طلال
 است و آن شیره انگور است که طبع کنند تا دو حصه کمتر بود و سیوم شراب سکر است و آن آب خوانی غیر مطهر
 است چهارم فقیع است و آن شراب است غیر مطهر که از موی گزیده باشد و این شراب نیز حرام است اگر بخورند
 و سخت شود و بگوید امام عظیم رح کف زدن درین شهر نیز شرط است چنانچه در غیر خلافتها حرمت این شراب
 شراب کثر است از حرمت حشر تا اگر جزا حلال گوید یا فرزند و اگر این شراب را حلال گوید یا فرزند
 مسئله شراب او حلال چهار است یکی بنید خرمایند مویز اگر اندکی طبع کنند اگر چه سخت شود بشرطی که
 مست نگند و بی لهو و طرب بود و دوم شرابی که از خرما و مویز مخلوط سازند سیوم شرابی که از انبیین یا
 از انجیر یا از گندم و یا از جو و یا از جاری بود و مطهر یا غیر مطهر چهارم شیره انگور که طبع کنند تا دو حصه
 بود و سیوم حصه ماند و بگوید محمد شافعی و مالک رح حرام است مسئله حلال است بنید ساختن در دیوار حتم
 و مرنه و فقیره و این آورده شراب است مسئله سکر که خمر حلال است اگر چه بغین خود سکر شده است و یا قهیری
 در و انداخته باشند و بسیار آن سکر که ... شد است چون نمک مسئله خوردن دردی خمر و منفعت گرفتن و
 امتنا بد و کردن کرده است مسئله نخوردن در دوزخ می سستی حد نزنند و بگوید شافعی رح حد نزنند کتاب
 الصید مسئله نکار کردن سگ و باز و بوجار دیگر اگر معلم باشد درست بود و نکار کردن ایشانین باشد و
 چرخ و یوزاگر معلم درست بود و تعلیم سگ است که سه بار از صید بخورد و تعلیم بازی است که چون بخوانی
 باز آید مسئله نام خدا ایتعالی گفتن در وقت فرستادن سگ و بازی و شامین و در وقت تیر حجاب شکای
 انداختن شرط است و نیز جرات کردن سگ و غیر آن در هر موضعی که باشد از صید شرط است و بگوید ابی یوسف
 رح جرات شرط نیست مسئله اگر بازی از صید خورد حلال بود باجماع و اگر سگ و یوز از صید خوردند حرام
 بود مسئله صید رانده یافت بچ کند و اگر بچ کرد و بعد حرام بود مسئله اگر سگ و یوز و یا فخر او شکار
 خد کرد و جرات کرد و یا سگی غیر معلم شریک شد و یا سگ شریک شد و یا سگ که بر و نام
 خدا ایتعالی بعد از گفته اند با سگی که بر و نام خدا ایتعالی گفته اند شریک شد درین سائل صید ایشان حرام بود
 مسئله اگر مسلمانی سگ را از سال کرد و در جوی یا بک هر روز و در هر لیس کرد و سگ تنه ز شد میگوید

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰

[illegible]

عین یعنی ان

[illegible]

[illegible]

[illegible]

وبقول ابی یوسف ج زیادت در دین نیز جایز بود و بقول زهنا صیاح زیادت در دین و درین
 مسئله اگر بنده هزار دهم زمین کرد بعد بنده دیگر را برترین داد و با بجای بنده اول زمین بود و قیمت هر یک
 است بنده اول زمین بود و دهم زمین بنده اول بر این رد کند و زمین در بنده دوم این بود اما گاه که بنده دوم بجای
 بنده اول کند کتاب الجنایات مسئله در قتل عمدا قصاص واجب شود و گنبد بر بنده کار بود و نگذاشت که
 دیوانچه مانند سلاح است در قتل و اجزا را چنانکه خوب تیز و یا سنگ تیز بقصد زدن و یا برستنی بکشد و یا با شمشیر
 و ازین صیاح و قول شکی نیست که بعد از قصاص واجب شود اما اولی تواند که فی رضا قاتل و دین خیار کند و دوم
 قول وی آنست که حکم در قتل عمدا قصاص میادیت است هر کدام وقتی اختیار کند همان معین شود و در عمدا کفارت
 و بقول شافعی ج در عمدا کفالت واجب است مسئله بقوا دینا قصاص ساقط شود مسئله در شبهه عمدا کفالت و بزه
 بر قاتل و دین منقطه او واجب است و قصاص واجب نشود و شبهه عمدا آنست که بقصد زدن بجوی که نه سلاح بود و نه
 قاتل تمام سلاح بود و چنانچه عیب یک صغیر فاما سنگ کبیر و چوب بزرگ نیز شبهه عمد است و بقول ابی یوسف ج
 شبهه عمد آنست که بجزیری زنه بقصد که گمان غالب آنست که بدان کشته نشود و بقول شافعی ج شبهه عمد معلوم نیست
 و بقول ابی یوسف ج و محمد شافعی ج اگر کسی را بجزیری بزرگ بکشت عمد بود و قصاص واجب است مسئله در قتل خطا
 کفالت بر قاتل و دین بر عاقله واجب نشود و قتل خطا آنست که بخصی نیز فرستند بگمان آنکه صید است و یا جوی
 و او مسلمان و یا ذمی بود و یا بر بدین تیر فرستاد و بر آدمی رسید و آنچه فایده تمام خطا است آنست که خفه بر روی بکشت
 و بکشت او را پس بر روی سیخته قتل خطا و آنچه فایده تمام است کفالت بر قاتل و دین بر عاقله و حقی مسئله
 قتل بسبب دین بر عاقله واجب نشود و قتل بسبب که جاحی و غیر ملک خود و هر کس که دین ملک و غیر ملک بزند و قتل
 بسبب کفالت واجب نشود و قتل عمد شبهه عمد و قتل خطا گنده از میراث مقتول محرم شود و قتل بسبب دین
 محرم نشود و عمدنا و بقول شافعی ج محرم نشود مسئله آنچه در نفس شبهه عمد است آن در دادن نفس محنی و عیضا
 باب ما یوجب القود و مال الا یوجب مسئله اگر مقتول گدست که خون او پیشه محفوظ است بر کشته قصاص
 مسئله اگر آزادی از او را رد یا بنده را بقصد کشت یا مسلمان را دمی را کشت بر کشته قصاص و شبهه و بقول شافعی
 ج اگر کسی دمی را کشت و یا آزاد بنده را کشت در هر دو مسئله کشته را نکند مسئله اگر کسی دیا ذمی را کشت
 مسلمان و ذمی را نکند و بقول شافعی ج دمی را با مسلمان بکشد مسئله اگر مردن را و یا بکشد و یا با مسلمان را
 جانی را بکشد و یا کشت بچنین کسی بکشت که در عیضا و نفس و یا قتل محرم نشود مسئله اگر کسی بکشد که از کشته بکشد

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على سيدنا محمد
آله وصحبه وسلم
أما بعد
فإن من أهم ما ينبغي على كل مسلم
أن يعلمه من أحكام الفقه
هو ما يتعلق بآداب الفقه
وآداب العمل
وآداب المعاشرة
وآداب التجارة
وآداب السياسة
وآداب الحرب
وآداب السلم
وآداب الخلق
وآداب النفس
وآداب المال
وآداب النسل
وآداب العلم
وآداب الدين
وآداب الدنيا
وآداب الآخرة
وآداب كل شيء
وآداب كل حال
وآداب كل وقت
وآداب كل مكان
وآداب كل شخص
وآداب كل جمعة
وآداب كل عصر
وآداب كل أمة
وآداب كل خلق
وآداب كل شيء
وآداب كل حال
وآداب كل وقت
وآداب كل مكان
وآداب كل شخص
وآداب كل جمعة
وآداب كل عصر
وآداب كل أمة
وآداب كل خلق
وآداب كل شيء

سومین و مستحق است برای اول
و همچنین از در میان
سبب برآشور و فایده
نمایند که در این
دست بر هر دو لازم شود و بقول شافعی حج اگر هر دو کار رد گرفته بهر دست او را نهند بهر دست و اگر یکی ازجا
نهاد و دیگری از جانب دیگر نهاده است هر دو بر دست مسلمه اگر یک دست رست و دوم در دست
هر دو حاضرند تواند که دست رست او بر دست نصف دیت بتانند و میان خود بنا صفت تمت کنند اگر یکی کنار
و یا بتعاقب بریده باشند و اگر یکی حاضرند و دست او برید سیم دوم نصف دیت واجب شود و بقول شافعی هر اگر یکی برید
قرعه اندازند بنام هر که قرعه بران آید برای او بریزد و برای دوم دیت پنجشنبه و اگر بتعاقب بریده است برای اول
بریزد و برای دوم این و همچنین شود مسئله اگر بنده قبل عهد اقرار کرد قصاص کند و بقول زفر حج قرائت نمرد
مسئله اگر کسی مردی بقتل تیر فتاد و بد و رسید و از او بگذشت دیگری نیز رسید و هر دو بر دند بری اول
قصاص کنند و برای دوم بر عاقبت نه دیت واجب شود و فصل اگر کسی بریده بعد بگشت بهر دو بریزد و فسخند
اگر چه هر دو فعل بقصد باشند و یا هر دو بخطا باشند و یا یکی بقصد باشند و دیگری بخطا و یا میان بریدن نشین نیکو شوند
باشد و یا نشانه باشد که در صورتیکه هر دو خطا باشند و میان ایشان بر نشانه باشد در صورتیکه دیت و اگر میان هر دو فعل
بر نشانه باشد هر دوی معذور و پس اگر هر دو فعل بقصد باشند و یکی مقتول را نیم قطع رست هم قتل اگر هر دو خطا باشند
و میان ایشان بر نشانه باشد یک نیم دیت واجب شود و اگر قطع بقصد و قتل خطا و قطع قصاص و پنجشنبه و قتل بر سر باشد
و اگر قطع خطا بود و قتل بقصد و قطع نیم دیت پنجشنبه و دو قتل قصاص و پنجشنبه اگر میان هر دو فعل آتش نه بود بقصد بود
دوم خطا هر فعلی را علامه متبا کنند در خطایست واجب آید و در عذر قصاص پنجشنبه و اگر هر دو خطا بود و یک دیت واجب آید
بالا اتفاق و اگر هر دو فعلی بقصد باشند و میان هر دو نیکو شوند و یا نشانه می مقتول مخیر بود یا سوت بر دین یا نیکو شود
باشد و بقول ابی یوسف و محمد حج بکند و سوت نبرد و مسئله اگر کسی را صد تا زاریانه زد و از او نیکو شود و یا نشانه
ده تا زاریانه بر دیک دیت واجب آید و از سبب و زاریانه هیچ و پنجشنبه یا ستم که عمر دست زید بجا آید و زید از قطع مخور کرد
بر آن سبب بقاطع دیت واجب آید و مال و بقول ابی یوسف و محمد حج هیچ و پنجشنبه یا ستم که عمر دست زید بجا آید و زید از قطع مخور کرد
مخور کرد و یا از جنایت مخور کرد و هم بدان سبب هیچ و پنجشنبه یا بقول ابی یوسف و محمد از قطع مخور از قطع مخور و مسئله اگر مخور
قطع خطا باشد از نشت مال معتبر بود و اگر از نشت مال معتبر بود مسئله اگر زنی دست مردی بقصد برید و آن مرد نیز
از کلاه کرد و هر دین دست گردانید و بر دین زن از نشت مال معتبر بود مسئله اگر زنی دست مردی بقصد برید و آن مرد نیز
و اگر این زن از کلاه کرد و بر دست او برید و بر دست زن از نشت مال معتبر بود مسئله اگر زنی دست مردی بقصد برید و آن مرد نیز

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

قطع بخط بود از قلم زنی مهر نعل بردارند و مرعافه زنا بوقلمت آنچه گذشته است بحکم وصیت مسئله اگر زید است
مهر و برید و بحکم قصاص است زید بریدند و مگر در بابت دیدن دست بر زید را بکشند و بقول ابی یوسف هر کس مسئله را
دلی مقتول نیست قاتل بریدند و مگر در بابت دیدن دست بر زید را بکشند و بقول ابی یوسف و محمد هر چه در میان باشد
فی القتل مسئله اگر وی کشته شد و او را دو بر سر است یکی حاضر و دوم غایب حاضر مینه قامت کرد بر کشته شدن گوشتی
و قصاص نکند و لیکن قاتل را حبس کنند چون بر سر غایب حاضر و دعات مینه بر سر حاضر و حبس و بقول ابی یوسف
دعات مینه و حبس نشود مسئله اگر دین مسئله قتل خطا بود و یا پدر این را زوای یافت بوده است شخصی حاضر مینه قامت
بآبادن غایب دوات مینه با اتفاق و حبس و اگر قاتل مینه قامت کرد بر حاضر که غایب کرده است مینه سر بخاند قصاص
نکند و همچنین اگر بنده میان دوم و مشترک است این بند را کسی بکشت و یکی ازین و مولی تمام است قاتل مینه قاتمه
کرد که مولی غایب کرده است این صورت نیز قصاص نکند مسئله اگر او یا مقتول را نفراند دوم دلی بر سر است سوم گوشتی
که عفو کرده است گوشتی از آن باطل بود پس اگر فقط قاتل این را تصدیق کرد و سومی نکند دست بر قاتل و حبس و
میان هر سه دلی بسته قصصیت شود و اگر قاتل و سومی این را تصدیق کرد و ذولت و دینه برای هر دو بر قاتل تمام شود
پس بر سر حبس یعنی کردن او اگر قاتل سومی این را نکند یک دلی و دلی استیج زید بر این دلی سوم نکست دست بر قاتل
مسئله اگر دو گوشتی گوشتی دادند که زید مکر و اصلاح بقصد دهت و مکر و بسته حبس و دین بوده است تا بر دو بر زید قصاص
و حبس شود مسئله اگر یک گواه گوشتی داد که روز جنبه کشته است و دوم گواهی داد که روز جمعه کشته
و یا یک گوشتی داد که در فلان شهر کشته است و دوم گواهی داد که در شهر دیگر کشته است یا گواهی داد که
قتل خلیفان کردند و یا یکی گوشتی داد که بعضا کشته است و یا دوم گواهی میدهد و میگوید
انید انیم که بچه چهر کشته است در جمیع صورت گواهی باطل بود و اگر هر دو گواهی میدهند
که او کشته است فاما نید انیم که بچه چهر کشته است دیت و حبس شود مسئله اگر دو مرد و قرار
کردند بر یک میگوید که زید را من کشته ام و دلی مقتول میگوید که شما بر دو کشته آید و فرزند
هم هر دو را بکشند و اگر دو گواهی دادند که زید را مکر و کشته است و دو گواه گواهی داد
که زید را بچه کشته است و دلی میگوید که هر دو کشته اند بر دو مینه باطل بود باب فی اعتبار حاله قاتل
معتبر در حق ضمان حاله تیر فرستاد و منت تا اگر سومی مسلمان تیر فرستاد و بین از رسیدن تیر مردند و فرزند
منها بعد تیر بدور رسید و بدان سبب مرد دیت برای ور نه واجب شود و قصاص و حبس نیز

مسئله در گشتی آن گشتان است و بای و هم حصار دیت و جب شود و در گشتیکه سه بند است و درین یک بند هم
حصار دیت گشت و جب شود و در هر دانی پنج شتر دیا با بصد دم و جب است مسئله در بعضی که منفعت او رود
دیت آن بجهت و جب شود و چنانچه اگر ببت و یا چشم یکی بر دیت نخل نند و بیانی جنیم برفت فصل فی الشجای
در موضع بسم حصار دیت و جب شود و موضع است که استخوان سر یک بکن مسئله در خانه دیت و جب و دیت و آن
و جی است که استخوان سر یک بکن مسئله در منطقه عشر و نصف عشر دیت و جب شود و آن جراحی است که استخوان را بکنند
نقل کند مسئله در نه سوم حصه دیت و جب و آن جراحی است که در سر مغز رسد مسئله در جانیفت دیت و جب و آن
جراحی است که در شکم سوراخ کند و اگر در شکم سوراخ کرد و بجای بپشت رسید و جانیفه بود و دیت دیت و جب مسئله در
موضع دو امیه با صفت و مثلاً حمله و ساق حکومت عدل و جب شود و جانیفه است که پوست ستر انداختن نیار و
است که خون را پیدا کند تا نماز رود و امیه است که خون داند و با صفت است که پوست سر بر دو گوشت نرسد و امیه
است که گوشت رسد و بر دیت و ساق است که پوستی تنگ بود که در میان گوشت است و آن مسئله در موضع قضا نیست
مسئله در گشتان است و ببت نصف دیت و جب و اگر گشتان که نیست بر دیت نصف دیت و جب و اگر گشتان که
بجای آن با نصف ساد برید و گشتان با کف نصف دیت و جب شود و نصف ساد حکومت عدل و جب مسئله در
برید و در یک گشت ناید و گشت است اگر گشت است و عشر دیت و جب آید و اگر گشت است و عشر دیت و جب آید و کف
و جانیفه و بقول ابی یوسف و محمد و در حکومت عدل دیت گشت نگیرد چه بیشتر بود همان و جب آید مسئله در گشت
زاید و چشم و زبان و ذکر و کدی صحت آن بظهور کس سخن معلوم بود حکومت عدل و جب آید مسئله اگر مردی از خیم زد
و قتل و یا موی سر او برفت دیت و جب آید و این موضع در داخل بود و بقول فرج در داخل نبود و دیت این موضع در چشم
مسئله اگر در سر مردی زخم زد و ششوی و بیانی دیا گویای برفت این موضع داخل نبود و بکت دیت این موضع در چشم
و بقول ابی یوسف در دیت ششوی و ششوی این موضع داخل بود مسئله اگر مردی از خیم زد و جرحت موضع کرد و هر دو
او برفت و با گشت او برید و باقی گشت دیگر نخل شد و یا بند اول انگشت برید و باقی گشت نخل شد یا تمام است نخل شد یا نیمه
گشت باقی و ندان سیاه و دین مسائل قصص و جب شود و دیت و بقول ابی یوسف اگر دیت و موضع
و با جانیفه مسئله اگر ندان یکی بر کند و بجای آن ندان دیگر بر او زخم ندان ما قطع شود و بقول ابی یوسف و محمد
ما قطع شود مسئله اگر زید و ندان عمر بر کند و فکر و نیز ندان زید بر کند و ندان عمر و بر آید دیت ندان
آید با بصد دم بر کرد و جب آید مسئله اگر مردی را در سر زخم کرد و گوشت بر آمد و اگر زخم باقی

مسئله در گشتی آن گشتان است و بای و هم حصار دیت و جب شود و در گشتیکه سه بند است و درین یک بند هم
حصار دیت گشت و جب شود و در هر دانی پنج شتر دیا با بصد دم و جب است مسئله در بعضی که منفعت او رود
دیت آن بجهت و جب شود و چنانچه اگر ببت و یا چشم یکی بر دیت نخل نند و بیانی جنیم برفت فصل فی الشجای
در موضع بسم حصار دیت و جب شود و موضع است که استخوان سر یک بکن مسئله در خانه دیت و جب و دیت و آن
و جی است که استخوان سر یک بکن مسئله در منطقه عشر و نصف عشر دیت و جب شود و آن جراحی است که استخوان را بکنند
نقل کند مسئله در نه سوم حصه دیت و جب و آن جراحی است که در سر مغز رسد مسئله در جانیفت دیت و جب و آن
جراحی است که در شکم سوراخ کند و اگر در شکم سوراخ کرد و بجای بپشت رسید و جانیفه بود و دیت دیت و جب مسئله در
موضع دو امیه با صفت و مثلاً حمله و ساق حکومت عدل و جب شود و جانیفه است که پوست ستر انداختن نیار و
است که خون را پیدا کند تا نماز رود و امیه است که خون داند و با صفت است که پوست سر بر دو گوشت نرسد و امیه
است که گوشت رسد و بر دیت و ساق است که پوستی تنگ بود که در میان گوشت است و آن مسئله در موضع قضا نیست
مسئله در گشتان است و ببت نصف دیت و جب و اگر گشتان که نیست بر دیت نصف دیت و جب و اگر گشتان که
بجای آن با نصف ساد برید و گشتان با کف نصف دیت و جب شود و نصف ساد حکومت عدل و جب مسئله در
برید و در یک گشت ناید و گشت است اگر گشت است و عشر دیت و جب آید و اگر گشت است و عشر دیت و جب آید و کف
و جانیفه و بقول ابی یوسف و محمد و در حکومت عدل دیت گشت نگیرد چه بیشتر بود همان و جب آید مسئله در گشت
زاید و چشم و زبان و ذکر و کدی صحت آن بظهور کس سخن معلوم بود حکومت عدل و جب آید مسئله اگر مردی از خیم زد
و قتل و یا موی سر او برفت دیت و جب آید و این موضع در داخل بود و بقول فرج در داخل نبود و دیت این موضع در چشم
مسئله اگر در سر مردی زخم زد و ششوی و بیانی دیا گویای برفت این موضع داخل نبود و بکت دیت این موضع در چشم
و بقول ابی یوسف در دیت ششوی و ششوی این موضع داخل بود مسئله اگر مردی از خیم زد و جرحت موضع کرد و هر دو
او برفت و با گشت او برید و باقی گشت دیگر نخل شد و یا بند اول انگشت برید و باقی گشت نخل شد یا تمام است نخل شد یا نیمه
گشت باقی و ندان سیاه و دین مسائل قصص و جب شود و دیت و بقول ابی یوسف اگر دیت و موضع
و با جانیفه مسئله اگر ندان یکی بر کند و بجای آن ندان دیگر بر او زخم ندان ما قطع شود و بقول ابی یوسف و محمد
ما قطع شود مسئله اگر زید و ندان عمر بر کند و فکر و نیز ندان زید بر کند و ندان عمر و بر آید دیت ندان
آید با بصد دم بر کرد و جب آید مسئله اگر مردی را در سر زخم کرد و گوشت بر آمد و اگر زخم باقی

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله الذي هدانا لهذا
الذي كنا لنهتدي لہ

[illegible]

٥٠ فصل ١٠
 لان فطهمان بسيميه
 السابق والفايد
 السبعه بحروف
 بالقرن ريشه اموزده
 الفه او طرات فطهمان
 مين كان بسطه الاويه
 فوله اكلان فطهمان
 سيميه اكلان فطهمان

بسیار از اینها در کتابهاست

عاقله هر یکی را تمام دیت خدا من شود و بقول زفر و شافعی حج بر عاقله هر یک نصف دیت و هیچ مسئله اگر دایره
 بر او این دایره بر مردی افتاد و هلاک کرد و سابق ضامن شود و اگر مرده را کشید و این یک بیش آدمی زیر پای آمد و بخت
 بر عاقله ناید دیت واجب آید و اگر با قایدین مسئله باقی نیز باشد بر هر دو دیت و هیچ مسئله اگر مردی اظهار ترس بر دیت
 معلوم نبود و این ترس مردی زیر پای آورد و بخت بر قاید دیت بخت نبود و عاقله قاید این دیت عاقله را بطرح نکند
 مسئله مردی دایره را بکامی روان کرد و همچون میراند و این با بر دعالی چیزی را هلاک کرد این نیز ضامن شود و اگر بزرگ را
 کرد و بر اند و بر فوج بزرگ را هلاک کرد این نیز ضامن نشود و عقالی همچنین اگر گداخته شد و سابق او نیز بوسه چیزی را هلاک
 ضامن نشود و بر دیتی ای ابو صفیر و جمیع مایل ضامن شود مسئله اگر دایره بر بی بی یا آدمی را نشیب یا بر بزرگ ضامن
 نشود مسئله اگر مردی گویند قصاص بخت کشید نقصان اضا من شود مسئله در خیم گاه و خوار ربع قیمت و هیچ مسئله اگر خیم
 بخت کشید و بر دیتی ربع قیمت واجب آید و بقول شافعی هر دین مائل نیز ضامن نقصان و هیچ مسئله اگر بخت
 اینجا نیست مسئله اگر طوطی یا بخت کشید و هیچ مسئله اگر کبک یا دفع کردن اگر محل دفع بود و اگر محل نبود و هیچ مسئله اگر بخت
 شخصی جنایت کرد و بخت مولی خیر بود یا بخت را دفع کند و دلی جنایت مالک نشود و یا این دهد و بند را با بخت شافعی حج
 جنایت دین بود و اگر دین بشکند و آن فروخته شود و اگر مولی خدا داده و بند را باز خرید یا بخت خیار بخت کرد و حکم جنایت دم حکم
 اولی بود یعنی مولی خیر بود در دفع و خدا مسئله اگر بخت و جنایت کرد و مولی خیر بود یا بخت را بخت و جنایت دفع کند یا بخت
 دهد و بند را باز مسئله اگر مولی بند را آزاد کرد و بعد از جنایت مولی را جنایت بند معلوم بنود مولی ضامن و هیچ مسئله اگر بخت
 بنده و از این جنایت و اگر مولی را جنایت بند معلوم بود و بعد از آزاد کردن جنایت مولی و هیچ مسئله اگر مولی بند را آزاد کرد
 بجنایت فروخته از این جنایت مولی و هیچ مسئله اگر مولی بند را گشت اگر خلاصه گشتی تواند داد و بنده او اگر گشت میتوان موقوف
 بر مولی لازم آید و بقول زفر قیمت بند بر مولی واجب شود و همچنین اگر گشت اگر خلاصه گشتی و یا بخت را بختی تواند داد و بند
 همچنان کرد و این بر مولی واجب مسئله اگر بنده است آزاد و بعد برید و مولی بنده را بدو دفع
 کرد و آن دست بریده این بنده را آزاد کرد و بعد هم بدین سبب بر دیت
 صلح بجنایت باشد بدین جنایت و اگر دست بریده این بنده را آزاد کرد و بنده را
 مولی بر کند و او را بقتولی بنده بکشد و یا عفو کند مسئله اگر بنده را دوزن بدیون بخت
 کرد و بخت مولی او را آزاد کرد و جنایت او معلوم نه شد بر مولی دو قیمت واجب نشود و قیمت
 برای رب دین و قیمت برای مولی جنایت مسئله اگر مولی کثیر را آزاد کرد و بجنایت

مسئله اگر دایره بر مردی افتاد و هلاک کرد و سابق ضامن شود و اگر مرده را کشید و این یک بیش آدمی زیر پای آمد و بخت بر عاقله ناید دیت واجب آید و اگر با قایدین مسئله باقی نیز باشد بر هر دو دیت و هیچ مسئله اگر مردی اظهار ترس بر دیت معلوم نبود و این ترس مردی زیر پای آورد و بخت بر قاید دیت بخت نبود و عاقله قاید این دیت عاقله را بطرح نکند مسئله مردی دایره را بکامی روان کرد و همچون میراند و این با بر دعالی چیزی را هلاک کرد این نیز ضامن شود و اگر بزرگ را کرد و بر اند و بر فوج بزرگ را هلاک کرد این نیز ضامن نشود و عقالی همچنین اگر گداخته شد و سابق او نیز بوسه چیزی را هلاک ضامن نشود و بر دیتی ای ابو صفیر و جمیع مایل ضامن شود مسئله اگر دایره بر بی بی یا آدمی را نشیب یا بر بزرگ ضامن نشود مسئله اگر مردی گویند قصاص بخت کشید نقصان اضا من شود مسئله در خیم گاه و خوار ربع قیمت و هیچ مسئله اگر خیم بخت کشید و بر دیتی ربع قیمت واجب آید و بقول شافعی هر دین مائل نیز ضامن نقصان و هیچ مسئله اگر بخت اینجا نیست مسئله اگر طوطی یا بخت کشید و هیچ مسئله اگر کبک یا دفع کردن اگر محل دفع بود و اگر محل نبود و هیچ مسئله اگر بخت شخصی جنایت کرد و بخت مولی خیر بود یا بخت را دفع کند و دلی جنایت مالک نشود و یا این دهد و بند را با بخت شافعی حج جنایت دین بود و اگر دین بشکند و آن فروخته شود و اگر مولی خدا داده و بند را باز خرید یا بخت خیار بخت کرد و حکم جنایت دم حکم اولی بود یعنی مولی خیر بود در دفع و خدا مسئله اگر بخت و جنایت کرد و مولی خیر بود یا بخت را بخت و جنایت دفع کند یا بخت دهد و بند را باز مسئله اگر مولی بند را آزاد کرد و بعد از جنایت مولی را جنایت بند معلوم بنود مولی ضامن و هیچ مسئله اگر بخت بنده و از این جنایت و اگر مولی را جنایت بند معلوم بود و بعد از آزاد کردن جنایت مولی و هیچ مسئله اگر مولی بند را آزاد کرد بجنایت فروخته از این جنایت مولی و هیچ مسئله اگر مولی بند را گشت اگر خلاصه گشتی تواند داد و بنده او اگر گشت میتوان موقوف بر مولی لازم آید و بقول زفر قیمت بند بر مولی واجب شود و همچنین اگر گشت اگر خلاصه گشتی و یا بخت را بختی تواند داد و بند همچنان کرد و این بر مولی واجب مسئله اگر بنده است آزاد و بعد برید و مولی بنده را بدو دفع کرد و آن دست بریده این بنده را آزاد کرد و بعد هم بدین سبب بر دیت صلح بجنایت باشد بدین جنایت و اگر دست بریده این بنده را آزاد کرد و بنده را مولی بر کند و او را بقتولی بنده بکشد و یا عفو کند مسئله اگر بنده را دوزن بدیون بخت کرد و بخت مولی او را آزاد کرد و جنایت او معلوم نه شد بر مولی دو قیمت واجب نشود و قیمت برای رب دین و قیمت برای مولی جنایت مسئله اگر مولی کثیر را آزاد کرد و بجنایت

پسند و دوست داشتنی
میتواند زینت هر کس
کند از هر که دست
داد و الا فصلی

[illegible]

در میان این دو عالم
در اعتبار حاله و جهات
حق در عین است
استغفار مستور است
« این ملک است »
حقیقت بنده من و حق
که برود از خاک نشسته
و اگر آفتاب باشد
از این عالم معلوم بود
مقیم هر دو عالم

2118

[illegible][illegible]

عمر که از آن زمان در دهنه زرد رود که در کوه کجک در کوه دیت برای بی بی جو که در کوه کرب را می نامند

[illegible]

مسئله ای برای ذمی و یا ذمی برای مسلمان وصیت کند دست بردارد قبول وصیت بعد از موت معتبر است تا اگر کسی
در وصیت وصیت وصیت کند و یا قبول میکند معتبر شود و قبول از زوج اگر در وصیت آن در و بعد از موت او قبول کرد بطلان
نمی یابد مسئله محبت اگر کم از ثلث مال وصیت کند مال وصیت بقبول می شود و اگر کسی وصیت کند از موت محض یعنی از قبول
بیز و بصورت محض و ملک در نه وصیت کننده در آید و قبول وصیت برای وصیت ملک بقبول نمی پذیرد و قبول
یک ثلث مال اضافی در قبول شرط مسئله اگر وصیت کنند و چون است و این جمیع ترک متفرق است و وصیت نیز مسئله
که در ملک جایز نیست اگر چه بلند و اگر ببرد و قبول اضافی در وصیت در جزایات مسئله وصیت مکانی است که هر چه
در جا بدست است که در نه است مسئله وصیت برای حمل ثانی و صیت محل کنیز برای کسی که است که اگر چه در وصیت کند
فرزند او در وقت وصیت بپذیرد برای حمل جایز بود مسئله اگر کنیز وصیت کرد در آن شخصه که محل آن کنیز وصیت
کنیز آن شخصه محل جایز بود مسئله جایز است که وصیت کند در جایی که از وصیت قبول چنانکه گوید در جایی که از این
وصیت یا بقبول چنانکه آن کالا را بفرزند یا به بختد و یا به بختد و یا به بختد و یا به بختد و یا به بختد و یا به بختد
مسئله شکر کردن از وصیت بمنزله رجوع نباشد باب الوصیت ثلث المال اگر کسی از ثلث مال وصیت
و دیگر بجز از ثلث مال وصیت کرد و در نه جاره یا ذل از یک ثلث میان هر دو نصفه باشد مسئله اگر برای زیاده وصیت
ثلث مال و دیگر بجز از ثلث و در نه جاره یا ذل از یک ثلث میان هر دو نصفه باشد مسئله اگر برای زیاده وصیت
مسئله اگر برای زیاده بجز از ثلث وصیت کرد و دیگر بجز از ثلث و در نه جاره یا ذل از یک ثلث میان هر دو نصفه باشد مسئله
ابن ابی ذر و محمد و جرج ثلث مال بر چهار سهم کنند سه سهم بدارد و بختد و یا به بختد و یا به بختد و یا به بختد و یا به بختد
وصیت کرده است و دیگر بجز از ثلث یا کمتر بر دو برابر بدارد و یا به بختد و یا به بختد و یا به بختد و یا به بختد و یا به بختد
که در محابات است و در سهم مسئله قبول محابات است که شخصی در ضمن موه بده که قیمت او دو هزار و صد و در سهم
درست بود بعد از فروخت و در هزار محابات کرد و در دست عمر و بده که قیمت او هزار و صد و در سهم
صد و در سهم دیگر هزار محابات کرد و در بر دو بجز این دو بده مال دیگر نه است و در نه جاره یا
نکردند محابات در هزار در سهم درست با ثلث میان زیاده و در هزار سهم سهم شود پس از زیاده هزار
سیصد و سهم و ثلث درم باز نماند و ششصد و شصت شش درم و ثلث آن درم بود بگذارد و در سهم و
ششصد و شصت شش درم و در ثلث درم باز نماند و سیصد و شصت و سهم درم و ثلث آن درم بود بگذارد و در سهم و
ثلث که در می باشد و در یکی از سهم نام می آید و در هزار درم است و بده درم از ثلث نام است و قیمت او هزار درم است

[illegible]

والتأليف
والإخراج
لعل بلغ
في أوسر
الذين الذين
بنيت على
غير مؤلفه
وعنه الشئ
على مطلقه
فهم قوله
قوله

[illegible]

۱۰
 ۱۱
 ۱۲
 ۱۳
 ۱۴
 ۱۵
 ۱۶
 ۱۷
 ۱۸
 ۱۹
 ۲۰
 ۲۱
 ۲۲
 ۲۳
 ۲۴
 ۲۵
 ۲۶
 ۲۷
 ۲۸
 ۲۹
 ۳۰
 ۳۱
 ۳۲
 ۳۳
 ۳۴
 ۳۵
 ۳۶
 ۳۷
 ۳۸
 ۳۹
 ۴۰
 ۴۱
 ۴۲
 ۴۳
 ۴۴
 ۴۵
 ۴۶
 ۴۷
 ۴۸
 ۴۹
 ۵۰
 ۵۱
 ۵۲
 ۵۳
 ۵۴
 ۵۵
 ۵۶
 ۵۷
 ۵۸
 ۵۹
 ۶۰
 ۶۱
 ۶۲
 ۶۳
 ۶۴
 ۶۵
 ۶۶
 ۶۷
 ۶۸
 ۶۹
 ۷۰
 ۷۱
 ۷۲
 ۷۳
 ۷۴
 ۷۵
 ۷۶
 ۷۷
 ۷۸
 ۷۹
 ۸۰
 ۸۱
 ۸۲
 ۸۳
 ۸۴
 ۸۵
 ۸۶
 ۸۷
 ۸۸
 ۸۹
 ۹۰
 ۹۱
 ۹۲
 ۹۳
 ۹۴
 ۹۵
 ۹۶
 ۹۷
 ۹۸
 ۹۹
 ۱۰۰

[illegible][illegible]

[illegible]

و صی مال و غیره غایت بالغ بفرز و شد جایز بود و اگر در حق مسلم که اگر صی در مال تنیم تجارت کند جایز بود و مسلم
 صی پدر و در مال تنیم اولی است از بعد و بقول شافعی رجحان اولی است مسلم اگر پدر کسی صی نکند چه خود پدر بود و
فصل فی الشهادۃ اگر دو صی گواهی میدهند که میت پدر صی گریه داند است این گواهی حلال بود و همچنین اگر پدر
 میت گواهی میدهند که پدر را زید را صی گریه داند است این گواهی نیز حلال بود و اگر زید و عوی کند و هر دو صورت
 را اگر داند است مسلم اگر دو صی گواهی میدهند برای وارث صغیر مال و یا برای وارث بالغ مال میت این گواهی
 باطل بود و بقول ابی یوسف و محمد ج مقبول بود مسلم اگر دو مرد گواهی میدهند که زید و عمر را بر میت هزار دینار
 یافت است و زید عمر و غیر گواهی میدهند که آن گواهی را نیز هزار دینار بر میت یافت است گواهی هر دو ذوقی مقبول
 بود و اگر هر یک از این دو طائفه در وصیت میت برای هر ذوقی گواهی میدهند مقبول است و بقول ابی یوسف ج
 در اموال نیز مقبول نباشد کتاب شخصی خفی کسی است که او از فرج ذکر باشد اگر از ذکر بول که کوکل بود و اگر
 از فرج بول که دزن بود و اگر از هر دو راه بول که حکم میماند را بود و اگر برابر که در هیچ کدام سابق نبود خفی مشکل
 بود و کثرت بول را اعتبار نیست و بقول ابی یوسف ج و محمد زهر را همیکه بول بیشتر بود دوم بر آن حکم دوم مسلم
 خفی بالغ شد و پیش او مرد آمد و یا بر همان وصول میت و اندر مرد و بود و اگر خفی را برستان ظاهر شد چنانچه
 زمان ظاهر شد و یا از پشت شیر فرو آمد و یا حیض دید و یا حمل گرفت و یا او را طبی میتوان که چنین خفی حکم زن و اگر هیچ
 علامتی ظاهر نشد و یا هر دو علامت پیدا آمد این خفی مشکل بود و حکم خفی مشکل نیست که در نماز بعد از صف مردان پیش از
 زنان بابت چون اقتدا با امام کند و کینه که زن مال و برستاند او را خفته کند و اگر او مال نیست از بیت المال بستاند
 و چون کینه را خفته کرد بفرز و شد و بهاران در بیت المال ساند و میراث هر چه که مست از نصیب زن او باشد
 بود و اگر شخصی بر دو یک پسر و یک ختنه که شدت یک میان اینان بر سهیم شته شود و هم پسر بر دو یک خفی بر دو بول
 ابی یوسف و محمد ج خفی از انیمه از نصیب زنیمه از نصیب و نهاد این قول صحیح است فاما بقول ابی یوسف ج معتبر
 سهیم شته کنند پسر را چهار سهیم خفی را سهیم دهند و بقول محمد ج بر دو زاده سهیم شته کنند پسر نیست
 بدهند و خفی را چهار سهیم و بند مسائل شتمی اگر پیش گنگ عیت نامه و یا غیر آن خواند که عقیده را بچند دین نامند
 بر تو گواهی میدهند این گنگ است بر کسی آری و یا لفظ آری نیست درست بود این اقوال را باشد فاما یکدیگر سخن گفتند
 زبان او گرفته شود و او حکیم گنگ را و اگر نامه وصیت یا غیر آن پیش او خواندند و او بر این است که یعنی نعم و یا لفظ نعم نیست اقوال
 بنا و بقول شافعی رجحان اولی مسلم است شتمین گنگ است وصیت و نکاح طلاق هیچ شتمین قصاص نیست که اقوال

[illegible]

ابن الناب
محمود

۱۲۳۴۵۶۷۸۹۱۰۱۱۱۲۱۳۱۴۱۵۱۶۱۷۱۸۱۹۲۰۲۱۲۲۲۳۲۴۲۵۲۶۲۷۲۸۲۹۳۰۳۱۳۲۳۳۳۴۳۵۳۶۳۷۳۸۳۹۴۰۴۱۴۲۴۳۴۴۴۵۴۶۴۷۴۸۴۹۵۰۵۱۵۲۵۳۵۴۵۵۵۶۵۷۵۸۵۹۶۰۶۱۶۲۶۳۶۴۶۵۶۶۶۷۶۸۶۹۷۰۷۱۷۲۷۳۷۴۷۵۷۶۷۷۷۸۷۹۸۰۸۱۸۲۸۳۸۴۸۵۸۶۸۷۸۸۸۹۹۰۹۱۹۲۹۳۹۴۹۵۹۶۹۷۹۸۹۹۱۰۰

FF

لے

الحمد لله

الشيخ

المعبرين

١٨٠

صوت محبوب
بنت ۲
بنت ۲
بنت الامیر
اب ۲

[illegible]

[illegible]

منبره گویند از این مومنین علی رضی الله عنه پرسیدند و او بر بنبر بود بر نور جلاله که ششم کبریا بنم حصه مسئله اگر یک طایفه از
 میان هم دروس انصافه موقت بود و موقت از عدد دروس یکی بر ایشان گشته است در اصل مسئله ضرب شده چنانکه شخصی
 بدو را و در دهر گذرگشت اگر کسی از دوس هم ایشان موقت نباشد تمام عدد دروس طایفه در اصل مسئله فرض است ضرب
 چنانچه زنی بر و شوهر پنج خواهد برگشت اصل مسئله از شش سهم بود تا هفت سهم همان شد و تصحیح مسئله از سی و پنج سهم شود مسئله
 اگر کسی در دهر یعنی در طایفه و یا زادت از آن شد بنگازد اگر کسی از دوس مثله بود یک عدد را در اصل مسئله ضرب کند
 چنانکه شخصی بر و شوهر سه سهم گشت اصل مسئله از شش سهم بود تصحیح مسئله از نه سهم بود و اگر کسی از دوس مثله بود و عدد و یا
 است از اصل مسئله ضرب چنانچه در دهر چهار زنی سه سهم بود و دوازده طایفه گشت اصل مسئله از دوازده سهم بود تصحیح از یک صد و چهل و نه
 و اگر کسی از دوس موقت است جز در موقت از یک عدد جمیع عدد ضرب کند چنانچه حاصل شود در موقت عدد سهم ضرب اگر موقت
 باشد و آنچه حاصل شود در موقت عدد چهار ضرب کند در اصل مسئله ضرب کند و اگر موقت نباشد تمام عدد در موقت سهم ضرب کند و سهم
 و چهار گشت موقت بود در موقت ضرب کند و اگر موقت نباشد در جمیع عدد ضرب کند چنانکه در دهر چهار زنی نه سهم و دوازده حیده
 عمل گشت اصل مسئله از بیست و چهار بود و تصحیح مسئله از چهار نمره رسید بیست و شش سهم بود و اگر مسئله عملی بود و عملی ضرب کند چنانکه
 بر و شوهر و پنج خواهد برگشت اصل مسئله از شش موقت نباشد عملی شد و تصحیح مسئله از سیصد و شصت شود و هر را صد سی و پنج
 سهم و هر حیده پنج سهم و هر را سی و شش سهم و اگر کسی از دوس موقت نباشد و تمام عدد در دوس یک ضرب کند آنچه حاصل
 در اصل مسئله ضرب کند چنانکه در مومنین و دوس موقت گشت اصل مسئله از بیست و چهار است و تصحیح مسئله از
 هزار و چهل و شش سهم و اگر مسئله عملی باشد در عملی ضرب کند چنانکه زنی بر و شوهر و نه حیده پنج خواهد برگشت اصل مسئله از شش موقت
 تا هفت عملی شد تصحیح مسئله از سیصد و شصت شود و هر را صد سی و پنج سهم و هر حیده پنج سهم و هر را سی و شش سهم مسئله
 اگر مسئله از بیست و چهار سهم مال بر اصحاب یعنی در بقدر حقوق ایشان بگویند و شوهر و قبول مال و شش
 رحمت الله تعالى علیهم فاضل در بیت المال بود و بر اصحاب بنده البصر و نکند مسئله
 اگر طایفه که ایشان بود و میفروید گشت نباشد مسئله از دوس بر ایشان بود چنانکه شخصی بر و دوزخ را و خواهد گشت اصحابی
 معده آن و سهم بود اگر اصحاب غیر نباشد و اما در دوس نباشد و یا زادت مسئله از سهام ایشان بود و اگر مسئله کبریا بود چنانکه شخصی
 حیده و او را برگشت اصل مسئله از شش سهم بود تصحیح او از دوس سهم حیده را یک سهم خواهد برگشت اگر مسئله از شش موقت بود چنانکه شخصی
 بر و حیده و او را برگشت اصل مسئله از شش سهم بود تصحیح از سه سهم بود حیده را یک سهم خواهد برگشت اگر مسئله از شش
 سدس بود چنانکه شخصی بر و دیک در دهر و بر برگشت اصل مسئله از شش سهم بود تصحیح مسئله از چهار سهم شود و دهر را سه سهم و دهر

۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰

بعد از

مكتبة عبدالرؤف

ما فی مدلت

[illegible]

مریم مستند مصابیح مانی بدر
ذوچ فرم الخ کریم بخش الخ محمد حسن

غلام محمد حسن

الحکیم بخش

محمد حسن

۱۲
 ۱۱
 ۱۰
 ۹
 ۸
 ۷
 ۶
 ۵
 ۴
 ۳
 ۲
 ۱

و آن دو سهم است و پدر میت دوم را دو سهم و اگر دختر مرد و پدر و یک دختر جده گذشت و آن
 مادر میت اول است و تقسیم مسئله میت سوم از شش است جده را سدس است یک سهم از شش
 و هر پدر را دو سهم و دختر یک سهم و در میت سوم نه سهم است بر شش مستقیم نمی آید و میان
 ایشان موافقت نمی است پس شش شش که دو سهم است در شانزده ضرب کن سی و دو سهم است
 هر سه مسئله از دمی رسد آید هر که سهام وی از شانزده است سهام او و جزو موافقت مسئله دختر
 ضرب کن آن دو سهم است و آن شش و هر که سهام او از شش است سهام او ضرب کن جزو
 موافقت آنچه درست و دختر است و آن سه سهم است پس مادر میت اول را سه سهم بود از شانزده
 و در دختر کن شش شوهر شش او را بود و زوج میت اول را چهار سهم بود از شانزده و در
 و در ضرب کن هشت شود هشت او را بود و زن میت دوم را یک سهم از شانزده بود از او در دو
 ضرب کن دو سهم شود هر دو سهم زن میت دوم را بود و پدر میت دوم را بود و پدر میت دوم
 از شانزده بود و در ضرب کن چهار سهم پدر میت دوم را بود و مادر میت دوم را یک سهم بود
 و در ضرب کن دو سهم شود هر دو سهم مادر میت دوم را بود و هر یک که از اسپران میت سوم
 و دو سهم بود از شش سهم و سه ضرب کن شش شوهر یک را شش بود و دختر میت سوم را
 یک سهم بود از شش و سه ضرب کن سه سهم شوهر سه دختر آن را بود و جده میت سوم را
 که آن مادر میت اول است یک سهم بود از شش و سه ضرب کن همان سه سهم شوهر سه سهم مادر
 جده را بود و این جده را شش سهم از میت اول آید و سه سهم از میت سوم بر مجموع سه سهم شود و زن
 میت دوم را دو سهم رسد و پدر میت دوم را چهار سهم رسد و مادر میت دوم را دو سهم رسد و پدر آن سهم
 بنی حاکم آن سهم رسد و دختر میت سوم را سه سهم رسد و جده میت سوم را نه سهم مجموع سی و دو سهم شود
 و اگر جده مرد شوهر و پدر گذشت و در دست او نه سهم است و تقسیم مسئله او از چهار است و نه چهار تقسیم
 نیاید میان این موافقت نیست چنانچه را درستی و در ضرب کن صد و بیست سهم شود و تقسیم چهار
 مسئله شود پس هر که از سی و دو چیزی بود و چهار ضرب کنند و هر که را از چهار چیزی بود و در
 ضرب کنند پس زن میت دوم را سی و دو سهم بود و در چهار ضرب کن هشت شود و در
 آن زن از است و هر زن میت دوم را از آن سه و دو سهم چهار سهم بود و در چهار ضرب کن

۱۲
 ۱۱
 ۱۰
 ۹
 ۸
 ۷
 ۶
 ۵
 ۴
 ۳
 ۲
 ۱

صورتہ - مروج
بکثرت
لکھنؤ

سهم هر وارثی از نصیب هر وارثی بود چنانکه اگر
مرد شوهر را دارد و پدر و یک پسر و دو دختر گذشت و ترک میده و نیار است اول نصیب سکه کن پس اصل سکه و دوازده سهم بود
شوهر را ربع است سهم بر مستقیم کید و او پدر را دو سکه و چهار سهم بر ایشان مستقیم آمد و فرزندان باقیست
پنج سهم مستقیم نیاید بعد از و من ایشان که چهارند در تقدیر میان ایشان موافقت نیست پس چهار اصل سکه ضرب کن
چهل و هشت شود شوهر را دوازده و هر یکی از نو و پدر را هشت سهم و پسر را ده سهم و هر دختری پنج سهم بعد موافقت
میان چهل و هشت میان آنکه که میده دینار است طلب کن میان ایشان موافقت نیست پس سهم شوهر که دوازده
در ترک ضرب کن که میده دینار است و دست چهار سهم و بر تصحیح قسمت کن آن چهل و هشت است چهار وین
و چهارم حصه دینار بیرون آید هشت سهم که پدر را بود که در میده ضرب کن ده سهم که پسر را بود در میده ضرب کن
و حاصل آن عدد و هفتاد است بر چهل و هشت قسمت کن سه و نیم دینار و یکجز و از است و چهار جز و دیناری شود
و آن سه را دهند و سهم هر دختر که پنج است ضرب کن مده و حاصل آنکه هشتاد و پنج است بر چهل و هشت قسمت کن
یک و نیار و سه ربع دینار و نیم جز و از است و چهار جز و دینار بود و این مقدار هر دختری را باشد از ترک سکه
و اگر میان تصحیح و میان ترک موافقت است سهم هر وارثی از تصحیح در جز و موافقت از ترک ضرب کن بعد مبلغ
بر جز و موافقت قسمت کن آنچه بیرون آید نصیب هر وارثی بود چنانچه اگر ترک کرده دینار است در این سکه
سه ما و پاره و میان چهل و هشت موافقت است پس سهم شوهر را که دوازده است ضرب کن در جز و
بسیار که آن سهم است حاصل آن بی شش است بوقت تصحیح که هشت است قسمت کن چهار و نیم دینار
شود و این شوهر را بود از ترک و سهم پدر که هشت است در سکه ضرب کن و حاصل آنکه است و چهار است
بر هشت سهم قسمت کن سه دینار شود و آن پدر را بود و مادر را نیز همچنین سه و سهم سهم پسر را که است
در سکه ضرب کن و حاصل آنکه سی است بر هشت قسمت کن سه دینار و سه ربع دینار شود و این پسر را بود از
ترک و سهم هر دختر یک و پنج است در سکه ضرب کن حاصل آن پانزده است بر هشت قسمت کن یک و نیار و سه
ربع و یک فن دینار و این مقدار هر دختری را بده سکه و اگر ترک کند که است و وام بسیار این مجموع
آن ترک موافقت طلب کن و اگر میان ایشان با نیست و وام هر غریبی را ضرب کن در کل ترک و حاصل
چهار و ده و هشت است کن چنانکه اگر ترک هفت دینار است و وام چهل و هشت دینار است زیاده
است و عمر را شانزده دینار و یکجز و از است و نیار و میان میده چهل

و چهل و هشت مبالغت است و ام زید که دوازده دینار است در کل ترکه که سنده دینار است ضرب کن حاصل
ان دو بیت و چهار دینار است بر مجموع و ام قیمت کن که آن چهل و هشت دینار است چهار دینار
دینار شود و زید دهند و بر میت از و ام زید هشت دینار و سه ربع دینار ماند و ام عمر دیگر هجرت
کن اگر میان اینان موافقت است و ام هر غمی در جزو موافقت ترکه ضرب کن و حاصل آن
بر جزو موافقت مجموع و ام قیمت کن آنچه بیرون آید نصیب آن غنیم بود چنان که اگر ترکه نهاده
است و میان اینان موافقت سده است پس و ام زید که دوازده دینار است در جزو موافقت تر
ضرب کن و آن سه است و حاصل آن که می بخش است بروفق مجموع و ام که هشت است قیمت کن
و نیم دینار شود و این بزید دهند و نیز بر میت هشت و نیم دینار از و ام ماند و ام عمر دیگر هجرت
کن مسئله اگر بعضی از ورثه بر چیزی از ترکه صلحه کردند سهام او از اصل مسنده و یا از نصیحه طرح
چنانکه گویی در تقدیر این وارث در میان نبوده است بده باقی ترکه قیمت کن بر سهام بقیه
یعنی اول نصیحه مسئله کن با وجود مصاحح بده سهام او از نصیحه طرح کن و باقی بر ورثه باقیه
کن چنانکه زنی مرد شوهر را در و عزم گذشت و شوهر صلحه کرد بر آنچه در و عزم است از مهر و انبیا
ورثه بیرون آمد پس سهام او از نصیحه بیگن و ترکه میان ما در و عزم میت قیمت کن سه سهم و
ما در را بده و یک سهم هم را بده زیرا که اصل مسئله از شش است شوهر نصف آن سه سهم رسد و ما در
ثلث آن دو سهم و عزم را باقی یک سهم پس چون سهام شوهر طرح کردی بخارج سه سهم ماند
و دو سهم ما در را و یک سهم هم را بود و بعد علم بالصواب فقط منت الکتاب بعون الملک الوهاب



شما

کود و زجران بھار و سورندگی سے بچ جانے کا سہرا ۴۵۰ لکھ کر اسی کی کوئی اور ایسی جادو کی کتاب

